

گفتاری پیرامون قضا و قدر

نویسنده:

دکتر عمر سلیمان اشقر

صلى الله عليه وسلم

فهرست موضوعات

مقدمه	۱
فصل اول: ایمان به قدر یکی از اصول اسلام است	۷
فصل دوم: گذری بر تاریخ قدر	۱۳
فصل سوم: تعریف قضاء و قدر	۱۹
مبحث اول: تعریف قدر	۱۹
مبحث دوم: تعریف قضا	۲۱
مبحث سوم: ارکان ایمان به قدر	۲۳
رکن اول: ایمان به دانش گسترده و شامل خداوند	۲۳
رکن و اساس دوم: قدر همه چیز در لوح المحفوظ نوشته شده است	۲۹
رکن سوم: مشیت فراگیر و قدرت اجرایی	۳۱
رکن چهارم: خداوند آفریننده‌ی هر چیزی است	۳۳
مبحث چهارم: کردار بندگان مخلوق و مقدر است	۳۴
فصل چهارم: توانایی عقل در میدان قدر	۴۹
توانایی عقل در تشخیص حسن و قبح افعال	۵۳
حکمت های شریعت الهی	۵۴
فصل پنجم: مذاهب اهل قدر	۵۷
مبحث اول: دیدگاه مخالفین قدر	۵۷
گفت و گوی اهل سنت و قدریه	۶۵
پاسخ دندان شکن ابو عصام قسطلانی	۶۶
گفت و گوی عبد الجبار و ابو اسحاق	۶۶
مناظره عمر بن عبدالعزیز و غیلان دمشقی	۶۷
شبهات و پاسخها	۷۲
۱- مفهوم محو و اثبات در صحف و افزایش و کاهش اجل	۷۲
۲- رابطه تقدیر قدر و حدیث « کل مولود»	۷۴

۷۵	۳- تقدیر اشیاء و آیه «ما اصابک»
۷۸	۴- خداوند چگونه شر را آفریده و تقدیر می‌کند؟
۷۹	مبحث دوم: بهره‌برداری منفی از قدر
۸۶	پاسخ جبریه
۱۰۹	مبحث سوم: دیدگاه اهل سنت در مورد قدر
۱۱۰	۱- ابن تیمیه
۱۱۱	۲- امام ابی بکر محمد حسین آجری
۱۱۴	۳- امام طحاوی
۱۱۹	فصل ششم: علل گمراهی و انحراف در قدر
۱۲۰	انواع اراده
۱۲۳	اقسام مخلوقات بنابر ارادات
۱۲۷	فصل هفتم: بهره‌های ایمان به قدر
۱۲۷	۱- رهایی از شرک
۱۲۸	۲- پایداری در خوشی و ناخوشی
۱۳۰	۳- قدر و هوشیاری
۱۳۱	۴- روبرو شدن با مشکلات و سختی‌ها
۱۳۳	فهرست منابع

مقدمه

الحمد لله الذي هدانا اليه صراطاً مستقيماً، و جعلنا من اهل طاعته، و اكرمنا بالاسلام، و هدانا للامان، و اصلى على خاتم رسله و انبيائه، الذي بلغ الرسالة و ادى الامانة، و نصح الامة و جاهد في الله حق جهاده، حتى اتاه اليقين من ربه، فصلوات الله و سلامه علىه، و على آله الاخير، و اصحابه الابرار، و بعد:

این نوشته حلقه‌ی پایانی از زنجیره بحثی است که شروعش به بیش از ده سال قبل برمی‌گردد، خداوند عزوجل را ستایش می‌نماییم که توفیق را رفیق ما گردانید تا آنرا به پایان برسانیم، و از بارگاه ازلی‌اش خواستارم که آنرا ببپذیرد و نیتم را خالص و پاک گرداند، همانگونه که در این دنیا برای اتمامش یاور و مددکارم بود، در روز واپسین هم پاداش نیکو را به این بنده ارزانی فرماید.

خداوند منان با قبول شدن این اثر نزد دوست داران علم و دین بر من منت نهاد و بزرگواری و احترام بخشید، از حکیم منان خواستارم که تلاش ما را قبول فرماید، و با فضل و کرم و احسانش از ما خشنود باشد، و از کوتاهی و اشتباهاتمان درگذرد.

از خواننده محترم این سطور خواهانم که از خداوند حکیم خواستار گذشت از اشتباهات و چشم پوشی از گناهان نویسنده‌ی کتاب را از یاد نبرد، تا شاید خداوند عزوجل به خاطر نیایش یکی از بندگان صالح، ما را هم مورد رحمت بی‌کران خودش قرار دهد.

چون چاپ و نشر کتاب بر اثر حجم فراوان فعالیت و ایجاد مشکلاتی که رهایی از آن‌ها ممکن نبود، انتظار خوانندگان را بیشتر نمود، تا اینکه فرصتی فراهم شد و برای نوشتن توفیق رفیق گردید.

قبلاً تصمیم گرفته بودم که در این موضوع کتابی را به رشته تحریر درآورم اما خیلی نگران و دل‌واپس بودم چون بزرگان و فرزانه‌گانی را قبل از خودم می‌دیدم که

با وجود هوش و ذکاوت فراوان، مسیر را اشتباه پیموده و راه را به گمراهی و خطا رفته بودند.

این باب پیچیده‌ترین و دشوارترین دری است که محققین آنرا کوییده‌اند، و خاصان در آن غواصی نموده‌اند، بسیاری از نسل گمراه شده در باب قدر منحرف شده‌اند، چون بیابان گرم و راه پرپیچ و خمی دارد، پژوهشگران خیلی کم تحقیق خود را در این مقوله تحسین می‌کنند.

ابن قیم در مقدمه کتاب «شفاء العلیل فی مسائل القضاء و القدر و الحکمة و التعلیل» می‌فرماید: بزرگان و فرزنانگان در این مقوله به هر جا سر کشیده‌اند و هر مسیری را پیموده‌اند و هر فراز و نشیبی را طی کرده‌اند، تا به شناخت آن دست پیدا کنند و حقایقش را به دست آورند، امت‌ها از روزگاران قدیم تا به امروز در این مورد قلم فرسائی کرده‌اند و با هم به بحث و گفتگو پرداخته‌اند، برای دست یابی به حقیقت، خیلی تلاش می‌کردند، گروه‌های مختلف با طیف و بینش‌های گوناگون در این مقوله به تحقیق و تفحص پرداخته‌اند، مصنفین و نویسندگان کتاب‌های متفاوتی به رشته تحریر در آورده‌اند، همه خود را وادار به تحقیق در این مورد می‌کردند، تا شاید به قناعت درونی برسند؛ اما یا خود را متردد می‌دیدند و یا با همکیشانان به بحث و گفت و گو می‌پرداختند، در نهایت هر کدام دیدگاهی را برمی‌گزیدند و حقیقت را فقط همان نظر می‌دانستند و بر دیدگاه مخالف خط بطلان می‌کشیدند و تنها به سخن خود راضی و خوشنود بودند.

همه از گمراهی سر در آوردند مگر کسانی که به ریسمان الهی چنگ زدند، جز آن گروه، همه درهای هدایت را بر خود بستند، بی فایده در تلاش و تکاپو بودند و از منجلاب سیراب می‌شدند، گشت و گذار فراوانی در افکار داشتند اما بدترین و خطرناکترین دیدگاه‌ها را برمی‌گزیدند، به دیدگاهی که نه تشنه‌ای را سیراب و نه نیازمندی را بی‌نیاز می‌ساخت می‌بالیدند و وحی حیات بخش و هدایت‌گر الهی را پشت سر می‌گذاشتند، در سرگردانی مطلق به سر می‌بردند، در حالی که همیشه تشنه بودند، هر مایعی را آب گوارا می‌پنداشتند، از فاصله‌های دور مردم را به

حقیقت فرا می‌خواندند و آن‌ها را به هدایت دعوت می‌نمودند ولی کسی به دعوت و ندای آن‌ها گوش فرا نمی‌داد.

به گمراهی خود دل بسته بودند و به هر باطل و غیر ممکن قناعت داشتند، کفری که آن‌را هدایت می‌پنداشتند همچو دیوار محکمی نمی‌گذاشت به هدایت دست پیدا کنند و به هدایت یافته‌گان برسند، با زبان حال و قال می‌گفتند: آیا خداوند از میان ما تنها بر آن‌ها منت نهاده، و فقط ایشان هدایت یافته‌گانند، آیا خداوند بهتر از هر کسی به حال و وضعیت شکرگذاران آگاه نیست؟

نمونه و مصداق کلام ابن قیم را در نوشته‌های بزرگانی که در گذشته و حال در مورد قدر قلم فرسایی کردند، پیدا می‌کردم، بدین سبب از قلم فرسایی و نوشتن و مطالعه در این مقوله خیلی هراس داشتم، اما عشق و علاقه به کامل کردن حلقه تحقیقات چند ساله و پرسشهای فراوان از جویندگان گلستان معرفت، شور و رغبتی در درونم ایجاد می‌نمود.

با استعانت و استمداد از حکیم منان و پیروی از روش و منهج بزرگانی که در دین و علم به مقام شامخ امامت رسیده بودند به آرامی این در را باز نمودم و در آن به تحقیق و تفحص پرداختم. لذا اقوال و دیدگاه سلف صالح را خیلی نقل می‌کنم تا با این کار از راه و روش مؤمنین دور نشوم و خلاف آن‌را برنگزینم. از خداوند خواستارم که از راه منحرف نشوم و در سرایشی‌های راه گمراه نگردم و برای روشن کردن مسیر حرکت و بالا بردن برج دانش از آیات حیات بخش الهی و سنت مطهر رسول مکرم صلی الله علیه و آله بهره‌جستم.

در پایان از جویندگان دانش و معرفت خواهانم در میادینی که قلم به خطا رفته و تفکر دچار لغزش شده و سخن به آشفتگی و پریشانی روی آورده، با دلسوزی و امانت کامل آن‌را اصلاح کنند.

کتابی که پیش رو دارید شامل یک مقدمه و هفت فصل می‌باشد:

در فصل اول لزوم ایمان به قدر بیان شده و ثابت شده که قدر یکی از ارکان

اساسی ایمان به شمار می‌آید.

در فصل دوم مروری گذرا بر تاریخ قدر داشته‌ایم.

فصل سوم را به تعریف و بیان ارکان قدر اختصاص داده‌ایم.

فصل سوم از چهار مبحث تشکیل شده است:

مبحث اول: به تعریف قدر اختصاص داده شده.

مبحث دوم: تعریف قضا و ارتباط میان قضا و قدر.

مبحث سوم: بیان ارکان ایمان به قدر که بدون آن‌ها ایمان هیچ انسانی کامل

نمی‌شود.

مبحث چهارم: نصوص فراوانی از قرآن و سنت ذکر شده که دال بر مخلوق و

مقدر بودن کردار بندگان هستند.

فصل چهارم: حدود و مرز تکاپوی عقل انسانی مشخص گشته، و میدان

فعالیت عقل انسان و چیزهایی که با تور عقل قابل شکار هستند از منطقه ممنوعه

فعالیت عقل تمییز داده شده است.

فصل پنجم: از فرق کلامی در این مورد بحث می‌شود که شامل سه بحث است:

بحث اول: دیدگاه و مذهب منکرین قدر و گمراهی‌شان بیان شده و نظر بزرگان

دین در مورد آن‌ها آورده شده و ادله‌ای که گمان می‌کنند مذهب باطلشان را تأیید

می‌نماید- ولی در حقیقت شبهاتی هستند که توان رودررو شدن با نور حق را

ندارند- به میان کشیده شده تا ساختمان عنکبوتی چنین ادله‌ای در مقابل هدایت

یافته‌گان و گروندگان به شریعت الهی بر هم فرو ریزد و متلاشی گردد.

مبحث دوم: به بیان مذاهبی که با احتجاج به قدر، امت را گمراه کرده، عقل

فرزندانش را به نابودی و تعطیل کشانیده، اراده‌ی آهنین آن‌ها را سست و بی‌جان

نموده، توانایی‌هایش را به تباهی کشانیده و در مقابل دشمنان اسلام ضعیف و

ذلیل‌شان ساخته‌اند، می‌پردازد، که البته چنین گروهی جز قدریه کسی دیگر نیستند،

که با هفت دلیل خط بطلان را بر عقائدشان کشیدام.

مبحث سوم: ویژگیهای اساسی مذهب اهل سنت و جماعت در سه مطلب بیان

شده است و در هر مطلبی به دیدگاه یکی از بزرگان فرزانه اهل سنت تمسک

جسته‌ام.

فصل ششم: علل انحراف انسان‌ها را در این مقوله مورد تحقیق و بررسی قرار داده‌ام، در پایان فصل ثمرات و نتایج ایمان به قدر را بیان نموده‌ام. از خداوند معین استعانت می‌طلبم که در تدوین و توضیح این اصل اسلام توفیق را رفیق گرداند و بندگان را از این اثر بهرمنند سازد، همانا خداوند بهترین یاور و یاری رسان است و هموست که مرا بس است.

دکتر عمر سلیمان اشقر

۲۵ رجب سال ۱۴۱۰ هجری

مصادف با ۱۹۹۰/۲/۲۱

فصل اول

ایمان به قدر یکی از اصول اسلام است

ایمان به قدر یکی از اصولی است که ایمان انسان بدون اعتقاد بدان کامل نمی‌گردد، در حدیث امام مسلم از عمر بن خطاب رضی الله عنه در جریان پرسش و پاسخ میان پیامبر صلی الله علیه و آله و جبرئیل آمده:

قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْإِيمَانُ قَالَ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَلِقَائِهِ وَرُسُلِهِ
وَتُؤْمِنَ بِالْبَعْثِ وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ كُلُّهُ قَالَ صَدَقْتَ^۱

جبرئیل فرمود: ای رسول خدا ایمان چیست؟

حضرت صلی الله علیه و آله جواب داد: ایمان آن است که به وجود خدا، فرشتگان، کتاب های آسمانی، پیامبران الهی و قضا و قدر - خیر یا شر - ایمان و اعتقاد داشته باشید. نصوصی که دال بر قدرت خدا هستند و پرده از این حقیقت برمی‌دارند و به ایمان آوردن به قضا و قدر دستور می‌دهند فراوانند، در این جستار برخی از آنها را بیان می‌نماییم:

﴿ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْتَهُ بِقَدَرٍ ﴾ القمر: ۴۹

ما هر چیزی را به اندازه لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم.

﴿ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا ﴾ الأحزاب: ۳۸

فرمان خدا همواره روی حساب و برنامه‌ی دقیقی است و باید به مرحله‌ی اجرا درآید.

﴿ وَلَٰكِن لِّيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا ﴾ الأنفال: ۴۲

ولیکن تا خداوند کاری را تحقق بخشد که می‌بایست انجام گیرد.

﴿ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقْدَرَهُ نَقْدِيرًا ﴾ الفرقان: ۲

و هر چیزی را آفریده است و آن را دقیقاً اندازه‌گیری و کاملاً برآورده کرده است.

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ (۱) الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ (۳)﴾ (الأعلى: ۱-۳)
تسبیح و تقدیس کن پروردگار والا مقام خود را. همان خداوندی که می‌آفریند و سپس می‌آراید. خداوندی که اندازه‌گیری می‌کند و رهنمود می‌نماید.

امام مسلم در صحیحش از طاوس روایت می‌کند:

قَالَ أَدْرَكْتُ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُونَ كُلُّ شَيْءٍ بِقَدَرٍ قَالَ وَسَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كُلُّ شَيْءٍ بِقَدَرٍ حَتَّى الْعَجْزِ وَالْكَيْسِ أَوْ الْكَيْسِ وَالْعَجْزِ

گفت: برخی از اصحاب پیامبر ﷺ را ملاقات کرده‌ام که می‌فرمودند: هر چیزی به اندازه لازم و از روی حساب و نظام آفریده شده است، طاوس می‌گوید: از عبدالله بن عمر شنیدم که می‌گفت: هر چیزی حتی توانستن و نتوانستن از روی حساب و کتاب است.

باز هم مسلم از ابی‌هریره روایت می‌کند: که گروهی از مشرکین قریش نزد حضرت ﷺ آمدند و با ایشان در مورد قدر به بحث و مجادله پرداختند، تا این آیه نازل شد:

﴿يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ (۴۸) إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (۴۹)﴾ (القمر: ۴۸-۴۹)^۱

روزی داخل آتش، بر رخساره، روی زمین کشیده می‌شوند، بدیشان گفته می‌شود: بچشید لمس و پسوده دوزخ را. ما هر چیزی را به اندازه و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم.

در این مورد نصوص فراوانی وجود دارد و از آنجا که هر نصی که بر علم، قدرت، مشیت و آفریده‌های خالق منان دلالت کند به گونه‌ای دال بر قدر الهی هم هست، بنابراین همانگونه که توضیح دادیم و نصوص وارده در قرآن را نیز بیان

۱- مسلم ۴/۲۰۴۶ و ترمذی هم حدیث را تصحیح کرده است

نمودیم، ایمان به قدر یعنی اعتقاد به دانش، مشیت و خلق مخلوقات، توسط خداوند عز وجل آفریننده می‌باشد.

همانطور که ابن حجر رحمته الله از راغب اصفهانی نقل کرده، قدر در لغت به معنی قدرت می‌باشد یا هر چیزی که توسط علم ایجاد می‌شود و پا به عرصه‌ی وجود می‌نهد.^۱

خداوند عز وجل دارای قدرت مطلق است که هیچ چیزی نمی‌تواند او را درمانده و ناتوان سازد، هیچ موجودی نمی‌تواند از دایره‌ی قدرتش بدر رود، قادر و مقتدر و قدیر، از یک ماده هستند و اسم خداوند می‌باشند و قدره صفتی است از اوصاف علیای پروردگار.

«قادر» اسم فاعل و «قدیر» بر وزن فعیل، اسم مبالغه باب «قدر یقدر» می‌باشد، قدیر یعنی ایجاد کردن هر چیزی که اراده کند بدون کم و کاست بنا به حکمتی که مقتضی آن است. بدین خاطر است که اطلاق این صفت تنها بر خداوند عز وجل جایز است و درست نیست هیچ موجود دیگری بدان متصف شود. خداوند عز وجل می‌فرماید:

﴿ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ (الأحقاف: ۳۳)

و «مقتدر» بر وزن مفعّل از ریشه اقتدر است و از باب «قدیر» بلیغ تراست خداوند عز وجل می‌فرماید:

﴿ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ ﴾ (القمر: ۵۵)

در مورد قدر از امام احمد پرسیدند، ایشان در جواب فرمودند: قدر یعنی قدرت خداوند.^۲

ابن قیم رحمته الله می‌فرماید: امام احمد رحمته الله فرمود: قدر یعنی قدرت خداوند. کلام ابن عقیل در مورد بیان امام احمد خیلی جالب است که می‌فرماید: سخن امام احمد در نهایت ظرافت و زیبایی است که دال بر علم، دقت و معرفت امام در اصول دین

۱- فتح الباری ۱۱/۴۷۷

۲- مجموع فتاوی‌ ابن تیمیه ۸/۳۰۸

می‌باشد، چون همان‌گونه که ابوالوفا می‌گوید: انکار قدر به معنی انکار قدرت خداوند بر آفریدن و ثبت و تقدیر کردار بندگان است.

ابن قیم رحمته الله مطالب گذشته را در قالب ابیات شعری این‌گونه بیان می‌فرماید:

فحقیقة القدر الذى حار الورى فى شأنه هو قدرة الرحمن
و استحسّن ابن عقيل ذا من احمد لما حكاه عن الرضا الرى
له قال الامام شفى القلوب بلفظة ذات اختصار و هى ذات بى

ابن قیم در پایان می‌فرماید: افرادی که منکر قدر هستند در حقیقت قدرت خداوند را قبول ندارند و در راستای اثباتش برای خداوند تلاش نمی‌کنند.

ابن تیمیه رحمته الله می‌فرماید: کسی که در مورد قدر، دیدگاه سلف صالح را نپذیرد مانند جهیمیه و معتزله در حقیقت نه صفت قدرت را برای خداوند قدیر ثابت می‌کند و نه قادر را یکی از اسماء خداوند می‌پندارند. چکیده سخن آن‌ها این است که خدا نه قادر است نه ملک دارد، چون ملک یا قدرت است یا میدان مانور قدرت یا هر دو، هر کدام را قبول کنیم باید قدرتی وجود داشته باشد، بنابر این هر کس بدون قدرت باشد ملک هم ندارد.^۱

منکرین قدر، اهل توحید هم نیستند و خداوند را واحد و أحد نمی‌دانند، چون منکرین قدر می‌گویند: آفریننده‌ی نیکی‌ها خالق بدی‌ها نیست، یکی از آن‌ها می‌گوید: گناهای که انسان مرتکب می‌شود بر اساس اراده و مشیت خداوند جل جلاله رخ نمی‌دهند، حتی گروهی می‌گویند: اصلاً خداوند بدانها علم هم ندارد.

یکی دیگر از مقوله‌های آن‌ها این است که تمام کردار حیوانات بدون قدرت و اراده‌ی خداوند جل جلاله صورت می‌گیرد، یعنی منکر، اراده‌ی فعال و قدرت شامل خداوند هستند، بر این اساس است که ابن عباس رضی الله عنه می‌فرماید: اساس و ریشه توحید، ایمان به قدر است، هر کس خدا را تنها بداند و به قدر ایمان داشته باشد کاخ توحید را برافراشته و هر کس موحد باشد ولی قدر را نپذیرد، با تکذیب قدر به جان توحید می‌افتد و ساختمان آن را ویران می‌سازد.^۲

۱- شفاء العلیل ۴۹

۲- مجموع فتاوی ابن تیمیه ۲۵۸/۸

از دوران قدیم تا به امروز بزرگان و دانشوران اسلام، قدر را ثابت نموده‌اند و ایمان بدان را واجب قلمداد فرموده‌اند، همه‌ی بزرگان اهل سنت - آن‌هایی که چراغ راه هدایت و فانوس تاریکیها بوده‌اند - به واجب بودن ایمان به قدر تصریح نموده‌اند و منکرینش را افرادی سفیه و بی‌عقل می‌پندارند.

امام نووی رحمته الله در شرح احادیث مسلم در مورد قدر می‌فرماید: همه‌ی این احادیث، دیدگاه اهل سنت را در مورد قدر با دلالت قاطع و آشکاری تأیید می‌نمایند، و بیان می‌دارند که همه‌ی رخدادهای، خوب و بد، سودمند و زیان‌آور بنا به قضا و قدر الهی صورت می‌گیرند.^۱

امام نووی در جای دیگری می‌فرماید: ادله‌ی قاطعی از قرآن و سنت و اجماع صحابه و اهل حل و عقد از سلف و خلف، قدر را به اثبات می‌رسانند.^۲

ابن حجر رحمته الله می‌فرماید: مذهب سلف صالح این است که همه امور بر اساس قدر الهی صورت می‌گیرد، خداوند عز وجل می‌فرماید:^۳

﴿ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴾ الحجر: ۲۱

و چیزی وجود ندارد مگر این که گنجینه‌های آن در پیش ما است و جز به اندازه معین و مشخصی (که حکمت ما اقتضاء کند) آن را فرو نمی‌فرستیم.

۱- شرح مسلم ۱۹۶/۱۶

۲- شرح مسلم ۱۵۵/۲

۳- فتح الباری ۴۷۸/۱۱

فصل دوم

گذری بر تاریخ قدر

اعتقاد به قدر یکی از ارکان اساسی و اصول ایمان است، نصوص فراوانی از قرآن و سنت نبوی مفهوم قدر را بیان نموده‌اند و حضرت ختمی مرتبت با سنت مبارک خویش ثابت فرموده که تلاش کردن و به کارگیری اسباب با اصل قدر منافاتی ندارد، همچنین ایشان به امتش در مورد تکذیب قدر و یا قایل بودن به تناقض میان شرع و قدر هشدار فرموده‌اند و امت را از این گمراهی برحذر داشته است.

در سیره روایت شده که پیامبر ﷺ روزی در حالی بر اصحاب ﷺ وارد شد که بحث قدر را به میان کشیده بودند،

فَعَضِبَ حَتَّى احْمَرَ وَجْهَهُ حَتَّى كَانَمَا فُقِيَ فِي وَجْتِيهِ الرُّمَانُ فَقَالَ اِبْهَذَا اَمْرْتُمْ
اَمْ بِهَذَا اُرْسِلْتُ اِلَيْكُمْ اِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حِينَ تَنَازَعُوا فِي هَذَا الْاَمْرِ عَزَمْتُ
عَلَيْكُمْ اَلَّا تَنَازَعُوا فِيهِ

پیامبر ﷺ از این صحنه خیلی نگران شدند، به گونه‌ای که صورت مبارکش سرخ گشت مثل اینکه انار شکافته شده‌ای را بر صورتش مالیده باشند، سپس فرمود: آیا به چنین چیزی مکلف شده‌اید؟ یا رسالت من این است؟ پیشینیان شما وقتی که در این موارد به بحث و مجادله پرداختند، نابود شدند، دیگر در این مورد بحث نکنید.^۱

یاران با وفای حضرت ﷺ دیگر هرگز بحث قدر را به میان نکشیدند و تصمیم و دستور ایشان را به جا آوردند، حتی هیچ روایتی از اصحاب در دوران حضرت ﷺ و بعد از ایشان در مورد بحث و گفتگو کردن از قدر روایت نشده است.

حتی از دوران طلایی خلافت اسلامی خلفاء پیامبر ﷺ هیچ روایتی از بحث و مجادله در مورد قدر نداریم، تنها چیزی که در دوران سه خلیفه روایت شده، داستان اعتراض اباعبیده عامر بن جراح از عمر بن خطاب است، جریان از این قرار بود که به علت شیوع بیماری واگیر طاعون، عمر رضی الله عنه تصمیم گرفت وارد شام نشود، ولی اباعبیده خطاب به عمر گفت: ای امیر مؤمنین از قدر الهی فرار می‌کنید؟ عمر رضی الله عنه در جواب فرمود: ای کاش کسی دیگر این سخن را بر زبان می‌آورد، بله از قدر خدا به قدری دیگر از خدا پناه می‌بریم.

سپس عمر رضی الله عنه فرمود: ای اباعبیده اگر تو گله‌ای گوسفند می‌داشتی و در دره‌ای که دارای دو مکان علفزار و بی‌علف باشد، گوسفندان را در هر جا بچرانی از قدر خدا فرار نکرده‌ای (و گناهی مرتکب نشده‌ای چون هر دو بر اساس قدر بوده است).^۱

لالکائی روایت می‌کند که عمر بن خطاب رضی الله عنه در منطقه‌ای به نام جابیه از مناطق شام در حالی که بزرگ و رهبر مسیحیان در مقابلش ایستاده بود خطبه دادند، ایشان در بیاناتشان فرمودند: خداوند عزوجل هر کسی را گمراه کند هدایت نمی‌یابد. عمر این سخن را تکرار می‌کرد و مرد مسیحی لباسش را به قصد انکار سخن عمر تکان می‌داد.

عمر از علت کارش جويا شود، تا اینکه جریان را برای عمر ترجمه کردند، عمر در جواب فرمود: ای دشمن خدا دروغ می‌گوئید، خداوند تو را آفریده و گمراهت کرده، سپس تو را می‌میراند، و انشاءالله به جهنم خواهد فرستاد..... خداوند وقتی که انسان‌ها را آفرید و فرزندانش را در این جهان پهنور منتشر کرد، بهشتیان و جهنمیان را در لوح المحفوظ نوشت، سپس فرمود: این‌ها رهسپار جهنم و این‌ها رهسپار بهشت خواهند شد.

مردم همه متفرق گشتند و هیچ کس به سخن عمر اعتراض نگرفت و اختلاف هم پیدا نکردند.

۱- فتح الباری ۱۰/۱۷۹. شماره حدیث ۵۷۲۹.

اولین فردی که زبان را به قدر گشود، مردی بقال بود از اهل بصره به نام سنسویه، اوزاعی می‌گوید: اولین فردی که در مورد قدر زبان باز کرد، مردی عراقی به نام سوسن بود، قبلاً بر کیش مسیحی به سر می‌برد تا اینکه مسلمان شد، سپس دوباره به کیش مسیحی برگشت، و مقوله قدر را به میان آورد، بعد از او معبد جهنی سر رسید و غیلان در این تراث نامشروع وارث هر دو شد.^۱

یونس بن عبید می‌گوید: در حالی وارد شهر بصره شدم که تنها سنسویه و معبد و ملعون دیگری از طائفه بنی عوفه اهل قدر بودند.^۲

امام مسلم از بریده بن یحیی بن یعمر روایت می‌کند که گفته: اولین کسی که در بصره بحث قدر را به میان کشید، معبد جهنی بود.

بریده در حدیث بیان می‌فرماید: اهل قدر عقیده داشتند که قدری وجود ندارد و خداوند قبل از وقوع حادثه چیزی از آن نمی‌داند.^۳

اصحاب حضرت صلی الله علیه و آله مانند عبدالله بن عمر و ابن عباس و وائل بن اصقع و جابر بن عبدالله و ابی هریره و انس بن مالک که در آن دوران در قید حیات بودند بر چنین مقوله‌ی فاسد شوریدند و چماق کفر را بر سر رهبران این تفکر وارداتی کفر انگیز کوبیدند.^۴

بعد از معبد، بزرگان معتزله مانند واصل بن عطاء و عمرو بن عبید و غیلان دمشقی سر رسیدند و چنین تفکر واهی را از او به ارث بردند.

واصل بن عطاء متفکر معتزلی بر این باور بود که نسبت دادن شر به خداوند جایز نیست چون خداوند حکیم است، و هرگز برای بندگانش چیزی خلاف دستور و شریعت خود اراده نمی‌کند، چگونه خداوند حکیم، فردی را مجبور به شر می‌سازد و بعد از مرگش او را بر آن کار سزا می‌دهد.

۱- شرح اصول اعتقاد ۷۵۰/۳ الشریعة آجوری ص ۲۴۲

۲- شرح اصول اعتقاد اهل سنت ۷۴۹/۳

۳- شرح نووی ۱۵۰/۱

۴- الفرق بین الفرق ص ۱۹

در جایی صراحتاً اعلام می‌کند که بنده فاعل خیر و شر، ایمان و کفر، فرمانبرداری و نافرمانی است و بر کردار خود پاداش یا سزا می‌گیرد، خداوند تنها او را بر انجام این کارها چیره ساخته است.^۱

نظام معتزلی متفکر نامدار دیگر اعتزال بر این باور است که خداوند به فاعل شرور و معاصی متصف نمی‌گردد و اصلاً شرور و معاصی مقدر ایشان نیست.^۲ این نحله همان گروهی هستند که بزرگان ما آن‌ها را «قدریه» می‌نامند چون می‌گویند: بنده بدون استعانت خداوند عزوجل خودش مستقلاً قادر به انجام هر کرداری است و قدرت، قدر و قضاء الهی را بر جهان و حوادث نفی می‌کنند، با وجود چنین گمراهی و ضلالتی، آن‌ها اهل سنت و جماعت -راهروان راه هدایت- را به قدری بودن متهم می‌کنند، چون به قدرت و قدر الهی ایمان دارند و خطاب به آن‌ها می‌گویند: شما به این اسم از ما مستحق‌تر هستید.^۳

امام نووی رحمته در شرح صحیح مسلم ادعای واهی آن‌ها را این‌گونه بیان می‌فرماید: برخی از قدری‌ها می‌گویند: ما قدری نیستیم، بلکه شما قدری هستید چون به قدر الهی ایمان دارید.

امام ابن قتیبه و امام جوینی می‌فرمایند: این نهایت تحریف، گستاخی و تکبر این قوم نادان است، چون اهل سنت و جماعت همه‌ی کارهای خود را به خداوند قادر نسبت می‌دهند و خداوند را قدیر و فاعل می‌دانند، ولی آن‌ها همه چیز را به خود نسبت می‌دهند، بنابر این هر کس چیزی را که به خود نسبت می‌دهد و مدعی انجام آن است به دیگری نسبت دهد در حالی که آن فرد دوم چنین ادعایی را قبول ندارد و خود را از آن رها می‌سازد عین نادانی و گمراهی است.^۴

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله به اثبات رسیده که قدریه را مجوس این امت معرفی فرموده است، ابوداود در سننش و حاکم در مستدرک خود بر صحیحین، آن حدیث

۱- الملل و النحل ۱/۴۷

۲- الملل و النحل ۱/۵۴

۳- جامع الاصول ابن اثیر ۱۰/۱۲۸

۴- شرح نووی ۱/۱۵۴

را تخریب کرده‌اند، حتی حاکم فرموده: اگر شنیدن ابی‌حازم از ابن‌عمر به صحت برسد، حدیث بنا به شرط شیخین صحیح است.^۱

علت نامگذاری این فرقه در حدیث شریف نبوی به مجوس این است که مجوس‌ها قایل به دو اصل آتش (نور) و تاریکی هستند، و گمان می‌کنند که خیر ساخته و پرداخته‌ی نوراست و شر هم از تاریکی سرچشمه می‌گیرد، با این اعتقاد و گمان به کیش ثنویت یا دو خدایی در آمده‌اند، قدریه هم مانند آن‌ها خیر را به خدا و شر را به دیگری نسبت می‌دهند، در حالی که خیر و شر آفریده‌ی خداوند هستند، در این جهان هیچ چیزی از حیطة قدرت و توانایی او بدر نیست و هر چیزی با اراده‌ی ایشان صورت می‌گیرد، بنابر این شر و نیکی را در آفریدن و ایجاد کردن باید تنها به خدا نسبت دهیم، و در انجام هر کاری توسط بندگان تنها به اکتساب قایل باشیم.^۲

از این بدتر در پایان خلافت اموی اتفاق افتاد زمانی که گروهی دیگر وارد عرصه‌ی کلام اسلامی شدند، آن‌ها ادعا می‌کردند که انسان مجبور است و بر انجام هر کاری هیچ قدرت و اراده‌ای ندارد، در چیزهایی که از او سر می‌زند هیچ نقشی ندارد، برخی دیگر، مقدار قدرتی را قبول کردند ولی گفتند: این قدرت در انجام کارها هیچ تأثیری ندارد، اولین فردی که دهان به چنین بدعتی گشود جهم بن صفوان بود، از این ادعای پوچ و واهی بدعت‌های شنیع و گمراهی‌های فراوانی سرچشمه گرفت.^۳

این دیدگاه خانمان‌سوز شیوع پیدا کرد و در میان امت اسلامی جایگاه خود را به دست آورد، تا بسیاری از عباد و زهاد و متصوفه بدان گرویدند، اگر گروه اول مشابه مجوس باشند گروه دوم هم، دست دوستی و هم‌مسلمگی را به سوی مشرکین دوران حضرت ﷺ دراز می‌کنند، قرآن از زبان آن‌ها می‌فرماید:

۱- شرح نووی ۱۵۴/۱

۲- شرح نووی ۱۵۴/۱ نقل از خطابی . نگاه جامع الاصول ۱۲۸/۱۰

۳- در باب « گروهی که در مورد قدر گمراه شده‌اند » توضیحات بی‌شتری در این مورد خواهد آمد.

۴- مجموعه فتاوی این تیمی‌ه ۶۰/۸ الملل و النحل ۸۵/۱

﴿ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ

شَيْءٍ ۚ ﴾ (الأنعام: ۱۴۸)

مشرکان (برای اعتذار از کفر و معذرت‌خواهی از تحریم خوراکیهای حلال) خواهند گفت: (شرک ما و تحریم چیزهای حلال از سوی ما، برابر مشیت خدا است!) اگر خدا می‌خواست، ما و پدران ما مشرک نمی‌شدیم، و چیزی را (از اشیاء حلال بر خود) تحریم نمی‌کردیم.

این گروه از نحله‌ی اولی خیلی خطرناکتر هستند، چون گروه اول برای امر و نهی خدا احترام و ارزشی قایل بودند، تنها کردار بندگان را از قدر الهی خارج می‌نمودند، ولی گروه دوم قدر را می‌پذیرند، اما امر و نهی خداوند را باطل و بی‌ارزش می‌سازند.^{۲۱}

۱- عقیده سفاری‌نی ۳۰۶/۱

۲- توضیحات کافی در مورد این گروه خواهد آمد.

فصل سوم تعریف قضاء و قدر

مبحث اول: تعریف قدر

قدر مصدر است، در لغت عربی گفته می‌شود: «قدرت الشیء» با تخفیف و فتح دال و «أقدره» با کسر و فتح دال «قدرأ و قدرأ» به معنی چیره شدن و تسلط پیدا کردن بر آن چیز.^۱

قدر در لغت به معنی «اجرا کردن و حکم صادر نمودن و به نهایت رساندن چیزی» می‌باشد، و تقدیر یعنی تفکر و تفحص در مرتب کردن کاری یا چیزی.^۲ اما در اصطلاح بر علم پیشی گرفته‌ی خدا و ثبت و ضبط تمام رخدادها و حوادث که در صحنه گیتی رخ می‌دهد، اطلاق می‌گردد، خداوند دانا و توانا قبل از خلق موجودات در ازل مقدار و اندازه‌ی همه آفریده‌هایش را تعیین فرموده و به تمام حوادث و رخدادها قبل از وقوع، علم داشته است، در این جهان پهناور هر چیزی که رخ می‌دهد، بر اساس همان نقشه و برنامه‌ی خداوند حکیم منان صورت می‌گیرد.^۳

ابن حجر رحمته الله در تعریف قدر می‌فرماید: یعنی خداوند مقدر، زمان و مکان وقوع هر فعلی را دانسته، سپس بنا به علم ازلی خود، آنها را ایجاد فرموده، بنابراین هر حادثه‌ای بر اساس علم، قدرت و اراده خداوند جل جلاله به وقوع می‌پیوندد.^۴ این تعاریفات نزدیک و مشابه به هم، دو اصل ذیل را به اثبات می‌رسانند و دال بر این دو حقیقت می‌باشند:

۱- فتح الباری ابن حجر ۱۱۸/۱

۲- قاموس المحیط فیروزآبادی ۵۹۱.

۳- عقیده سفارینی ۳۴۸/۱.

۴- فتح الباری ۱۱۸/۱

۱- علم ازلی خداوند عَلَمٌ بر هر موجودی که بر خواست خدا پا به عرصه وجود می‌نهد، تعلق گرفته، و صفات و حرکات همه‌ی موجودات را در لوح‌المحفوظ ثبت فرموده است، حجم و بعد زمین و آسمان و چگونگی آفرینش آن‌ها و هر آنچه در آسمان و زمین و میان آن‌ها آفریده می‌شود دقیقاً در لوح‌المحفوظ به ثبت و ضبط رسیده است.

۲- هر چیزی که ایجاد می‌شود و از نیستی به دایره‌ی هستی رو می‌آورد، بر اساس همان ویژگی و صفاتی است که در علم خدا گذشته است، هیچ چیزی در عالم خارج، خارج از علم الهی، ایجاد نمی‌شود و هر چیزی که ایجاد شود از نقشه و طرح ازلی الهی بدر نیست و با آن مطابقت دارد.

بنابر این قدر بر هر دو اطلاق می‌شود، برخی مواقع بر علم ازلی خداوند اطلاق می‌گردد و در جاهای دیگر بر ایجاد و صورت گرفتن و رخ دادن حوادث مطابق با علم خداوند دلالت دارد.

امام شافعی رَحْمَةُ در جواب قدر این چند شعر را می‌سراید:

فما شئت كان و ان لم أشأ	و ما شئت ان لم تشأ لم یكن
خلقت العباد علی ما علمت	ففی العلم یجرى الفتی و المسن
علی ذا منت و هذا خذلت	و هذا اعنت و هذا لم تعن
فمنهم شقی و منهم سعید	و منهم قبیح و منهم حسن

اگر تو بخواهی صورت می‌گیرد، هر چند من نخواهم و اگر من چیزی را بخواهم، ولی تو نخواهی صورت نمی‌گیرد.

بندگان را بر اساس علم خود آفریدی، در علم تو جوانی و پیری گذشته است. بر این اساس بر یکی منت می‌نهی و دیگری را پست و حقیر می‌سازی، یاور یکی می‌شوی و به دیگری کمک نمی‌رسانی.

برخی از آن‌ها گمراه و برخی دیگر هدایت یافته‌اند و بعضی از آن‌ها زیبا و گروه دیگر زشت و بد قواره می‌شوند.

مبحث دوم: تعریف قضا

قضاء یعنی جدا کردن و حکم صادر نمودن. در احادیث حضرت صلی الله علیه و آله لغت قضاء چندین دفعه تکرار شده، اصل لغت در جدا کردن و بریدن بکار رفته است. گفته می‌شود: قضی یقضی قضاء فهو قاض، یعنی حکم را صادر کرد و فیصله داد، یا «قضاء الشیء» به معنی محکم کردن و تمام نمودن و به اتمام رساندن چیزی، بنابراین این توضیحات، قضاء یعنی آفریدن و ایجاد کردن.

زهری می‌گوید: قضاء در لغت بر چند معانی اطلاق می‌گردد، ریشه‌ی همه‌ی آن‌ها به تمام کردن و به پایان رساندن و خاتمه دادن بر می‌گردد، هر چیزی تمام شود، یا به جا آورده شود، یا واجب گردد، یا دانسته شود، یا تنفیذ گردد و یا به امضاء رسد، در حقیقت در حکم پایان یافتن آن چیزی می‌باشد، در احادیث حضرت صلی الله علیه و آله تمام معانی لحاظ شده و پیامبر صلی الله علیه و آله همه‌ی آن‌ها را در کلام گوهر بارش استعمال فرموده است.^۱

بزرگان و پیشتازان علم در مورد تفاوت میان قدر و قضاء دو دیدگاه متفاوت دارند:

گروهی می‌گویند: قضاء حکم ازلی و ثابت گذشته‌ی خداوند است، و قدر ایجاد کردن موجودات مطابق نقشه و علم گذشته‌ی خداوند می‌باشد. ابن حجر می‌فرماید: بزرگان می‌گویند: قضاء حکم و نقشه کلی و اجمالی ازلی خداوند است و قدر جزئیات و تفصیل آن کلیات می‌باشد.^۲

گروه دوم می‌گویند: قضیه معکوس است یعنی قدر حکم سابق و علم گذشته‌ی خداوند است و قضاء ایجاد و آفرینش موجودات بر اساس نقشه و برنامه‌ی ازلی.

۱- النهایة فی غریب الحدیث ابن اثیر. ۴/۷۸.

۲- فتح الباری ۱۱/۴۷۷.

ابن بطال می‌گوید: قضا یعنی تمام شده، به خاتمه رسیده و ایجاد گشته^۱ خطابی هم در معالم سنن می‌گوید: قدر، اسم است برای افعال مقدر شده‌ی موجود توانا، مثلاً نابود کردن و منتشر ساختن و باز نمودن، اسمائی هستند برای کارهایی که از نابود کننده (هادم) و منتشر کننده (ناشر) و بازکننده (قابض) رخ می‌دهند.

قضا با این مفهوم به معنی ایجاد نمودن و آفریدن است، مثلاً خداوند می‌فرماید:

﴿فَقَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ﴾ (فصلت: ۱۲)

آن گاه آن‌ها را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رساند. بنابر این مفهوم قضا از قدر خاص‌تر است، چون قضا یعنی تعیین نمودن چند قدر نامعلوم و اجرا کردنش، و قدر هم به معنی اندازه‌گیری است، پس قضا: یعنی جدا کردن و ایجاد نمودن اشیاء اندازه‌گیری شده. نصوص فراوانی از آیات حیات بخش الهی این حقیقت را به اثبات می‌رسانند. خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا﴾ (مریم: ۲۱)

دیگر کار انجام یافته است (و جائی برای بحث و گفتگو نمانده است).

﴿كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا﴾ (مریم: ۷۱)

این امر حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان.

﴿وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (البقرة: ۱۱۷)

هستی بخش آسمان‌ها و زمین، او است. و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها بدو می‌گوید: باش! پس می‌شود.

بنابر این قضا و قدر لازم و ملزوم یکدیگرند، قابل انفکاک و جدا شدن نیستند، چون یکی به منزله‌ی نقشه و اساس است و دیگری در حکم بنا و ایجاد

کردن، هر کس خواهان جدا کردن و انفکاک آنها باشد در حقیقت می‌خواهد بنا کردن ساختمان را از نقشه و برنامه جدا سازد.^۱

مبحث سوم: ارکان ایمان به قدر

ایمان به قدر دارای چهار رکن اساسی است، هر کس بدان‌ها اقرار کند و ایمان بیاورد، ایمانش کامل و سالم است و هرکس به یکی از آنها مؤمن نباشد در حقیقت ایمانش را ناقص کرده و ستون‌های باورش را لرزان ساخته است.

چهار ستون اساسی ایمان به قدر عبارت‌اند از:

- ۱- ایمان به علم و آگاهی شامل و همه گیر خداوند.
 - ۲- ایمان به ثبت همه‌ی رخدادها و حوادث در لوح المحفوظ.
 - ۳- ایمان به اراده، مشیت و قدرت مطلق و بدون قید الهی، بدین معنی که هر چه اراده کند رخ می‌دهد و هر چه را اراده نکند، صورت نخواهد گرفت.
 - ۴- خالق و آفریننده‌ی همه‌ی اشیاء، خداوند است و در آفرینش موجودات هیچ همباز و شریکی ندارد.
- حال هر کدام از اصول را با توضیحات کافی بیان می‌نماییم.

رکن اول: ایمان به دانش گسترده و شامل خداوند عز و جلاله

در کتاب و حیاتی حیات بخش خدا و سنت مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله این اصل کاملاً روشن و ثابت شده است، دانش خداوند هر چیزی را فرا می‌گیرد، دانا به گذشته، حال و آینده است، حتی علم خداوند به دامن‌های چیزهایی که پا به عرصه‌ی هستی هم نگذاشته‌اند، سر می‌کشد، خلاصه، دانشش موجود و معدوم، محال و ممکن را احاطه فرموده است.

۱- نمایه فی غریب الحدیث ابن اثیر ۷۸/۴. نگاه جامع الاصول ۱۰۴/۱۰

خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ دانا به أجل، رزق، احوال، حرکات و سکناات بندگانش می‌باشد، سعادت و شقاوت، گمراهی و بدبختی آن‌ها را می‌داند، قبل از آفرینش زمین و آسمان، جهنمیان و بهشتیان را دانسته و شناخته است. همه‌ی این‌ها جلوه‌هایی از صفات پاک خداوند هستند، صفاتی همچون علیم، خبیر، بصیر و سمیع مقتضی چنین چیزهایی در عالم هستی هستند. خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید:

﴿ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴾

﴿ ۲۲ ﴾ (الحشر: ۲۲)

خدا کسی است که جز او پروردگار و معبودی نیست. آگاه از جهان نهان و آشکار است (و ناپیدا و پیدا در برابر دانشش یکسان است). او دارای مرحمت عامه (در این جهان، در حق همگان)، و دارای مرحمت خاصه (در آن جهان، نسبت به مؤمنان) است.

﴿ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِنَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴾

﴿ ۱۲ ﴾ (الطلاق: ۱۲)

خدا همان است که هفت آسمان را و همانند آن زمین را آفریده است. فرمان (خدا) همواره در میان آن‌ها جاری است (و تدبیر هدایت و رهبری او، لحظه‌ای از جهان بزرگ هستی برداشته نمی‌شود، این آفرینش عظیم بدان خاطر است) تا بدانید خداوند بر هر چیزی توانا است، و آگاهی او همه چیز را فرا گرفته است.

﴿ عَلِيمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴾

﴿ ۳ ﴾ (سبأ: ۳)

آن کسی که دانای راز (نهان در گستره جهان) است، قیامت به سراغ شما می‌آید (و خدا به اعمال شما رسیدگی می‌نماید). به اندازه سنگینی ذره‌ای، در تمام آسمان‌ها و در زمین از او پنهان و نهان نمی‌گردد، و نه کمتر از اندازه ذره و نه بزرگتر از آن، چیزی نیست مگر این که در کتاب آشکاری ثبت و ضبط و نگهداری می‌شود

﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۗ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ النحل: ۱۲۵

بی‌گمان پروردگارت آگاه‌تر (از همگان) به حال کسانی است که از راه او منحرف و گمراه می‌شوند و یا این که رهنمود و راهیاب می‌گردند

﴿هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ﴾

النجم: ۳۲

خداوند از همان زمان که شما را از زمین آفریده است، و از آن روز که شما به صورت جنینهای ناچیزی در درون شکم‌های مادرانتان بوده‌اید.

خداوند در مورد علم به چیزهایی که وجود ندارند و اگر پا به عرصه‌ی وجود می‌گذاشتند، دارای چنین حالاتی می‌بودند می‌فرماید:

﴿بَلْ بَدَأَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ ۗ وَلَوْ رَدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾

﴿۲۸﴾ الأنعام: ۲۸

اگر هم (به فرض محال به دنیا) برگردانده شوند، به سراغ همان چیزی می‌روند که از آن نهی شده‌اند. ایشان (در وعده ایمان) دروغگویند.

خداوند می‌داند، کافرانی که آرزوی بازگشت به دنیا را در سر می‌پرورانند، اگر به دنیا بازگردانده شوند، به فسق و فجور و گمراهی و منهیات الهی رو می‌آورند و در این ادعای خود راست گو نیستند.

در مورد کافرانی که توان شنیدن هدایت را ندارند می‌فرماید:

﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ ۗ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾

الأنفال: ۲۳

اگر خداوند (در آنان آمادگی پذیرش حق می‌دید، و زمینه‌ی قبول خیر و) نیکی در ایشان سراغ می‌داشت، (حرف حق را به هر صورت بود) به گوششان می‌رسانید، ولی اگر (با فراهم نبودن زمینه، چنین کاری را می‌کرد و حق را) به گوش آنان می‌رسانید، سرپیچی می‌کردند؛ چرا که ایشان (آگاهانه از پذیرش حق) روگردانند.

امام بخاری حدیثی را روایت می‌کند که دال بر عالم بودن خدا به وضعیت بچه‌هایی است که در دوران طفولیت، جهان را وداع گفته‌اند.

امام بخاری رحمته الله در صحیحش از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند:

سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ ذَرَارِيِّ الْمُشْرِكِينَ فَقَالَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ

در مورد بچه‌های مشرکین از حضرت ﷺ سؤال شد، ایشان در جواب فرمودند: خداوند ﷻ می‌داند چه کارهایی را انجام می‌دادند.

امام مسلم رحمته الله از عائشه رضی الله عنها روایت می‌کند که گفته: بچه‌ای وفات کرد، من هم در موردش گفتم: خوشا به حالش به پرنده‌ای از پرنده‌گان بهشت مبدل خواهد گشت.

پیامبر ﷺ فرمود:

أَوْ لَا تَدْرِينَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْجَنَّةَ وَخَلَقَ النَّارَ فَخَلَقَ لِهَذِهِ أَهْلًا وَلِهَذِهِ أَهْلًا

مگر نمی‌دانید خداوند بهشت و جهنم را آفرید، برای هر کدام برخی را خلق کرد.

در روایت دیگر امام مسلم از عائشه رضی الله عنها آمده که رسول خدا ﷺ را برای به خاک سپاردن بچه‌ای از انصار فراخواندند، گفتم: ای رسول خدا خوشا به حالش، پرنده‌ای از پرنده‌گان بهشت است، چون هیچ کار ناشایستی از او صورت نگرفته و اصلاً به هیچ کاری دست پیدا نکرده.

پیامبر ﷺ فرمودند: خداوند بهشت را آفرید و بهشتیان را در حالی که هنوز به دنیا نیامده بودند، تعیین فرمود، و جهنم را آفرید و اهلش را هم در حالی آفرید که در پشت پدرانشان بودند.^۱

این احادیث دال بر این هستند که خداوند، عالم و دانا به آینده‌ی بچه‌هایی است که در دوران طفولیت وفات کرده‌اند و جهان را وداع گفته‌اند، البته فراموش نکنیم، هدف از این روایت این نیست که خداوند افرادی را بدون عمل به جهنم می‌فرستد.

ابن تیمیه رحمته الله در مورد روایت «الله اعلم بما كانوا عاملين» می‌فرماید: خداوند می‌دانست اگر به سن تکلیف می‌رسیدند چه مسیری را بر می‌گزیدند، چون در حدیث دیگر از ابی هریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ فَإِنَّ اللَّهَ يَمْتَحِنُهُمْ وَيَبْعَثُ إِلَيْهِمْ رَسُولًا فِي عَرَصَةِ الْقِيَامَةِ فَمَنْ أَحَابَهُ أَذْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَمَنْ عَصَاهُ أَذْخَلَهُ النَّارَ.

در روز قیامت خداوند بچه‌ها را مورد امتحان و آزمایش قرار می‌دهد، پیامبری را به سوی آن‌ها می‌فرستد، هرکدام جواب مثبت دادند به بهشت می‌روند و اگر جواب آن‌ها منفی باشد به سوی جهنم رانده می‌شوند.

در اینجا علم خداوند آشکار می‌شود و بر این اساس جزا یا پاداش می‌گیرند، نه اینکه تنها بر اساس علم خداوند به بهشت یا جهنم بروند.^۱

ادله‌ی عقلی بر علم گذشته‌ی خداوند قبل از آفرینش اشیاء:

جهان و هر آنچه در گرداگرد آن به وجود آمده دال بر علم گذشته‌ی خداوند بر مقادیر اشیاء است، با زبان حال می‌گویند: قبل از آفرینش، علم وسیع خداوند آن‌ها را فراگرفته بود، چون آفریدن هر چیزی بر اساس جهل و نادانی ممکن نیست، به عبارت دیگر هر چیزی با اراده‌ی خداوند صورت می‌گیرد، و اراده مستلزم وجود نقشه و طرح (مراد آنچه اراده شده) می‌باشد، وجود نقشه و طرح مراد همان علم است، بنابر این آفریدن مستلزم اراده می‌باشد و اراده بدون علم صورت نمی‌گیرد، پس آفریدن بدون علم محال است.^۲

همچنین محکم‌کاری و ظرافتی که در مخلوقات اعمال شده، مستلزم علم فراگیر سازنده و آفریننده‌ی آن‌هاست، چون چنین استحکام و ظرافتی از دست نادان، ناتوان و جاهل بر نمی‌آید.^۳

۱- مجموع فتاوی ابن تیمیه ۴/۲۴۶.

۲- شرح الطحاویة ۱۴۸.

۳- شرح الطحاویة ۱۴۸.

بزرگان دین برای اثبات علم خداوند از چنین قیاسی بهره می‌گیرند و می‌گویند: برخی از مخلوقات دانا و عالم هستند، ممکن نیست آفریننده‌ی آنها دانا و عالم نباشد.

وجه استدلال به این قیاس دو روش دارد:

۱- ما ضرورتاً می‌دانیم که سازنده از ساخته شده و واجب الوجود از ممکن الوجود کامل‌تر است، با در نظر گرفتن این دو مقدمه اگر دانا و نادانی را فرض کنیم، دانا از نادان کامل‌تر است، حالا اگر سازنده، عالم نباشد باید بپذیریم که ساخته‌شده از سازنده کامل‌تر است، ولی چنین چیزی محال است.

۲- هر دانشی که در میان مخلوقات یافت می‌شود از طرف خداوند به آنها رسیده است، حالا چگونه ممکن است سرچشمه‌ی علم و دانش، از آن بی بهره باشد و مخلوقات ساخته و پرداخته‌ی دست دانشش، عالم و دانا باشند! چون موجودات هر چه دارند از آفریننده گرفته‌اند، بنابر این خالق و سازنده از همه مستحق‌تر است تا بدان چیز متصف گردد، نه اینکه آن صفت را به مخلوقات نسبت دهیم و سازنده را از آن بی‌بهره سازیم! و مخلوقات را از هر عیب و نقصی مبرا سازیم، در حالی که خالق و سازنده‌ی آنها از آن عیب و نقص دورتر و مبرتر است.^۱

همه‌ی این مطالب را می‌توان از نور آیه‌ی ذیل استنباط نمود، خداوند سبحان در کلام نوربخش خود می‌فرماید:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ الملک: ۱۴

مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند، و حال این که او دقیق و باریک‌بین بس آگاهی است!؟

می‌توان برای اثبات علم پیشی‌گرفته‌ی خداوند بر اشیاء قبل از وجود و وقوع آنها به مطالب ذیل استدلال کرد: خداوند رحمان در کتاب‌های گذشته‌ی هدایت، از صفات حضرت و اخلاق و علامات و نشانه‌های ایشان ﷺ خبر داده‌اند در حالی

که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پا به عرصه‌ی حیات مبارکش نگذاشته بود، یا خبر دادن از صفات و ویژگی‌های امت آن پیشوا قبل از تشکیل و ایجاد امت اسلامی، یا خبر دادن از پیروزی روم بر ایران مجوس چند سال قبل از وقوع آن حادثه، یا در قرآن و سنت از غیب‌هایی خبر داده می‌شود که در آینده به وقوع می‌پیوندد.

رکن و اساس دوم: قدر همه چیز در لوح المحفوظ نوشته شده است

نصوصی از کتاب و سنت دال بر این هستند که خداوند جل جلاله قبل از اقدام به آفرینش، هر چیزی را در لوح‌المحفوظ ثبت و ضبط فرموده است، امام مسلم در حدیثی از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده:

كَتَبَ اللَّهُ مَقَادِيرَ الْخَلَائِقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِخَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ
قَالَ وَعَرَشُهُ عَلَى الْمَاءِ.

خداوند همه‌ی مقدار و اندازه‌ها را پنجاه سال قبل از آفریدن زمین و آسمان نوشته است. سپس فرمود: در آن هنگام عرش خداوند بر روی آب قرار گرفته بود.^۱ ترمذی همین حدیث را با این لفظ روایت می‌فرماید:

قَدَّرَ اللَّهُ الْمَقَادِيرَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِخَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ.

خداوند پنجاه سال قبل از آفریدن زمین و آسمان مقادیر را اندازه گرفته است.^۲ در سنن ترمذی از عباد بن صامت روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ فَقَالَ اكْتُبْ فَقَالَ مَا أَكْتُبُ قَالَ اكْتُبِ الْقَدَرَ مَا كَانَ
وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى الْأَبَدِ.

اولین چیزی که آفریده شد قلم بود، خداوند خطاب به او فرمود: بنویس. قلم جواب داد چه بنویسم؟ فرمود: هر آنچه در گذشته رخ داده و تا ابد رخ خواهد داد.

ابو عیسی ترمذی می‌گوید: حدیث مذکور با چنین سندی غریب است.^۱

۱- مسلم ۴/۴۰۴. شماره حدیث ۲۶۵۳.

۲- سنن ترمذی ۴/۵۸ شماره حدیث ۲۰۴۴. و می‌فرماید: حدیث حسن و صحیح است.

لوح المحفوظ کتابی است که همه‌ی مقادیر مخلوقات در آن نوشته شده، در قرآن با اسمائی چون کتاب و کتاب مبین و امام و ام‌الکتاب و کتاب مسطور نامگذاری شده است. خداوند می‌فرماید:

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ ﴿۲۱﴾ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ ﴿۲۲﴾﴾ (البروج: ۲۱ - ۲۲)

(این سخن سحر و دروغ نیست) بلکه این، قرآن بزرگوار و عالیقدر است. در لوح محفوظ جای دارد (و دست ناهلان و شیاطین و کاهنان هرگز به آن نمی‌رسد، و از هرگونه تغییر و تبدیل و زیاده و نقصانی برکنار و در امان است).

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ ﴿۷۰﴾﴾

(الحج: ۷۰)

(ای عاقل!) مگر نمی‌دانی خداوند قطعاً مطلع است از همه چیزهایی که در آسمان و زمین است (و چیزی از اعمال و اقوال مردم بر او مخفی نمی‌ماند) و همه‌ی چیزها در کتابی (به نام لوح محفوظ) ثبت و ضبط است، و مسلماً این کار برای خدا ساده و آسان است.

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿۱۳﴾﴾ یس: ۱۲

و ما همه چیز را در کتاب آشکار (لوح محفوظ) سرشماری می‌نمائیم و می‌نگاریم.

﴿وَالطُّورِ ﴿۱﴾ وَكُنْتِ مَسْطُورٍ ﴿۲﴾ فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ ﴿۳﴾﴾ الطور: ۱ - ۳

سوگند به کوه طور. و قسم به کتاب نوشته شده (آسمانی!) که برای رهنمود انسان‌ها به کوهی زمین فرستاده شده است. (کتابی که نوشته شده است) در صفحاتی و (میان جهانیان) پخش گردیده است.

﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ ﴿۴﴾﴾ الزحرف: ۴

قرآن که در لوح محفوظ در پیش ما است، والا و استوار است.

۱- سنن ترمذی ۴/۴۵۸. شماره حدیث ۲۰۵۵. حدیث صحیح است علت غرابت این است که در باب قدر روایت شده اما در باب تفسیر می‌فرماید: حدیث حسن و غریب است، آلبانی حدیث را در لیست سلسله احادیث صحیح‌ه روایت کرده است.

رکن سوم: مشیت فراگیر و قدرت اجرایی

این اصل مقتضی ایمان آوردن به قدرت اجرایی و مشیت گارگر خداوند می‌باشد، هر آنچه خداوند بخواهد صورت می‌گیرد و هر چه را اراده نکند رخ نمی‌دهد، در زمین و آسمان هیچ حرکت و سکونی بدون إذن و اراده حیّ منان رخ نمی‌دهد، در مملکت پهناور هستی تنها اراده‌ی خداوند اجرا می‌شود و بس.

نصوص فراوانی از قرآن این اصل اعتقادی را به اثبات می‌رسانند، و بدان تصریح می‌نمایند، خداوند می‌فرماید:

﴿ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾ التکویر: ۲۹

و حال این که نمی‌توانید بخواهید جز چیزهایی را که خداوند جهانیان بخواهد.

﴿ وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَكِيَّةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْقِنَ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا

مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ﴾ الأنعام: ۱۱۱

اگر ما (درباره درخواست مشرکان کوتاهی نمی‌کردیم و مثلاً) فرشتگانی را به پیش ایشان می‌فرستادیم (و با چشم سر آنان را می‌دیدند) و مردگانی (را زنده می‌کردیم و در برابر دیدگانشان سر از گورها بدر می‌آوردند و درباره صدق محمد) با ایشان سخن می‌گفتند، و همه‌چیز را آشکارا در برابر آنان گرد می‌آوردیم (تا جملگی حق را رویاروی برای ایشان بیان و بر آن گواهی دهند) آنان ایمان نمی‌آوردند مگر این که خدا می‌خواست.

﴿ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ ﴾ الأنعام: ۱۱۲

اگر پروردگار تو می‌خواست، چنین کاری را نمی‌کردند.

﴿ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴾ یس: ۸۲

هر گاه خدا چیزی را بخواهد که بشود، کار او تنها این است که خطاب بدان بگوید: بشو! و آن هم می‌شود.

﴿ مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَأْ يُجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾ الأنعام: ۳۹

خداوند (برابر نظم و نظام و قوانین و سننی که دارد) هر که را بخواهد گمراه می‌سازد، و هر که را بخواهد بر جاده مستقیم (ایمان) قرار می‌دهد. مشیّت مؤثر و قدرت فراگیر خداوند در آنچه واقع شده یا می‌شود قابل جمع است، ولی در محال و چیز ممکنی که رخ نمی‌دهد از هم جدا می‌شود و قابل جمع نیست.

به عبارت دیگر هر چه را که خداوند بخواهد بنا به قدرتش صورت می‌گیرد، و هر چه را که نخواهد چون مشیّت بدان تعلق نگرفته صورت نمی‌گیرد، پس علت عدم وقوع، تعلق نگرفتن مشیّت است نه عدم قدرت و توانایی بر انجام آن کار. خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ البقرة: ۲۵۳

و اگر خدا می‌خواست با هم نمی‌جنگیدند و به ستیز نمی‌خاستند، ولی خداوند آنچه را می‌خواهد (از روی حکمتی که خود می‌داند) انجام می‌دهد.

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ﴾ الأنعام: ۳۵

ولی اگر خدا بخواهد آنان را (قهرماً و جبراً) بر هدایت جمع خواهد کرد.

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا﴾ الأنعام: ۱۰۷

اگر خدا می‌خواست (که او را به یگانگی بپرستند، ایشان را با قدرت و قوت خویش وادار به این کار می‌کرد و از خود اختیاری نمی‌داشتند، و هرگز شرک نمی‌ورزیدند).

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا﴾ يونس: ۹۹

اگر پروردگارت می‌خواست، تمام مردمان کره زمین جملگی (به صورت اضطرار و اجبار) ایمان می‌آوردند.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا﴾ الفرقان: ۴۵

مگر نمی‌بینی که پروردگارت چگونه سایه را گسترانیده است؟ اگر خدا می‌خواست سایه را ساکن می‌کرد.

این آیات و آیات فراوان دیگری وجود دارند که عدم وقوع را به عدم مشیت نسبت می‌دهند نه به عدم قدرت و توانایی خداوند بر انجام آن کارها، چون خداوند بر هر کاری چیره و توانا است.

رکن چهارم: خداوند آفریننده‌ی هر چیزی است

نصوص دیگری از کلام خداوند ثابت می‌کنند که خداوند آفریننده‌ی هر چیزی است، خداوند است که مخلوقات را آفریده و شکل داده و ایجاد نموده، خالق و سازنده تنها اوست و دیگران مخلوق و پرورش یافته هستند. خداوند می‌فرماید:

﴿اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ الزمر: ۶۲

خدا آفریدگار همه چیز است و همه چیز را می‌پاید و مراقبت می‌نماید.

﴿بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾ یس: ۸۱

آری! (می‌تواند چنین کند) چرا که او آفریدگار بس آگاه و دانا است.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ﴾ الأنعام: ۱

ستایش خداوندی را سزا است که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و تاریکیها و روشنایی را ایجاد کرده است.

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ آتِفُوا رَبُّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِن نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ

مِنْهَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾ النساء: ۱

ای مردمان! از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و (سپس) همسرش را از نوع او آفرید، و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی (بر روی زمین) منتشر ساخت.

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ الأنبياء: ۳۳

خدا است که شب و روز و خورشید و ماه را آفریده‌است و همه در مداری

می‌گردند (که او برای آنها تعیین کرده است).

مبحث چهارم: کردار بندگان مخلوق و مقدر است

بندگان و کردارشان از زمره مخلوقات خداوند خارج نیستند و در آن مجموعه قرار می‌گیرند، خداوند به بندگانی که خلق می‌شوند و کرداری که از آن‌ها سر می‌زند، دانا و عالم است، و همه را در لوح المحفوظ ثبت و ضبط فرموده است، آفریدن آن‌ها بر اساس همان نقشه‌ی قبلی صورت گرفت، و تقدیر خداوند در مورد آن‌ها به وقوع پیوست، و همان راه و مسیر را پیمودند که در علم و وسیع خداوند گذشته بود، کسی که در لوح المحفوظ در لیست هدایت‌شدگان قرار داشت به همان مسیر هدایت شد و گمراه‌شدگان هم بر همین اساس گمراه شدند، در علم ازل اهل بهشت را می‌دانست و پیمودن راه را برای آن‌ها میسر ساخت و اهل جهنم هم از این قاعده مستثنی نیستند، بدانها علم داشت و در همان مسیر به آسانی حرکت کردند.

هر چند نصوصی که در بحث قبلی ذکر کردیم دال بر این مفاهیم هم هستند و می‌توان برای اثبات خالق بودن خداوند بدانها استدلال نمود، ولی باز هم نصوص دیگری وجود دارند که صراحتاً بر این مسئله دلالت می‌کنند.

خداوند عز و جل می‌فرماید:

﴿ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ﴾ الصافات: ۹۶

خداوند هم شما را آفریده است، و هم بتهایی را که می‌سازید.

﴿ يَقُولُ أَأِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ ﴾ الصافات: ۵۲

می‌گفت: آیا تو از زمره کسانی هستی که باور می‌کنند.

﴿ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ

أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ ۗ وَمَا يَعْمَرُ مِنْ مُعَمَّرٍ إِلَّا يُنْقِصُ مِنْ عُمُرِهِ ۗ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ

ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴾ فاطر: ۱۱

خداوند (اصل) شما (آدم) را از خاک بیافرید، سپس شما (ذریه آدم) را از نطفه خلق کرد، و آن‌گاه شما را به صورت زوجهای (نر و ماده) درآورد. هیچ زنی باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر که خدا می‌داند (جنین او پسر یا دختر است و در شکم مادر چه احوالی دارد و کی به دنیا می‌آید). هیچ شخص پیری عمر درازی بدو داده نمی‌شود (و زنده نمی‌ماند و عمر زیادی نمی‌کند)، و هیچ شخصی از عمرش کاسته نمی‌شود (و مرگ زودرس گریبانگیرش نمی‌گردد) مگر این که در کتاب (لوح محفوظ) ثبت و ضبط است. این برای خدا ساده و آسان است.

﴿ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِىٌّ وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴾

الأعراف: ۱۷۸

هر که را خداوند (به راه حق) هدایت کند، حقیقتاً او راه یافته (و به سعادت دو جهان رسیده) است، و هر که را (به سبب سیطره هوی و هوسش، از این توفیق محروم و از راه حق) گمراه کند، زیانکاران ایشانند.

﴿ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۗ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴾ النحل: ۱۲۵

بی‌گمان پروردگارت آگاه‌تر (از همگان) به حال کسانی است که از راه او منحرف و گمراه می‌شوند و یا این که رهنمود و راهیاب می‌گردند.

احادیث فراوانی که معنأ متواتر هستند از حضرت ختمی‌مرتبت صلی الله علیه و آله با این مفهوم روایت شده‌اند که خداوند کردار بندگان را در ازل می‌دانسته و آنرا مقدر فرموده و از آن فارغ گشته است، و به سعادت و شقاوت آن‌ها در آینده علم داشته، با وجود همه این موارد حضرت صلی الله علیه و آله خبر داده که قدر مانع عمل کردن انسان نیست و انسان را مجبور به چیزی نمی‌سازد.

اعْمَلُوا فِكُلِّ مَيْسَرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ.

عمل کنید زیرا هر کس برای چیزی آماده شده که به منظور آن خلق شده است.

برخی از آن احادیث را ذکر می‌کنیم:

۱- احادیثی که دال بر باز ایستادن قلم‌ها از نوشتن و خشک شدن نامه‌های

اعمال و قطعی شدن مقادیر، دلالت می‌کنند.

امام مسلم در صحیحش از جابر روایت می‌کند که گفته سراقه بن مالک بن جعشم آمد و گفت:

جَاءَ سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكِ بْنِ جُعْشَمٍ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَيْنَ لَنَا دِينَنَا كَأَنَّنا خُلِقْنَا الْآنَ فِيمَا الْعَمَلُ الْيَوْمَ أَفِيمَا جَفَّتْ بِهِ الْأَقْلَامُ وَجَرَّتْ بِهِ الْمَقَادِيرُ أَمْ فِيمَا نَسْتَقْبِلُ قَالَ لَا بَلْ فِيمَا جَفَّتْ بِهِ الْأَقْلَامُ وَجَرَّتْ بِهِ الْمَقَادِيرُ قَالَ فَفِيمَا الْعَمَلُ قَالَ زُهَيْرٌ ثُمَّ تَكَلَّمَ أَبُو الزُّبَيْرِ بِشَيْءٍ لَمْ أَفْهَمْهُ فَسَأَلْتُ مَا قَالَ فَقَالَ اعْمَلُوا فَكُلُّ مَيْسَرٍ^۱.

گفت: ای رسول خدا، دین را برای ما بیان کن، فرض کن که همین حالا خلق شده‌ایم، کارهای ما چگونه است؟ آیا قلم‌ها خشک شده‌اند و مقادیر تعیین گشته‌اند، یا این‌ها در آینده صورت می‌گیرند؟

پیامبر ﷺ فرمود: نه بلکه قلم‌ها خشک شده‌اند و مقادیر تعیین گشته‌اند.

سراقه گفت: پس ما چگونه اعمال را انجام می‌دهیم؟

فرمود: عمل کنید، زیرا هر کس برای چیزی آماده شده که به منظور آن خلق شده است.

یا در روایت دیگر: هر کس برای عملش آماده شده است.

ترمذی در سننش روایت می‌کند:

قَالَ عُمَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ مَا نَعْمَلُ فِيهِ أَمْرٌ مُبْتَدَعٌ أَوْ مُبْتَدَأٌ أَوْ فِيمَا قَدْ فُرِغَ مِنْهُ فَقَالَ فِيمَا قَدْ فُرِغَ مِنْهُ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ وَكُلُّ مَيْسَرٍ أَمَّا مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ فَإِنَّهُ يَعْمَلُ لِلْسَّعَادَةِ وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الشَّقَاءِ فَإِنَّهُ يَعْمَلُ لِلشَّقَاءِ.

عمر فرمود: ای رسول‌خدا در مورد اعمال ما، چه می‌فرمایید؟ آیا خداوند بعد

از وقوع بدان علم پیدا می‌کند، یا از نوشتن آن فارغ شده است؟

پیامبر ﷺ فرمود: از آن فارغ گشته، و هر کس برای عملش آماده شده، کسی

که اهل سعادت است برای رسیدن به سعادت عمل می‌کند و کسی که اهل شقاوت

و بدبختی است برای شقاوت عمل می‌کند.

ترمذی می‌فرماید: حدیث حسن و صحیح است.^۲

۱- صحیح مسلم ۴/۲۰۴۰. شماره ۲۶۴۸.

۲- ترمذی ۴/۴۴۵. شماره حدیث ۲۱۳۵.

۲- علم خداوند به بهشتیان و جهنمیان

بخاری از عمران بن حصین روایت می‌کند، مردی گفت: ای رسول خدا، آیا اهل بهشت و جهنم از هم تمییز داده می‌شوند و قبل از خلق، آن‌ها شناخته می‌شوند؟

پیامبر ﷺ فرمود: بله.

مرد گفت: پس چرا کار می‌کنند؟ (اگر هر دو مشخص شده‌اند کار کردن برای چه)

پیامبر ﷺ فرمود: هر کس برای چیزی که خلق شده عمل می‌کند یا آماده شده است.

امام مسلم از علی روایت می‌کند:

عَلِيٌّ قَالَ كُنَّا فِي جَنَازَةٍ فِي بَقِيعِ الْعُرْقِدِ فَأَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَعَدَ وَقَعَدْنَا حَوْلَهُ وَمَعَهُ مِخْصَرَةٌ فَنَكَّسَ فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِمِخْصَرَتِهِ ثُمَّ قَالَ مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ مَا مِنْ نَفْسٍ مَنْفُوسَةٍ إِلَّا وَقَدْ كَتَبَ اللَّهُ مَكَانَهَا مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَإِلَّا وَقَدْ كُتِبَتْ شَقِيَّةٌ أَوْ سَعِيدَةٌ.

علی گفته: ما برای انجام دادن کارهای جنازه‌ای در « بقیع غرقد » بودیم، پیامبر ﷺ به میان ما تشریف آورد و عصایی با خود داشت، سپس نشست و ما هم گرد ایشان ﷺ حلقه زدیم، پیامبر ﷺ سرش را فروانداخت و با نوک عصایش بر زمین می‌زد و سپس فرمود: هر یک از شما محل و موقعیتش در آتش یا بهشت تعیین شده، همچنین سعادت و شقاوتش هم تعیین شده است.

مردی گفت: ای رسول خدا ﷺ آیا بر آن نوشته اتکاء کنیم و عمل کردن را رها نماییم؟

فرمود: کسی که اهل سعادت باشد، عمل اهل سعادت را انجام می‌دهد و کسی که اهل شقاوت باشد عمل اهل شقاوت را دنبال می‌کند.

در ادامه حدیث فرمود:

اعْمَلُوا فِكْلَ مُيَسَّرٍ أَمَّا أَهْلُ السَّعَادَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ وَأَمَّا أَهْلُ الشَّقَاوَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ ثُمَّ قَرَأَ^۱.

عمل کنید، هر کسی برای چیزی آماده شده است، اهل سعادت برای عمل اهل سعادت و اهل شقاوت برای عمل اهل شقاوت آماده شده‌اند، سپس آیه‌ی ذیل را تلاوت فرمود:

﴿ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَانْفَى ۝۵ وَصَدَقَ بِالْحُسْنَى ۝۶ فَسَنِيَرُهُ لِلْيُسْرَى ۝۷ وَأَمَّا مَنْ بَخَلَ

وَاسْتَغْنَى ۝۸ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى ۝۹ فَسَنِيَرُهُ لِلْعُسْرَى ۝۱۰﴾ الليل: ۵ - ۱۰

کسی که (در راه خدا دارائی خود را) بذل و بخشش کند، و پرهیزگاری پیشه سازد (و از آفریدگار خویش به‌راسد). و به پاداش خوب (خدا در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور داشته باشد. او را آماده رفاه و آسایش می‌نمائیم. و اما کسی که تنگ‌چشمی بکند (و به بذل و بخشش دارائی در راه خدا دست نیازد) و خود را بی‌نیاز (از خدا و توفیق و پاداش دنیوی و اخروی الهی) بداند. و به پاداش خوب (خدا در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور نداشته باشد. او را آماده برای سختی و مشقت (و زندگی بس مشکل و ناگوار دوزخ) می‌سازیم.

۳- بیرون آوردن آدمیزاد بعد از آفرینش از پشت آدم و تقسیم آن‌ها به دو گروه مؤمن و کافر یا بهستی و جهنمی:

پیامبر ﷺ در حدیثی خبر داده که خداوند ﷻ بعد از آفرینش آدم، بر پشتش دستی مالید و مانند دانه همه فرزندان را بیرون آورد، و اهل بهشت و جهنم را از میان آن‌ها بیرون کشید.

امام مالک و ترمذی و ابوداود از مسلم بن یسار روایت کرده‌اند که در مورد آیه سوره اعراف از عمر بن خطاب ﷺ پرسش شد:

۱ . مسلم ۴/۲۰۳۹ . شماره حدیث ۲۶۴۷ . امام بخاری و ترمذی و ابوداود همین حدیث را روایت کرده اند ولی لفظ مسلم را نقل کرده ایم.

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾

﴿الأعراف: ۱۷۲﴾

(ای پیغمبر! برای مردم بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان (در طول اعصار و قرون) پدیدار کرد و (عقل و ادراک بدانان داد تا عجائب و غرائب گیتی را دریابند و از روی قوانین و سنن منظم و شگفت‌انگیز هستی، خدای خود را بشناسند و بالاخره با خواندن دلائل شناخت یزدان در کتاب باز و گسترده جهان، انگار خداوند سبحان) ایشان را بر خودشان گواه گرفته است (و خطاب بدانان فرموده است) که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان (هم به زبان حال پاسخ داده و) گفته‌اند: آری! گواهی می‌دهیم (تویی خالق باری. ما دلائل و براهین جهان را موجب اقرار و اعتراف شما مردمان کرده‌ایم) تا روز قیامت نگوئید ما از این (امر خداشناسی و یکتاپرستی) غافل و بی‌خبر بوده‌ایم.

عمر در جواب فرمود: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود:

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ ثُمَّ مَسَحَ ظَهْرَهُ بِيَمِينِهِ فَاسْتَخْرَجَ مِنْهُ ذُرِّيَّةً فَقَالَ خَلَقْتُ هَؤُلَاءِ لِلْجَنَّةِ وَبِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَعْمَلُونَ ثُمَّ مَسَحَ ظَهْرَهُ فَاسْتَخْرَجَ مِنْهُ ذُرِّيَّةً فَقَالَ خَلَقْتُ هَؤُلَاءِ لِلنَّارِ وَبِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ يَعْمَلُونَ فَقَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَيَمِيمَ الْعَمَلِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا خَلَقَ الْعَبْدَ لِلْجَنَّةِ اسْتَعْمَلَهُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَتَّى يَمُوتَ عَلَى عَمَلٍ مِنْ أَعْمَالِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيُدْخِلُهُ فِيهَا وَإِذَا خَلَقَ الْعَبْدَ لِلنَّارِ اسْتَعْمَلَهُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ حَتَّى يَمُوتَ عَلَى عَمَلٍ مِنْ أَعْمَالِ أَهْلِ النَّارِ فَيُدْخِلُهُ فِيهَا.

پیامبر ﷺ فرمود: خداوند آدم را آفرید، سپس بر پشتش دست کشید، همه‌ی فرزندان را از آن بیرون آورد، سپس فرمود: این‌ها را برای بهشت آفریده‌ام و مانند

۱- . مشکاة المصابیح ۳۴/۱ . شماره ۹۵ ، آلبانی محقق مشکاة می‌گوید: راویان حدیث همه مردان بخاری هستند و افرادی موثق می‌باشند. امام بن مسلم بن یسار و عمر یک راوی افتاده است ولی شواهد فراوانی دارد که حدیث به درجه صحت می‌رسانند.

بهشتیان عمل می‌کنند و این‌ها را برای جهنم آفریده‌ام و مانند جهنمیان عمل می‌کنند.

مردی گفت: ای رسول خدا ﷺ اگر جریان از این قرار است پس چرا عمل کنیم؟

پیامبر ﷺ فرمود: خداوند اگر کسی را برای بهشت بیافریند، مانند بهشتیان عمل می‌کند، تا از دنیا می‌رود و بر همان اعمال باقی می‌ماند، و خداوند او را به بهشت می‌برد، و اگر اهل جهنم باشد، تا هنگام مرگ مانند آن‌ها زندگی می‌کند، و بعد از مرگ خداوند او را به جهنم می‌برد.

امام احمد در مسندش با سندی صحیح از ابن عباس روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود:

قَالَ أَخَذَ اللَّهُ الْمِيثَاقَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ بِنِعْمَانَ يَعْنِي عَرَفَةَ فَأَخْرَجَ مِنْ صُلْبِهِ كُلَّ ذُرِّيَّةٍ ذَرَأَاهَا فَفْتَرَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ كَالدَّرِّ ثُمَّ كَلَّمَهُمْ قَبْلًا قَالَ:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنْ بَعْدِهِمْ أَفَنُهَلِكُنَا بِمَا فَعَلَ

الْمُبْطِلُونَ ﴿١٧٣﴾ الأعراف: ١٧٢ - ١٧٣

خداوند در عرفه تمام فرزندان آدم را از پشت آن بزرگوار بیرون آورد و مانند دانه گندم در مقابل بارگاه اقدس الهی پخش شدند، خداوند رو در رو با آن‌ها صحبت کرد و خطاب بدان‌ها فرمود:

ایشان را بر خودشان گواه گرفته است (و خطاب بدانان فرموده است) که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان (هم به زبان حال پاسخ داده و) گفته‌اند: آری! گواهی می‌دهیم (تویی خالق باری. ما دلایل و براهین جهان را موجب اقرار و اعتراف شما مردمان کرده‌ایم) تا روز قیامت نگویید ما از این (امر خداشناسی و

یکتاپرستی) غافل و بی‌خبر بوده‌ایم. یا این که نگوئید: نیاکان ما پیش از ما شرک ورزیدند و ما هم فرزندان آنان بودیم آیا به سبب کاری که باطل‌گرایان (یعنی نیاکان مشرک ما که بنیانگذاران بت‌پرستی بوده‌اند) کرده‌اند ما را (مجازات می‌کنی و در روز رستاخیز با عذاب خود) نابودمان می‌گردانی؟

امام ترمذی از عبدالله بن عمر و با سندی حسن حدیث دیگری را از پیامبر ﷺ با این لفظ روایت می‌کند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ خَلْقَهُ فِي ظُلْمَةٍ فَأَلْقَى عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى وَمَنْ أَخْطَأَهُ ضَلَّ فَلِذَلِكَ أَقُولُ جَفَّ الْقَلَمُ عَلَى عِلْمِ اللَّهِ.^۱

خداوند مخلوقات را در تاریکی آفرید، سپس نور خود را بر آن‌ها تاباند، هر کس چیزی از آن گرفته باشد هدایت یافته و هر کس از آن محروم شده باشد گمراه گشته است. راوی می‌گوید: بر اساس این دلیل می‌گوییم: قلم بر علم گذشته خداوند خشک شده است دیگر چیزی را خارج از علم گذشته خداوند نمی‌نویسند.

۴- نوشتن بهشتیان و جهنمیان

ترمذی در سننش از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت می‌کند:

خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَفِي يَدِهِ كِتَابَانِ فَقَالَ أَتَدْرُونَ مَا هَذَا الْكِتَابَانِ فَقُلْنَا لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلَّا أَنْ تُخْبِرَنَا فَقَالَ لِلَّذِي فِي يَدِهِ الْيُمْنَى هَذَا كِتَابٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ فِيهِ أَسْمَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ ثُمَّ أُجْمِلَ عَلَى آخِرِهِمْ فَلَا يُزَادُ فِيهِمْ وَلَا يُنْقَصُ مِنْهُمْ أَبَدًا ثُمَّ قَالَ لِلَّذِي فِي شِمَالِهِ هَذَا كِتَابٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ فِيهِ أَسْمَاءُ أَهْلِ النَّارِ وَأَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ ثُمَّ أُجْمِلَ عَلَى آخِرِهِمْ فَلَا يُزَادُ فِيهِمْ وَلَا يُنْقَصُ مِنْهُمْ أَبَدًا فَقَالَ أَصْحَابُهُ فَيَمِ الْوَعْدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ كَانَ أَمْرٌ قَدْ فَرِغَ مِنْهُ فَقَالَ سَدُّوا وَقَارِبُوا فَإِنَّ صَاحِبَ الْجَنَّةِ يُخْتَمُ لَهُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ عَمِلَ أَيُّ عَمَلٍ وَإِنْ صَاحِبَ النَّارِ يُخْتَمُ لَهُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ وَإِنْ عَمِلَ أَيُّ عَمَلٍ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدَيْهِ فَنَبَذَهُمَا ثُمَّ قَالَ فَرِغَ مِنْ رُبُكُمُ مِنَ الْعِبَادِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ.^۲

۱- سنن ترمذی ۲۶/۵. شماره حدیث ۲۶۴۲.

۲- سنن ترمذی ۴/۴۵۰. شماره ۲۱۴۱. حدیث در صحیح سنن ترمذی آلبانی هم روایت شده است.

روزی پیامبر ﷺ در حالی که دو کتاب در دست داشت بر ما وارد شد و فرمود: می‌دانید این‌ها چه چیزهایی هستند؟

گفتیم: نه ای رسول خدا ﷺ، به ما خبر نمی‌دهید؟

در مورد کتاب دست راست فرمود: این کتاب پروردگار جهانیان است، مشخصات کامل همه‌ی بهشتیان در آن نوشته شده است، از تعداد آن نه چیزی کم می‌شود نه فرونی می‌یابد.

سپس در مورد نوشته دست چپ فرمود: این هم کتاب پروردگار جهانیان است، مشخصات کامل همه‌ی جهنمیان در آن نوشته شده، نه کسی زیاد می‌شود و نه کم می‌گردد.

یاران حضرت ﷺ عرض کردند: اگر چنین است و همه کارها تمام شده چرا ما برای رسیدن به بهشت عمل کنیم؟

پیامبر ﷺ فرمود: در گفتار و کردار راه صواب را پیش بگیرید و میانه رو باشید، چون شخص جهنمی نهایت کارش با کارهای اهل بهشت ختم می‌شود و نهایت کار شخص جهنمی با کارهای جهنمی ختم می‌شود هر چند قبلاً کارهای دیگری را انجام داده باشند.

سپس پیامبر ﷺ با دستانش اشاره کرد و کتاب‌ها را پرت نمود^۱ و فرمود: خداوند فارغ شده گروهی به بهشت می‌روند و گروه دیگر رهسپار جهنم می‌گردند. ترمذی در مورد سند حدیث می‌فرماید: حدیث حسن صحیح غریب است.

۵- اندازه گیری شب قدر و اندازه گیری روزانه

بیان کردیم که خداوند پنجاه هزار سال قبل از آفرینش زمین و آسمان تمام مقادیر را مقدر و تعیین فرمود، و نصوص فراوانی از قرآن و سنت مبارک حضرت ﷺ بیان می‌فرماید که دو نوع تقدیر و اندازه گیری وجود دارد، یکی اندازه گیری سالانه که در شب قدر صورت می‌گیرد، خداوند در آن شب تمام رخدادهای

۱- در مورد این جمله عالمان می‌گویند: آنها را به عالم غیب پرت کرده یا پرت کردن با قصد اهانت نبوده است، یا داستان تنها تمذیل است و واقعیت بی‌رونی ندارد.

سال آینده را از مرگ و میر، رزق و اجل و غیره در لوح المحفوظ ثبت و ضبط می‌فرماید. قرآن می‌فرماید:

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبْرَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ﴿۳﴾ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿۴﴾ أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿۵﴾ ﴾ الدخان: ۳ - ۵

ما قرآن را در شب پرخیر و برکتی فرو فرستاده‌ایم. ما همواره بیم‌دهنده (کافران و مشرکان و ظالمان، با ارسال پیغمبران به سویشان) بوده‌ایم در این شب مبارک، هرگونه کار حکیمانه‌ای بیان و مقرر گشته است. کار و باری که از سوی ما صادر و بدان دستور داده شده است (و در قرآن برای انسانها روانه گشته است و) ما فرستنده (محمد و همه انبیاء، و قرآن و همه کتابهای آسمانی) بوده‌ایم. دومی تقدیر و اندازه‌گیری روزانه است، یعنی مرتب کردن چیزهایی که در گذشته برای آن موجود مقدر گشته است. خداوند عز و جل می‌فرماید:

﴿ يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ﴿۲۹﴾ ﴾ الرحمن: ۲۹

همه چیزها و همه کسانی که در آسمانها و زمینها (به زبان حال یا قال، روزی و نیاز خود را) از خدا درخواست می‌کنند. او پیوسته دست اندرکار کاری است. ابن جریر از منیب بن عبدالله روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود، عرض کردیم: ای رسول‌خدا، کار خداوند چیست؟ فرمود: بخشش گناه، گشایش مشکلات، به قدرت رساندن گروهی و نابود کردن گروه دیگر است.

خلاصه‌ی اقوال مفسرین در مورد آیه: زنده کردن و میراندن، آفریدن و روزی رساندن، عزیز و ذلیل کردن اقوام، شفا بخشیدن به بیمار، نجات درافتاده، گشایش سختیها، پاسخ فریادها، جواب نیازها و خواسته‌ها، بخشش گناهان و چیزهای بی‌شمار دیگر از جمله کارهای روزانه خداوند است.^۱

۱- نویسنده کتاب معارج القبول از بغوی مفسر نقل کرده است. ۳۴۶/۱.

۶- نوشتن تقدیرات انسان قبل از ولادت

در احادیث روایت شده که خداوند عز وجل برای نوشتن روزی، اجل، سعادت و شقاوت جنین در شکم مادر فرشته‌ای را به سویش می‌فرستد، در صحیح بخاری و مسلم از عبدالله بن مسعود روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله راست‌گوی تصدیق شده فرموده:

إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ يَكُونُ فِي ذَلِكَ عِلْقَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يَكُونُ فِي ذَلِكَ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يُرْسَلُ الْمَلَكُ فَيَنْفُخُ فِيهِ الرُّوحَ وَيُؤَمِّرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ بِكُتُبِ رِزْقِهِ وَأَجَلِهِ وَعَمَلِهِ وَشَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَتَّىٰ مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ حَتَّىٰ مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا.

آفرینش هر کدام از شما در شکم مادرش، چنين جمع و انجام می‌شود: چهل روز نطفه است، آن گاه در چهل روز دیگر، علقه (خون بسته) می‌شود، سپس در چهل روز دیگر به صورت مضغه (پاره گوشت قابل جویدن) در می‌آید، سپس فرشته، فرستاده می‌شود و در او جان می‌دمد که چهار مورد رزق و اجل و عمل و سعادت یا شقاوت او را بنویسد، و سوگند به کسی که جز او خدایی نیست، یکی از شما به عمل اهل بهشت رفتار می‌کند تا اندازه‌ای که میان او و بهشت تنها یک ذراع (نیم متر) باقی می‌ماند، اما نوشته‌ی اول (تقدیر) بر او سبقت می‌ورزد و آنگاه او چون عمل دوزخیان عمل می‌کند و وارد جهنم می‌شود و یکی از شما به عمل اهل آتش رفتار می‌کند تا آنجا که میان او و دوزخ، تنها یک ذراع فاصله می‌ماند ولی نوشته‌ی اول بر او سبقت می‌گیرد و آن گاه او چون عمل بهشتیان می‌کند و وارد بهشت می‌شود.

بخاری از انس بن مالک روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ وَكَّلَ بِالرَّحِمِ مَلَكًا فَيَقُولُ أَيُّ رَبِّ نُطْفَةُ أَيُّ رَبِّ عَلَقَةٌ أَيُّ رَبِّ مُضْغَةٌ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَقْضِيَ خَلْقًا قَالَ الْمَلَكُ أَيُّ رَبِّ ذَكَرٌ أَوْ أَنْثَى شَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ فَمَا الرِّزْقُ فَمَا الْأَجَلُ فَيُكْتَبُ كَذَلِكَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ.^۱

خداوند فرشته‌ای را مأمور نطفه در شکم مادر کرده است، فرشته در حال به خدا خبر می‌دهد که جنین در دوران نطفه یا علقه یا مضغه به سر می‌برد، وقتی که خداوند بخواهد او را بیافریند، فرشته می‌گوید: ای خداوندا مرد باشد یا زن، گمراه یا خوشبخت؟ چه روزی دارد؟ و اجلس چه وقت فرا می‌رسد، همه‌ی این‌ها در شکم مادر صورت می‌گیرد.

ترمذی در سننش از انس روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرموده است:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ اسْتَعْمَلَهُ فِقِيلَ كَيْفَ يَسْتَعْمَلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ يُوقِّفُهُ لِعَمَلٍ صَالِحٍ قَبْلَ الْمَوْتِ.^۲

اگر خداوند برای بنده‌ای نیکی بخواهد او را برای آن کار آماده می‌کند و به کار می‌گیرد.

اصحاب عرض کردند: چگونه او را به کار می‌گیرد؟

فرمود: قبل از مرگ او را برای انجام دادن کار نیک توفیق می‌دهد.

ترمذی می‌فرماید: حدیث حسن و صحیح است.

امام مسلم در صحیحش از ابی هریره روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرموده است:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ الزَّمَانَ الطَّوِيلَ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ثُمَّ يُخْتَمُ لَهُ عَمَلُهُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ الزَّمَانَ الطَّوِيلَ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ ثُمَّ يُخْتَمُ لَهُ عَمَلُهُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.^۳

۱- بخاری . نگاه فتح الباری ۱۱۱.۴۷۷ . و مسلم ۴/۲۰۳۸ . شماره ۲۶۴۶ .

۲- سنن ترمذی ۴/۴۵۰ . شماره ۲۱۴۲ .

۳- مسلم ۴/۲۰۴۲ شماره حدیث ۲۶۵۱ .

مردی زمان طولانی عمل اهل بهشت را انجام می‌دهد، سپس در پایان پرونده‌ی عملش با عمل اهل جهنم ختم می‌شود، و مرد دیگر زمان طولانی عمل اهل جهنم را انجام می‌دهد، سپس در پایان پرونده‌ی اعمالش با عمل اهل بهشت ختم می‌شود.

مسلم از سعد ساعدی روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرموده:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلًا أَهْلِ الْجَنَّةِ فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلًا أَهْلِ النَّارِ فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ.^۱

مردی عمل اهل بهشت را انجام می‌دهد ولی در نهایت برای مردم آشکار می‌شود که جهنمی است، و مردی دیگر عمل اهل آتش را انجام می‌دهد ولی در نهایت برای مردم آشکار می‌شود که بهشتی است.

شایسته است که در اینجا حدیث امام بخاری از ابی حازم از سهل بن سعید را نقل کنیم که پیامبر ﷺ خبر جهنمی بودن مردی را در دنیا به اصحاب داده است در حالی که آن مرد همراه حضرت رسول ﷺ جهاد می‌کرد و در صف مجاهدین اسلام مبارزه می‌کرد و یکی از فعال‌ترین سربازان در غزوه‌ای بود، پیامبر ﷺ در مورد او فرمود: هر کس دوست دارد مرد جهنمی را ببیند به فلانی نگاه کند.

یکی از حاضرین آن مرد را در شدت پیکار بر مشرکین دنبال کرد تا از حال او مطلع شود، آن مرد پیکار کرد تا مجروح شد، درد جراحت را دوست نداشت، در مرگ خود شتاب نمود، تا نوک شمشیرش را در میان پستان هایش گذاشت و از پشت بیرون آمد و جان داد.

آن مرد شتابان پیش حضرت ﷺ رفت و عرض کرد: شهادت می‌دهم که فرستاده‌ی خدا هستی.

پیامبر ﷺ فرمود: چه اتفاقی افتاده است؟

گفت: شما در مورد فلانی فرمودید: هر کس دوست دارد مردی از اهل جهنم را ببیند به فلانی نگاه کند، در حالی که مسلمین خیلی نیازمند او بودند و خوب

تلاش می‌کرد، فهمیدم که در این حال نمی‌میرد، او را دنبال کردم، دیدم وقتی که مجروح شد خودکشی کرد.

در این هنگام پیامبر ﷺ فرمود:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ الزَّمْنَ الطَّوِيلَ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ثُمَّ يُخْتَمُ لَهُ عَمَلُهُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ الزَّمْنَ الطَّوِيلَ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ ثُمَّ يُخْتَمُ لَهُ عَمَلُهُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ^۱.

مردی زمان طولانی عمل اهل بهشت را انجام می‌دهد، سپس در پایان پرونده عملش با عمل اهل جهنم ختم می‌شود، و مرد دیگر زمان طولانی عمل اهل جهنم را انجام می‌دهد، سپس در پایان پرونده اعمالش با عمل اهل بهشت ختم می‌شود.

فصل چهارم توانایی عقل در میدان قدر

ابن حجر رحمته الله دیدگاه ابومظفر سمعانی را در مورد قدر این‌گونه نقل می‌کند: برای شناخت قدر تنها راه توقیفی قرآن و سنت وجود دارد، قیاس و عقل محض در این میدان چیزی برای گفتن ندارند، کسی که از این راه عدول کند، گمراه می‌شود و در دریای گمراهی حیران و سرگردان خواهد شد، نه به سرچشمه‌ی شفا دهنده معرفت خواهد رسید و نه قلبش آرام خواهد گرفت، چون قدر یکی از اسرار نهفته الهی است، و مخصوص علیم خبیر است، دیگران از آن محروم هستند چون بر آن پرده کشیده شده و بر اساس حکمت خودش شناخت قدر را از دایره عقل بشری بیرون نموده است، بنابر این تنها پیامبر مرسل یا فرشته‌ی مقرب بدان دست پیدا می‌کنند و از اسرارش مطلع می‌گردند.^۱

امام طحاوی می‌فرماید: قدر یکی از اسرار خداوندی است، نه نبی مرسل و نه فرشته‌ی مقرب بدان علم پیدا نکرده‌اند و از اسرارش مطلع نگشته‌اند، تفکر و تعمق در آن موجب درماندگی و نردبان محرومیت از معارف الهی و مرحله‌ای از طغیان و بیرون رفتن از حد و مرز بشری است، آگاه باشید در آن تفکر و تعمق نکنید و وسوسه‌ی شیطانی را به دل راه ندهید، چون خداوند دانش قدر را از مخلوقات مخفی کرده است، و بندگان را از دنبال و قصد کردنش نهی فرموده است. قرآن می‌فرماید:

﴿لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾ ﴿٢٣﴾ ﴿الأنبياء: ٢٣﴾

خداوند در برابر کارهایی که می‌کند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد (و بازپرسی نمی‌شود، و کسی حق خُرده‌گیری ندارد) ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند (و در افعال و اقوالشان جای ایراد و سؤال بسیار است).

۱- فتح الباری ۴۷۷/۱۱. و نگاه به شرح نووی بر مسلم ۱۹۶/۱۶.

آجری می‌گوید: تحقیق و تفحص مسلمین در مورد قدر ناپسند است، چون قدر یکی از اسرار نهفته خداوند می‌باشد، ایمان آوردن به مقادیر تعیین شده، خیر و شر از طرف خداوند بر مؤمنین واجب است، سخن گفتن در مورد قدر در حقیقت دخالت کردن در مقادیر غیبی خداوند است و احتمال دارد انسان در آن‌ها اشتباه کند و مقادیر جاری بر بندگان را تکذیب نماید، چنین کاری جز گمراهی و انحراف از راه حقیقت و هدایت الهی چیز دیگری به بار نمی‌آورد.^۱

امام احمد می‌فرماید: ایمان به خیر و شر قدر و تصدیق احادیث روایت شده در مورد آن و ایمان بدانها یکی از روش‌های لازمه دین است، چون بحث ایمان و تصدیق است، چرا و چگونه مفهومی ندارد.

کسی که از تفسیر حدیث درمانده شد و عقلش بدان راه پیدا نکرد، کافی است و باید بدان ایمان بیاورد و سند حدیث را به صحت برساند و تسلیم گردد، این روش در مورد احادیث راست‌گوی تصدیق شده و قدر الهی به کار گرفته می‌شود.^۲ علی بن مدینی دیگاه امام احمد را پذیرفته و مانند ایشان نظر می‌دهد.^۳

نصوص نقل شده از امامان اهل سنت در مورد قضا و قدر چند قاعده‌ی مهم و اساسی را پایه‌ریزی می‌کنند:

۱- وجوب ایمان به قدر.

۲- در شناخت قدر و روشن نمودن حدود و مرزهایش تنها بر کتاب و سنت اعتماد شود، نه بر تحقیق عقل و قیاس محض. چون عقل انسانی به تنهایی نمی‌تواند مشخصه و اساس‌ها را پایه‌ریزی کند تا از انحراف و گمراهی نجات یابد و مصون بماند، حتی افرادی که در این میدان با عقل خود به راه افتاده‌اند، گمراه و سرگردان شده‌اند، برخی از آن‌ها قدر را تکذیب نموده‌اند و گروهی دیگر اعتقاد پیدا کرده‌اند که ایمان به قدر موجب جبر و سلب اختیار از انسان می‌گردد و گروه دیگر با اسلحه‌ی شرع به جان قدر افتاده‌اند و در آن تناقص می‌بینند، البته این

۱- شریعة آجری ۱۴۹.

۲- شرح اصول اعتقاد اهل سنت ۱۵۹.

۳- مرجع سابق.

انحرافات موجب پدید آمدن مشکلات فراوانی در واقع زندگی بشری شده است، انحرافات عقائیدی که اخلاق و واقع زندگی را به فساد می‌کشاند.

۳- ترک تعمق و تفحص در قدر، چون گوشه‌هایی از آن به دام عقل بشری در نمی‌آید هر چند خیلی نابغه هم باشد و کشف برخی از جوانب دیگر با صعوبت و ناراحتی فراوانی ممکن است.

شاید گفته شود: آیا چنین کاری زندانی کردن عقل و تحجر نیست؟

در جواب می‌گوییم: نه چنین کاری تحجر و ایستایی عقل نیست، بلکه نگهداری و محافظت از عقل است تا در میدانی که توان تفکر کردن ندارد نیرو و قدرت خودش را ضایع نکند و در میدانی که توان تحسین‌گویی و ابداع را ندارد باید دور گردد تا نابود نشود.

دین اسلام چراغ‌ها و رهنمون‌هایی را در اختیار انسان قرار داده تا به قدر ایمان بیاورد، اساس و بنیاد ایمان به قدر بر علم فراگیر خداوند بر گذشته و حال، اراده مؤثر، ایجاد و آفریدن حکیمانه و نوشتن همه این‌ها پایه‌ریزی شده است، عقل انسان برای پذیرفتن چنین مقدماتی آماده و مهیا گشته و دچار هیچ سختی، ناراحتی، غموض و پیچیدگی نمی‌شود.

بحث نمودن در مورد اسرار نهفته‌ی قدر و تعمق در اعماق آن موجب نابودی عقل و ضایع شدن توانایی‌هایش می‌گردد، بحث کردن در مورد چگونگی علم و اراده و مشیت خداوند عز و جل و کیفیت صفات و عمل کردن آن‌ها در اختیار عقل بشری نیست و انسان از آن محروم گشته است، چون غیبیات الهی هستند و پرسیدن از حقیقت و کنه آن‌ها مانند سؤال کردن از کیفیت استواء خدا بر عرش است، در مورد صفات قدر می‌توان گفت: معنی و مفهومی صفاتی که اساس قدر هستند معلوم است، ولی کیفیتش مجهول، و ایمان بدانها واجب و پرسش در موردشان بدعت محسوب می‌گردد.

پرسش در مورد کیفیت قدر، محققین این مقوله را درمانده و ناتوان کرده و بحث کردن در این مورد را به یکی از پیچیده‌ترین و مشکل‌ترین موارد تحقیق مبدل ساخته است و اساس حیرت و سرگردانی محققین در آن نهفته است، ایمانی که

اساسش چنین راه پر پیچ و خمی باشد، حصول آن همچو زیارت کردن عنقاء بر سر قله قاف است.

جمعی از بزرگان دین فرموده‌اند: خط قرمزهایی در باب قدر وجود دارد که داخل شدن به درون آن‌ها جرم به شمار می‌آید، کلام امام احمد بن حنبل را نقل کردیم که دال بر این اصل است، امام می‌فرماید: ایمان به خیر و شر قدر و تصدیق احادیث روایت شده در مورد آن و ایمان بدانها یکی از روش‌های لازمه دین است، چون بحث ایمان و تصدیق است چرا و چگونه مفهومی ندارد.

محققین در مورد آفریدن کردار بندگان توسط خدا در حالی که خود آن‌ها را انجام می‌دهند وارد بحث و بررسی شده‌اند، و همچنین در مورد کیفیت علم خداوند به کردار بندگان و چگونگی مکلف ساختن آن‌ها در شریعت در حالی که خود می‌داند چه کاری از آن‌ها سر می‌زند و آگاهی او از سرنوشت نهایی بندگان به سوی بهشت یا جهنم، تحقیق و پژوهش‌هایی را انجام داده‌اند.

در این راه نصوص قرآن را به جان هم انداخته‌اند، و خود را نگران، حیران و سرگردان ساخته‌اند و در نهایت به ساحل آرامش و ایمان هم دست پیدا نکرده‌اند، بدین خاطر است حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله به امت هشدار داده که در این مسیر پا نگذارند و در این بیابان به راه نیفتند چون چنین راهی به ترکستان است، در سنن ترمذی از حسن بن ابی‌هریره روایت شده:

پیامبر صلی الله علیه و آله روزی بر اصحاب وارد شد و آن‌ها بحث قدر را به میان کشیده بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله از این صحنه خیلی نگران شدند، به گونه‌ای که صورت مبارکش سرخ گشت مثل اینکه انار شکافته شده‌ای را بر صورتش مالیده باشند، سپس فرمود: آیا به چنین چیزی مکلف شده‌اید، یا رسالت من این است؟ پیشینیان شما وقتی که در این موارد به بحث و مجادله پرداختند نابود شدند، دیگر در این مورد بحث نکنید.^۱

توانایی عقل در تشخیص حسن و قبح افعال

جمهور بزرگان اهل سنت و جماعت اعتقاد دارند که اوامر و دستورات خداوند بر اساس حکمت و علل است، چون خداوند عز وجل بدون حکمت نه دستور می‌دهد نه چیزی را می‌آفریند.

برخی از این حکمت‌ها راجع به بندگان هستند و برخی دیگر به خداوند بر می‌گردند، حکمت‌های راجع به بندگان عبارت‌اند از: خیر و نیکی و اصلاح در حال یا آینده، و حکمت‌های راجع به خدا در محبت الهی بر پیروی، اطاعت، عبادت، رجوع، امید و ترس از خدا، توکل بر او و تلاش کردن در راه ایشان خلاصه می‌شود. خداوند عز وجل می‌فرماید:

﴿ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾ الذاریات: ۵۶

من پری‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.

﴿ أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ﴾ القيامة: ۳۶

آیا انسان (منکر معاد) می‌پندارد که او بیهوده به حال خود رها شود (و قوانین و مقررات الهی، و حساب و کتاب و سزا و جزای دنیوی و اخروی نداشته باشد؟!).

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴾ الأنبياء: ۱۰۷

(ای پیغمبر!) ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم.

﴿ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴾ المؤمنون: ۱۱۵

آیا گمان برده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و (حکمت و فلسفه‌ای در آفرینش شما نیست، این است که به فساد پرداخته‌اید؟ و چنین انگاشته‌اید که) به سوی ما (برای حساب و کتاب) برگردانده نمی‌شوید.

نصوصی که دال بر این اصل هستند خیلی فراوان و غیر قابل حصراند، عقل بشری می‌تواند برخی از این حکمت‌ها را کشف کند و بدانها دسترسی پیدا نماید.

جمهور اهل سنت و جماعت اعتقاد دارند که عقل بشری در برخی موارد می‌تواند حسن و قبح افعال را درک کند، مثلاً قبح بودن ظلم، دروغ، سرقت و کشتن مردم بی‌گناه را درک می‌کند یا حسن و زیبا بودن عدالت، راستی، اصلاح،

آشتی میان مردم و نجات فردی که در آستانه‌ی غرق‌شدن است برای عقل بشری قابل درک و کشف است.

حکمت های شریعت الهی

۱- در هر دستور یا نهی خدا، مصلحت یا مفسده‌ای نهفته است، یعنی هر دستوری برای جلب مصلحتی و هر نهی‌ای برای دفع مفسده‌ای ابلاغ شده هر چند صراحتاً در شریعت از آن بحثی به میان نیامده باشد، مثلاً عدالت برای جهان، مصلحت و ظلم، مفسده به بار می‌آورد.

حسن و قبح این دو مورد با عقل و شرع کشف می‌شوند، ولی اگر در شریعت، حکم آخروی آن‌ها بیان نگردد عقل به تنهایی نمی‌تواند پاداش یا مجازات آخروی را به دست بیاورد، بنابر این هر کس ادعا کند بدون ارسال رسل توان کشف عواقب کفر و ظلم را دارد در حقیقت اشتباه کرده و دچار خطا شده است.

۲- اگر شارع به چیزی دستور دهد آن چیز خوب است و اگر از آن نهی کند بد و قبیح است، پس دستور و نهی شارع صفت حسن یا قبح را به فعل می‌دهند، و خوب و بد بودن فعلی با خطاب شارع صورت می‌گیرد.

۳- شارع با قصد آزمایش و امتحان، دستوری را به برخی از بندگان صادر می‌کند، مثلاً به ابراهیم دستور می‌دهد که فرزندش اسماعیل را قربانی کند، هدف شارع قربانی و ذبح کردن فرزند نیست بلکه آزمایش و ابتلاء ابراهیم است.

مذاهب کلامی با موضعگیری در مورد سه اصل گذشته سه نحله و گروه ذیل را پدید آورده‌اند: معتزله اصل اول را پذیرفته‌اند ولی به اصل دوم و سوم اقرار نمی‌کنند، اشاعره همه اوامر و نواهی را در اصل سوم خلاصه می‌کنند و هر دستوری و نهی را امتحان و ابتلاء می‌دانند، برای افعال صفت قبح و حسنی را قبل از بیان شارع به رسمیت نمی‌شناسند، اما جمهور و حکماء هر سه اصل را پذیرفته‌اند.^۱

۱- مجموع فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه . ۱۲۲/۸، ۳۰۸، ۴۲۸.

دیدگاه اهل سنت و جماعت در مورد تعلیل افعال و اینکه عقل توان کشف حسن و قبح برخی از افعال را دارد، بابتی را در برابر عقل انسانی گشوده است تا حکمت‌های آشکاری که به خاطر آن‌ها خداوند عز و جل موجودات را آفریده و شریعت را تدوین فرموده به دست بیاورند، البته این باب خیلی مبارک و بزرگ است، بندگان می‌توانند از خلال آن به دانش فراوان برسند و ایمان را ثابت گردانند و یقین را بیفزایند.

خداوند می‌فرماید:

﴿ الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ، وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ﴾ السجدة: ۷

آن کسی است که هر چه را آفرید، نیکو آفرید، و آفرینش انسان (اول) را از گل آغازید.

خداوند در قرآن پیمان می‌دهد که در طول تاریخ دلایل روشن از آیات را به بندگان می‌نمایاند تا صداقت پیام حضرت رسول صلی الله علیه و آله آشکار شود.

﴿ سَرَّيْهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ وَهُوَ

أُولَٰئِكَ يَكْفُرُ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴾ فصلت: ۵۳

ما به آنان (که منکر اسلام و قرآنند) هرچه زودتر دلایل و نشانه‌های خود را در اقطار و نواحی (آسمانها و زمین، که جهان کبیر است) و در داخل و درون خودشان (که جهان صغیر است) به آنان (که منکر اسلام و قرآنند) نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حق است. آیا (برای برگشت کافران از کفر و مشرکان از شرک) تنها این بسنده نیست که پروردگارت بر هر چیزی حاضر و گواه است.

آیات فراوانی در قرآن نازل شده‌اند که به تفکر و تدبر در جهان و مخلوقات

دستور می‌دهند:

﴿ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْعَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَفْئَالَهُآ ﴾ محمد: ۲۴

آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند (و مطالب و نکات آنرا بررسی و واری

نمی‌کنند؟) یا این که بر دل‌هایی قفل‌های ویژه‌ای زده‌اند؟

﴿ قُلِ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُعْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا

يُؤْمِنُونَ ﴿١٠١﴾ یونس: ۱۰۱

بگو: بنگرید (و چشم برون و درون را باز کنید و ببینید) در آسمانها و زمین چه چیزهایی است؟! آیات (خواندنی کتابهای آسمانی، از جمله قرآن، و دیدنی جهان هستی) و بیم‌دهندگان (پیغمبر نام، واندرزها و اندازها هیچ کدام) به حال کسانی سودمند نمی‌افتد که نمی‌خواهند ایمان بیاورند.

﴿ أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآيَاتِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿١٧﴾ العاشية: ١٧

آیا به شتران نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده‌اند؟!

﴿ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ ﴿٢٤﴾ أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ﴿٢٥﴾ ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا ﴿٢٦﴾

عبس: ۲۴ - ۲۶

انسان باید به غذای خویش بنگرد و درباره آن بیندیشد. ما آب را از آسمان به

گونه شگفتی می‌بارانیم. سپس زمین را می‌شکافیم و از هم باز می‌کنیم.

فصل پنجم مذاهب اهل قدر

مبحث اول: دیدگاه مخالفین قدر

برخی از گمراهان و منحرفین، قدر را نفی می‌کنند، و گمان کرده‌اند- خداوند عز و جل دور است از آنچه می‌گویند- خداوند قبل از حصول اشیاء چیزی نمی‌داند، و علمش از وقوع پیشی نمی‌گیرد، می‌گویند: خداوند بعد از آفریدن و ایجاد کردن رخدادها و وقوع حوادث بدانها علم پیدا می‌کند.

از روی دروغ و بهتان گمان می‌برند که هرگاه خداوند به بندگان دستور یا نهی صادر کند تا زمان موضعگیری آن‌ها فرمانبران و نافرمانها را نمی‌شناسد و نمی‌داند مسیر چه کسانی به سوی بهشت و چه انسانهایی رهسپار جهنم می‌شوند، این گمراهان علم گذشته خداوند را نمی‌پذیرند و تعیین مقادیر الهی را تکذیب می‌نمایند، هر چند در قرآن و سنت ثابت شده که خداوند قبل از آفریدن زمین و آسمان مقادیر را تعیین فرموده است.

این دیدگاه انحرافی در پایان عهد صحابه ظهور کرد، و اولین کسی که بدان دهان گشود معبد جهنی بود، بعد از او سران و متفکرین معتزله مانند واصل بن عطاء و عمرو بن عبید از او پیروی کردند، و اقوال باطلی را در تکذیب خدا و رسول صلی الله علیه و آله در مورد قدر بر زبان جاری کردند.^۱

پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله از این گمراهی که گروهی دچار آن شده‌اند خیلی بیم داشت، در حدیث صحیحی ابن عساکر از ابی محجن و ابن عبد البر در جامع روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- عقیده سفارینی ۱/۳۰۰، و مجموع فتاوی ابن تیمیه ۸/۵۹.

إنما أتخوف على أمي ثلاثاً: التصديق بالنجوم، والتكذيب بالقدر، وحيف الأئمة.^۱

در مورد امتم تنها از سه چیز هراس دارم: تصدیق نجوم و تکذیب قدر و ظلم و جور فرماندهان و امامان.

ابویعلی در مسندش و خطیب در تاریخ و ابن عدی در کامل از انس بن مالک روایت می کنند که پیامبر ﷺ فرموده است:

أخاف على أمي حصلتين: تكذيباً بالقدر وتصديقاً بالنجوم.^۲

بعد از خود از دو صفت امتم هراس دارم: تکذیب قدر و تصدیق و تأیید ستاره شناسان دروغگو.

در حدیث دیگر از این گمراهی به امت خود هشدار می دهد، طبرانی در مجمع الاوسط و حاکم در مستدرک از ابی هریره روایت می کنند که پیامبر ﷺ فرموده است:

آخر الكلام في القدر لشرار هذه الأمة.^۳

نهایت سخن قدر را بدترین امت می گویند.

طبرانی در معجم کبیر از ابی امامه روایت می کند که پیامبر ﷺ فرمود:

إِنَّ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا يَزَالُ مُقَارِبًا أَوْ مُوَاتِيًا حَتَّى يُكَلِّمُوا فِي الْوِلْدَانِ ، وَالْقَدَرِ .^۴

پیامبر اکرم ﷺ این فرقه را به مجوس امت نامگذاری فرموده است، چون مجوس قایل به دو خالق نور و ظلمت هستند، و این گروه هم دو خالق را قبول دارند، حتی از این هم بدتر همه موجودات زنده را خالق به شمار می آورند.

پیامبر ﷺ دستور دوری و بیزاری از این گروه را صادر فرموده است، و زیارت و عیادت شان را قدغن نموده، در حدیثی که امام احمد از ابن عمر روایت می کند آمده که پیامبر ﷺ فرمود:

۱- صحیح جامع الصغیر ۱/۱۲۰ . شماره حدیث ۲۱۲ .

۲- صحیح جامع الصغیر ۱/۱۲۰ . شماره حدیث ۱۲۰ .

۳- جامع الصغیر ۱/۱۲۳ . شماره حدیث ۲۲۴ .

۴- جامع الصغیر ۳/۷۲ . شماره ۳۰۶۰ .

لِكُلِّ أُمَّةٍ مَجُوسٌ وَمَجُوسٌ أُمَّتِي الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا قَدَرَ، إِنْ مَرَضُوا فَلَا تَعُودُهُمْ
وَإِنْ مَاتُوا فَلَا تَشْهَدُهُمْ.^۱

هر امتی مجوسی دارد و مجوس امت من آنها هستند که قدر را نفی می‌کنند، اگر چنین افرادی بیمار شدند به عیادت‌شان نروید و همراه جنازه‌ی آنها در گورستان حاضر نشوید.

امام احمد و ابوداود از ابن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
الْقَدَرِيَّةُ مَجُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ إِنْ مَرَضُوا فَلَا تَعُودُهُمْ وَإِنْ مَاتُوا فَلَا تَشْهَدُهُمْ.^۲
قدریه مجوس این امت هستند اگر بیمار شدند آنها را عیادت نکنید و اگر مردند در گورستان حاضر نشوید.

اصحاب حضرت صلی الله علیه و آله از هر طرفی بر این فرقه تازیدند، و اقوال گمراه و باطل‌شان را انکار کردند، و مردم را از همنشینی با آنها نهی فرمودند، با نصوص و بیانات قاطع حقیقت را بر کرسی نشانند و آنها را رسوا ساختند.
در سنن ترمذی از نافع روایت شده که مردی پیش ابن‌عمر آمد و گفت: فلانی بر تو سلام می‌کرد.

ابن‌عمر در جواب گفت: شنیدم که بدعتی به وجود آورده است، اگر چنین باشد سلام مرا به او نرسان، چون از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:
يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوْ فِي أُمَّتِي الشُّكُّ مِنْهُ خَسْفٌ أَوْ مَسْخٌ أَوْ قَذْفٌ فِي أَهْلِ
الْقَدَرِ.^۳

در این امت (یا امتم) مردمانی از اهل قدر وجود دارند که در زمین فرو می‌روند یا مانند حیوانات مسخ می‌شوند یا در آتش پرت می‌شوند.
امام ترمذی می‌فرماید: حدیث حسن و صحیح و غریب است.
دوباره امام ترمذی از ابن‌عمر حدیث مرفوعی را روایت می‌کند که فرمود:

۱- صحیح جامع الصغیر ۳۷/۵. شماره حدیث ۵۰۳۹.

۲- مشکاة المصابیح ۳۸/۱. شماره ۱۰۷.

۳- سنن ترمذی ۴۵۶/۴. شماره ۲۱۵۲، ۲۱۵۳.

در میان امت من هم مردمانی وجود دارند به زمین فرو می‌روند یا مسخ می‌شوند، آن‌ها تکذیب کنندگان قدر هستند.^۱

ترمذی از عبدالواحد بن سلیم نقل می‌کند که گفت: به مکه رفتم و با عطاء بن ابی‌ریاح دیدار کردم، خطاب به ایشان گفتم: برخی از اهل بصره قدر را نفی می‌کنند.

فرمود: ای پسر من قرآن را خوانده‌ای؟

گفتم: بله.

فرمود: سوره‌ی زخرف را تلاوت کنم.

من هم آیه ذیل را تلاوت کردم:

﴿حَمِّ ۱﴾ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿۲﴾ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

﴿۲﴾ وَإِنَّهُ فِي أُولَىٰ الْأَنْبِيَاءِ لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ﴿۴﴾ الزخرف: ۱-۴

حا. میم. سوگند به قرآن! که خود روشن و روشنگر (عقائد و احکام آسمانی) است. ما قرآن را به زبان عربی فراهم آورده‌ایم تا شما (بتوانید پی به اعجاز آن ببرید و معانی و مفاهیم آن را) درک کنید. قرآن که در لوح محفوظ در پیش ما است، والا و استوار است.

فرمود: می‌دانید ام‌الکتاب چیست؟

گفتم: خدا و رسول می‌دانند.

فرمود: کتابی است که قبل از آفریدن زمین و آسمان نوشته شده است، و در آن

بیان گشته که فرعون از اهل آتش و ابی‌لهب به این نکستی محکوم خواهد شد.

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۱﴾ المسد: ۱

نابود باد ابولهب! و حتماً هم نابود می‌گردد.

عطاء می‌گوید: با ولید بن عباد بن صامت صحابه‌ی حضرت ﷺ دیدار نمودم

و در مورد وصیت پدرش هنگام وفات از او سؤال کردم؟

جواب داد: پدرم مرا صدا زد و گفت: ای پسر، تقوای خدا را پیشه کن و بدان که تا ایمان نیاوری و به قدر خدا خیر و شرش اعتقاد پیدا نکنی، متقی نمی شوی، اگر بر این حالت نمیری اهل جهنم هستی، چون از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود:

إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ فَقَالَ اكْتُبْ فَقَالَ مَا أَكْتُبُ قَالَ اكْتُبِ الْقَدَرَ مَا كَانَ وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى الْأَبَدِ.

اولین چیزی که آفریده شد قلم بود، خداوند خطاب به او فرمود: بنویس.

قلم جواب داد چه بنویسم؟

فرمود: هر آنچه در گذشته رخ داده و تا ابد رخ خواهد داد.

ابو عیسی ترمذی می گوید: حدیث مذکور با چنین سندی غریب است.^۱

أئمه بزرگ شریعت مانند امام مالک و شافعی و احمد بر کفر گروهی که علم خدا را قبول ندارند و بدان اقرار نمی کنند تصریح فرموده اند.^۲

خوشبختانه وجود نحس گروهی که علم گذشته و آیندهی خداوند را تکذیب می کردند از صحنهی روزگار پاک شده و نابود گشته اند، سفارینی می گوید: عالمان می گویند: منکرین قدر، آنهایی که چماق تکفیر امام مالک و احمد و شافعی و دیگران را خوردند، منقرض گشتند و محو شدند.^۳

امام قرطبی می فرماید: این مذهب منقرض شده، از متأخرین کسی را نمی شناسیم که خود را بدان نسبت دهد، ابن حجر عسقلانی می گوید: قدریه های امروز اتفاق دارند که خداوند قبل از وقوع به کردار بندگان علم دارد، تنها در این اصل مخالف سلف هستند که گمان می کنند کردار بندگان مقدر خودشان است و مستقلاً بدون ارادهی خداوند آنرا انجام می دهند، هرچند این گمان هم باطل است ولی از یاوه گویی های قدریهی اول بهتر است. سپس ابن حجر در ادامه می فرماید: متأخرین قدریه تعلق ارادهی خداوند به کردار بندگان را انکار می کنند تا قایل به

۱- سنن ترمذی ۴/۲۱۵۵.

۲- مجموعه فتاوی ۲۸۸/۸.

۳- عثیده سفارینی ۱/۳۰۱.

تعلق اراده‌ی قدیم (چون صفات را قدیم می‌داند) به مخلوق حادث و غیر قدیم نباشند.^۱

امام نووی می‌فرماید: متفکرین کلامی می‌گویند: قدریه‌هایی که به این قول شنیع و باطل قایل بودند منقرض گشتند، و کسی از قبل باقی نمانده که بدان قول کند، قدریه‌های متأخر به قدر اعتراف می‌کنند، ولی اعتقاد دارند که خیر و نیکی از طرف خداوند است و شر و بدی هم ساخته و پرداخته‌ی دست انسان است البته خداوند از این سخن بالاتر است.^۲

قدریه قبول دارند که خداوند انسان را مرید (اراده کننده) آفریده است، اما اراده‌ی انسان را در قوت و قبول (انجام دادن و انجام ندادن کاری) می‌پذیرند، ولی مرید بودن انسان نسبت به چیزی که خداوند آن را تعیین کرده باشد، رد می‌کنند و می‌گویند: کردار انسان مخلوق خدا نیست.^۳

در حقیقت این‌ها مجوس دوگانه‌پرست هستند و حتی از آن‌ها هم بدترند، چون مجوس تنها قایل به دو خدای نیکی و بدی است، ولی این‌ها برای هر انسان خداوندی را به اثبات می‌رسانند، حتی برای هر کاری که از انسان سر می‌زند به آفریننده‌ای قایل هستند، از این هم بدتر اینکه همه‌ی مخلوقات را آفریننده تلقی می‌نمایند.

بیرون کردن کردار بندگان از خلق و ملک خداوند نتیجه و لازمه‌ی دیدگاه آن‌ها است، چنین چیزی با ربوبیت خداوند جور در نمی‌آید، چون در ملک خداوند چیزی رخ می‌دهد یا رخ داده که دوست ندارد و اراده نکرده است، خود را بی‌نیاز و غنی از خداوند می‌دانند، چون در فرمانبرداری و ترک نافرمانی از خدا کمک نمی‌گیرند، از بدیهای نفس و کردار شوم به خداوند پناه نمی‌برند و از خداوند هدایت و راهنمایی به راه راست را نمی‌طلبند.^۴

۱- عقیده سفارینی ۱/۳۰۱.

۲- شرح نووی ۱۵/۱۴۵.

۳- مجموعه فتاوی این تیمی ۸/۲۰۸.

۴- معارج القبول ۲/۲۵۳.

قدریه به گمان خود با این عقیده، خداوند را پاک و منزه می‌دارند، چون گمان دارند که خداوند از کافر طلب ایمان می‌کند ولی کافر کفر را اراده نموده است و خداوند در نهایت کفر را برای او اراده می‌کند، حالا چگونه خداوند ظلم می‌کند کافر را بر چیزی که برایش اراده نموده، عذاب می‌دهد، اگر کفر اراده‌ی خدا است چرا کافر باید به خاطر اراده‌ی خدا سزا ببیند، این عین ظلم و بی‌عدالتی است که خداوند از آن پاک و منزه است.

اما- همان‌گونه که طحاوی می‌گوید- نمونه‌ی آن‌ها مانند کسی است که از ترس زمین داغ و سوزان، به آتش پناه می‌برد، قدریه از چیزی فرار می‌کنند ولی دچار مشکل سنگین‌تری می‌شوند، داستان از این قرار است: خداوند اراده می‌کند که کافر ایمان بیاورد و کافر هم اراده‌ی عدم ایمان را در سر می‌پروراند، در نهایت اراده‌ی کافر بر اراده‌ی خدا چیره می‌شود و غلبه می‌نماید، این بدترین اعتقاد است که هیچ اساس و بنیادی ندارد و قرآن و سنت با آن مخالفت می‌کنند.^۱

اراده‌ی کفر از طرف خدا برای کافر همان‌گونه که قدریه‌های ظالم گمان می‌کنند ظلم و ستم نیست، چون خداوند دارای دلیل روشن و رسا است، در مورد بندگانش حکمت‌هایی دارد که هیچ کس بدان علم نمی‌یابد و درک نمی‌کند.

در صحیح مسلم از ابی‌اسود دیلی آمده که گفته:

قَالَ لِي عِمْرَانُ بْنُ الْحَصِينِ أَرَأَيْتَ مَا يَعْمَلُ النَّاسُ الْيَوْمَ وَيَكْدَحُونَ فِيهِ أَشْيَاءُ قُضِيَ عَلَيْهِمْ وَمَضَى عَلَيْهِمْ مِنْ قَدَرٍ مَا سَبَقَ أَوْ فِيَمَا يُسْتَقْبَلُونَ بِهِ مِمَّا أَتَاهُمْ بِهِ نَبِيُّهُمْ وَنَبَتِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ فَقُلْتُ بَلْ شَيْءٌ قُضِيَ عَلَيْهِمْ وَمَضَى عَلَيْهِمْ قَالَ فَقَالَ أَفَلَا يَكُونُ ظُلْمًا قَالَ فَفَزَعْتُ مِنْ ذَلِكَ فَزَعًا شَدِيدًا وَقُلْتُ كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ وَمَلِكُ يَدِهِ فَلَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ فَقَالَ لِي يَرْحَمُكَ اللَّهُ إِنِّي لَمْ أَرِدْ بِمَا سَأَلْتُكَ إِلَّا لِأَخْزَرَ عَقْلَكَ إِنَّ رَجُلَيْنِ مِنْ مُزَيْنَةَ آتَيَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ مَا يَعْمَلُ النَّاسُ الْيَوْمَ وَيَكْدَحُونَ فِيهِ أَشْيَاءُ قُضِيَ عَلَيْهِمْ وَمَضَى فِيهِمْ مِنْ قَدَرٍ قَدْ سَبَقَ أَوْ فِيَمَا يُسْتَقْبَلُونَ بِهِ مِمَّا أَتَاهُمْ بِهِ نَبِيُّهُمْ وَنَبَتِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ فَقَالَ لَا بَلْ شَيْءٌ قُضِيَ عَلَيْهِمْ وَمَضَى فِيهِمْ وَتَصَدِّقُ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿۷﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿۸﴾﴾ الشمس: ۷ - ۸

عمران بن حصین خطاب به من گفت: در مورد کردار انسان و چیزهایی که برای آن تلاش می‌کنند، یا آنچه که پیامبر ﷺ همراه خود آورده و حجت را بر ایشان تمام کرده، چه می‌گویی؟ آیا خداوند آن‌ها را مقدر فرموده؟ و کار به اتمام رسیده؟

گفتم: بله همه در قدر گذشته، و علم خداوند در مورد آن گذشته.

گفت: آیا چنین چیزی در حق انسان ظلم و ستم نیست؟

راوی می‌گوید: خیلی به وحشت افتادم و ترسیدم و گفتم: خداوند هر چیزی را آفریده و همه تحت فرمان و دستور ایشان هستند، او در برابر کارهایی که می‌کند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد.

عمران خطاب به من گفت: رحمت خدا بر تو باد، خواستم عقل و دانشت را

بسنجم.

دو مرد از قبیله مزینه نزد پیامبر ﷺ آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا ﷺ، در مورد کار و تلاش مردم چه می‌فرمایید؟ آیا قدر الهی است و از طرف خدا مقدر شده؟

پیامبر ﷺ در جواب فرمود: همه چیز مقدر شده و به اتمام رسیده است، آیه‌ی قرآن این مطلب را تصدیق و تأیید می‌فرماید:

و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل، و دستگاه‌های جسمی او را تنظیم نموده است)! سپس به او گناه و تقوا را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسط عقل و وحی به او نشان داده است).

ابو داود از ابن دیلمی نقل می‌کند که گفته: نزد ابی بن کعب رسیدم، و خطاب به ایشان گفتم: در مورد قدر چیزی به ذهنم خطور کرده، و دچار شک و گمان شده‌ام، توضیحاتی را بیان کن تا از این مشکل نجات یابم و قلبم آرام گیرد.

گفت: اگر خداوند اهل زمین و آسمان را سزا بدهد و به آتش بیندازد ظلم محسوب نمی‌گردد و خداوند ظالم تلقی نمی‌شود، و اگر رحمت خود را بر آن‌ها

ارزانی بخشد رحمتش از کردار و اعمال خودشان بهتر است، اگر به اندازه‌ی کوه احد طلا و نقره در راه خدا به نیازمندان ببخشی تا به قدر ایمان نیاورند ارزشی ندارد، بدان آنچه مقدر شده به تو می‌رسد و هیچ قدرتی نمی‌تواند آنرا باز دارد، و آنچه به تو نمی‌رسد هرگز بدان دست پیدا نمی‌کند، اگر بر این عقیده جهان را ترک نکنید سرانجامی جز آتش نداری و به جهنم خواهی رفت.

راوی در ادامه می‌گوید: سپس با عبدالله بن مسعود و حذیفه بن یمان و زید بن ثابت ملاقات نمودم، آن‌ها هم سخنانی مشابه ابی بن کعب را فرمودند.^۱ قدریه با اتخاذ این روش باطل و گمراه کننده، مجوسی‌ها را بر خود چیره ساخته‌اند و اجازه می‌دهند که دشمنان از این دریچه آن‌ها را مورد هجوم قرار بدهند، عمر بن هیثم می‌گوید: روزی بر کشتی سوار شدم و با یک نفر مجوسی و قدری هم سفر گشتم.

قدری خطاب به مجوسی گفت: ایمان بیاور.

مجوسی گفت: تا خدا اراده نکند ایمان نمی‌آورم.

قدری گفت: خدا اراده کرده ولی شیطان نمی‌گذارد.

مجوسی گفت: خداوند و شیطان اراده کردند ولی اراده شیطان غلبه کرده، شیطان از خدا قوی‌تر است، در روایت دیگر آمده: مجوسی گفت: من همراه کسی هستم که قوی‌تر باشد.^۲

گفت و گوی اهل سنت و قدریه

منطق و استدلال اهل اعتزال در میدان استدلال و منازعه علاوه بر متفکرین و صاحب نظران اهل سنت تاب و توان مقابله با عوام‌الناس اهل سنت را هم ندارد. اهل علم می‌گویند: یک عرب بادیه‌نشین نزد عمرو بن عبید معتزلی می‌رود، و خطاب بدو می‌گوید: شترم دزدیده شده، از خدا بخواه که آنرا صحیح و سالم برایم بازگرداند.

۱- سنن ابی داود ۴/۳۱۰. شماره ۳۶۹۹.

۲- شرح طحاویة ۲۷۸.

عمرو می‌گوید: خداوندا در حالی که تو اراده نکرده‌ای شتر این مرد فقیر و بینوا به سرقت رفته، خداوندا آنرا باز گردان.
مرد بادیه‌نشین می‌گوید: همین الان شترم رفت و از بازگشتنش نا امید گشتم.
عمرو گفت: چرا؟
جواب داد: چون خداوند اراده نکرد ولی به سرقت رفت، حالا اگر اراده کند اطمینان ندارم برگردد، این را گفت و از پیش عمرو رفت.^۱

پاسخ دندان شکن ابو عصام قسطلانی

مردی پیش ابو عصام آمد و خطاب به ایشان گفت: به نظر شما اگر خدا مرا از هدایت منع کند و گمراهم سازد سپس در سزای گمراهی مرا عذاب دهد انصاف و عدالت را به جا آورده است؟
ابو عصام گفت: اگر هدایت جزء اشیاء باشد مال خداوند است، و مال خود را به هر کسی که بخواهد، می‌دهد یا منع می‌کند.^۲

گفت و گوی عبد الجبار و ابو اسحاق

عبد الجبار همدانی یکی از متفکرین اهل اعتزال نزد ابن عباد رفت، ابو اسحاق سفرایینی یکی از بزرگان و متفکرین اهل سنت هم آنجا بود، عبد الجبار وقتی متوجه حضور استاد شد گفت: منزّه خدایی است که از فحشاء دور است.
استاد بی درنگ و در جا فرمود: منزّه خدایی است که در ملک و قدرت ایشان چیزی خلاف میلش رخ نمی‌دهد.

قاضی گفت: آیا خداوند اراده می‌کند که از او نافرمانی شود؟

استاد فرمود: آیا جبراً از خدا نافرمانی می‌شود؟

۱- شرح اصول اعتقاد اهل سنت ۷۴۰.

۲- شرح طحاویة ۲۷۸.

قاضی گفت: به نظر شما اگر خداوند مرا گمراه سازد، و به مرگ و نابودی محکوم شوم، در حق من خوبی کرده یا بدی؟

استاد فرمود: اگر چیزی را از تو منع کند که مال تو است در حق تو بدی کرده، ولیکن اگر مال خودش را از تو منع کند بدی صورت نگرفته، چون هرکس را که بخواهد به رحمت خود مخصوص می‌گرداند. قاضی مبهوت گشت و دم در نداد.

در تاریخ طبری نقل شده که غیلان در حضور هشام بن عبدالملک خطاب به میمون بن مهران که برای مناقشه و مناظره آمده بود گفت: آیا خداوند اراده کرده که نافرمانی شود؟

میمون فرمود: آیا جبراً از خدا نافرمانی می‌شود (یعنی کسی می‌تواند خلاف میل و اراده خدا با قدرت خود او را نافرمانی کند).^۱

مناظره عمر بن عبدالعزیز و غیلان دمشقی

عمر بن عبدالعزیز با غیلان دمشقی یکی از سران اعتزال بحث و گفت‌وگو کرد، عمر فرمود: ای غیلان شنیدم که دم از قدر می‌زنید.

گفت: ای امیرمؤمنان دروغ می‌گویند.

خلیفه فرمود: سوره «یس» را برایم بخوان.

غیلان شروع کرد به خواندن:

﴿يَس ۱﴾ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ﴿۲﴾ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۳﴾ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۴﴾ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿۵﴾ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاءَهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ﴿۶﴾ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَیْ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۷﴾ إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ﴿۸﴾ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿۹﴾ ﴿یس: ۱ - ۹﴾

۱- برای این دو داستان به تعلیق شرح طحاویة صفحه ۲۷۸ و فتح الباری ۴۵۱/۱۳ مراجعه کنید.

یا، سین. سوگند به قرآن حکیم! قطعاً تو از زمره فرستادگان (یزدان) هستی. و بر راه راست (خداشناسی) قرار داری (که دین اسلام است). (این قرآن را) فرو فرستاده است خداوند چیره و مهربان. (آن را برای تو فرو فرستاده است) تا قومی را بیم دهی که پدران و نیاکان (نزدیک) ایشان (توسط پیغمبران) بیم داده نشده‌اند، و به همین علت است که غافل و بی‌خبر (از قانون آسمانی، نسبت به خدا و خود و مردمان) هستند. (ایشان مستحقّ عذاب گشته‌اند و) سخن (خدا مبنی بر پر کردن جهنّم از چنین افرادی) درباره بیشتر آنان به حقیقت پیوسته است، و آنان دیگر ایمان نمی‌آورند. ما به گردنهایشان غلّهائی می‌اندازیم که تا چانه‌هایشان می‌رسد و سرهای ایشان (بر اثر آن) رو به بالا نگاه داشته می‌شود (و نه می‌توانند به زیر پاهای خود بنگرند، و نه می‌توانند سرهایشان را بدین سو و آن سو حرکت دهند). ما در پیش روی آنان سدّی، و در پشت سر ایشان سدّی قرار داده‌ایم (و لذا به کسانی می‌ماند که در میان دو سدّ، گیر کرده باشند، و پیش رو و پشت سر خود را مشاهده نکنند) و بدین وسیله جلو چشمان ایشان را گرفته‌ایم و دیگر نمی‌بینند.

غیلان گفت: نه سوگند به خدا ای خلیفه مثل اینکه اولین بار است این سوره را می‌خوانم. شهادت می‌دهم ای امیرمؤمنان توبه می‌کنم و هرگز در مورد قدر دهان نمی‌گشایم.

عمر فرمود: خداوندا اگر راست می‌گویی توبه‌اش را بپذیر و اگر دروغ می‌گویی او را نمونه و نشانه‌ای برای مؤمنین قرار بده.^۱

معاذ بن معاذ می‌گوید: دوستی برایم تعریف می‌کرد که مردی از قبیله تمیم کنار خانه‌ی ابن‌عون عبور کرد، ابن‌عون داستان عمر بن عبدالعزیز و غیلان را برای مرد بازگو نمود، سپس ابن‌عون خطاب بدان مرد گفت: من غیلان را در دمشق در حالی دیدم که آویزان شده بود.^۲

۱- شرح اصول اعتقاد اهل سنت، روایت از آجری در کتاب «الشریفة» صفحه ۲۲۹ و ابن بطّة در کتاب «الابانة» ۳۲۶/۲-۳۲۷. می‌باشد.

۲- محقق شرح اصول اهل سنت می‌گوید: عبدالله بن احمد بدون معاذ و ابن‌عون داستان را روایت کرده است. فی السنة ص ۱۲۸ و الابانة ۳۲۷/۲. هیشمی می‌گوید: امام احمد با رجال ثقه آنرا نقل کرده است. مجمع الزوائد ۲۰۷/۷.

ابوجعفر خطمی می‌گوید: من در حضور عمر بن عبدالعزیز بودم، به خاطر خبری که از غیلان به او رسیده بود غیلان را طلبید، و خطاب به او گفت: وای به حالت ای غیلان این خبرها چیست در مورد تو به من رسیده است؟ غیلان در جواب گفت: ای امیرمؤمنان دروغ می‌گویند، افتراء می‌سازند. خلیفه فرمود: در مورد علم (خدا و قدر الهی) چه می‌گویی؟ گفت: علم خدا تنفیذ شده است (یعنی همه چیز بر اساس علم گذشته‌ی خداوند رخ می‌دهد)

خلیفه فرمود: برو تو دشمن شکست خورده هستی، هرچه می‌خواهی بگو. ای غیلان اگر به علم خدا اقرار نمودی شکست خورده‌ای (چون بدان ایمان نداری ولی اعتراف می‌کنی)، و اگر آنرا انکار کنی کفر ورزیده‌ای، البته اقرار به علم بهتر از نفی و انکاری است که منجر به کفر می‌شود.

سپس فرمود: آیا سوره «یس» را خوانده‌ای؟

گفت: بله.

فرمود: آنرا بخوان.

غیلان شروع کرد به خواندن:

﴿ یس ۱ ﴾ وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ ﴿ ۲ ﴾ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ ﴿ ۳ ﴾ عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ ﴿ ۴ ﴾ تَنْزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ ﴿ ۵ ﴾ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤَهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ﴿ ۶ ﴾ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَیْ أَکْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ ﴿ ۷ ﴾ یس: ۱ - ۷

خلیفه فرمود: توقف کن، در مورد آن چه می‌گویی؟

جواب داد: مثل اینکه اولین بار است این آیه را می‌خوانم.

خلیفه فرمود: ادامه بده.

غیلان ادامه را خواند:

﴿ إِنَّا جَعَلْنَا فِیْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهَیَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ﴿ ۸ ﴾ وَجَعَلْنَا مِنْ بَیْنِ أَیْدِهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَیْنَاهُمْ فَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ ﴿ ۹ ﴾ وَسَوَاءٌ عَلَیْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ ﴿ ۱۰ ﴾ یس: ۸ - ۱۰

ما به گردنهایشان غلّهائی می‌اندازیم که تا چانه‌هایشان می‌رسد و سرهای ایشان (بر اثر آن) رو به بالا نگاه داشته می‌شود ما در پیش روی آنان سدّی، و در پشت سر ایشان سدّی قرار داده‌ایم (و لذا به کسانی می‌مانند که در میان دو سدّ، گیر کرده باشند، و پیش رو و پشت سر خود را مشاهده نکنند) و بدین وسیله جلو چشمان ایشان را گرفته‌ایم و دیگر نمی‌بینند. چه آنان را بترسانی و چه ایشان را نترسانی، برایشان یکسان است ایمان نمی‌آورند.

خلیفه فرمود: در این مورد چه می‌گویی؟

گفت: ای امیر مؤمنان مثل اینکه تا حالا این آیه را نخوانده‌ام، پیمان می‌دهم که دیگر هرگز در مورد چیزی که قبلاً بحث می‌کردم سخنی به میان نیاورم. خلیفه فرمود: برو. وقتی غیلان از مجلس بیرون رفت، خلیفه فرمود: خداوندا اگر دروغ می‌گوید بدترین عذاب را به او بچشان.

ابو جعفر می‌گوید: غیلان در دوران خلافت و حیات عمر هرگز از قدر چیزی نگفت، اما در دوران یزید بن عبدالملک که به این مسائل اهتمام نمی‌داد. غیلان دوباره شروع به بحث و گفت‌وگو در مورد قدر کرد.

وقتی هشام بعد از یزید به سر کار آمد، دنبال غیلان فرستاد و خطاب بدو گفت: مگر تو در حضور عمر پیمان ندادی که از قدر سخنی به میان نیاوری؟ گفت: این بار از من درگذر، سوگند به خدا هرگز بحث نمی‌کنم. خلیفه گفت: اگر تو را به قتل برسانم خداوند مرا عفو نمی‌کند. (یعنی کشتن تو جایز نیست)، آیا سوره‌ی فاتحه را خوانده‌ای؟

گفت: آری.

گفت بخوان:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۱ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۲ اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۳﴾

مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ ۴ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْزُ ۵﴾ الفاتحه: ۱ - ۵

به نام خداوند بخشنده مهربان. ستایش خداوندی را سزا است که پروردگار جهانیان است. بخشنده مهربان است. مالک روز سزا و جزا است. تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌طلبیم.

خلیفه گفت: در چه چیزی از او یاری می‌طلبی؟ در چیزی که در اختیار تو نیست، یا در چیزهایی که به دست خودت است؟
بروید دستانش را قطع کنید و پاهایش را ببرید و گردنش را بزیند و او را به دار آویزان کنید.^۱

قدریه نافی علم الهی‌اند، استعانت و کمک گرفتن از خداوند یگانه‌ی یکتا را حرام کرده‌اند، چون گمان می‌کنند که خداوند بر کردار بندگانش چیره و قادر نیست، بلکه بندگان خود آفریننده کردار خود هستند، اگر حال از این قرار باشد چگونه خداوندی را به یاری می‌طلبند که بر استعانت قادر نباشد.

آنان در انجام افعال بر نیرو، قدرت و دانش خود اعتماد می‌کنند، و پاداش و جزا را از خدا می‌خواهند همانگونه که کارگر و مستأجر از صاحب کار و اجیرکننده پاداش می‌طلبند، خداوند نیازمند بنده و کردارش نیست، بلکه بهره و سود فعالیت و تلاش انسان به خودش می‌رسد، هرچند فقط بندگان، نیازمند کارکردن هستند و از استعانت و کمک خواستن بی‌نیاز نیستند.

خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (الفاتحة: ۲)

ستایش خداوندی را سزا است که پروردگار جهانیان است.

﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا فاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ

عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (هود: ۱۲۳)

(آگاهی از) غیب آسمانها و زمین ویژه خداست، و کارها یکسره بدو برمی‌گردد (و امور جهان به فرمان او می‌چرخد) پس او را بپرست و بر او تکیه کن و (بدان که) پروردگارت از چیزهایی که می‌کنی بی‌خبر نیست.

۱- محقق اصول اعتقاد اهل سنت می‌گوید: عبدالله بن احمد در کتاب «السنة» آنرا نقل کرده است.

۱۲۷-۱۲۸.

۲- شرح اعتقاد اصول اهل سنت ۷۱۳-۷۱۵.

شبهات و پاسخها

۱- مفهوم محو و اثبات در صحف و افزایش و کاهش اجل

برخی مواقع مفهوم آیات و احادیثی رسول اکرم ﷺ برای بعضی از مردم مبهم و پیچیده می‌شوند، مثلاً برخی می‌گویند: اگر خداوند دانا به گذشته، حال و آینده است، و همه‌ی آنرا در لوح المحفوظ ثبت و ضبط فرموده آیه ۳۹ سوره رعد به چه معنی می‌باشد؟:

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ مَا يَشَاءُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ الرعد: ۳۹

خداوند هرچه را که بخواهد (و مصلحت بداند، از نشانه‌های کتاب دیدنی جهانی و از آیه‌های کتاب خواندنی آسمانی) از میان برمی‌دارد، و هرچه را (از قوانین هستی و از شرائع الهی که حکمتش اقتضاء کند و مناسب با زمان باشد) برجای می‌دارد و (جایگزین می‌سازد. و همه اینها) در علم خدا ثابت و مقرر است. یا اگر رزق و کردار و اجل‌ها همه تعیین شده‌اند و قابل افزایش و کاهش نیستند. در مورد حدیث ذیل از رسول اکرم ﷺ چه توجیهی دارید که می‌فرماید:

يَقُولُ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ أَوْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ.

هر کسی که دوست دارد رزقش واسع و اجلس به تأخیر افتد، صله رحم را به جا آورد و به نزدیکان خود سر زند.

یا خطاب پیامبر نوح به قومش را چگونه تفسیر می‌کنید که می‌فرماید:

﴿أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا﴾ يَغْفِرْ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخَوِّرْكُمْ إِلَىٰ

أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ نوح: ۳ - ۴

خدا را بپرستید، و از او بترسید، و از من فرمانبرداری کنید. (اگر دعوت مرا بپذیرید) خداوند گناهان شما را می‌آمرزد، و تا اجل نهائی مرگ شما را به تأخیر می‌اندازد. اما اگر متوجه باشید، هنگامی که اجل نهائی الهی فرا رسد، تأخیر پیدا نمی‌کند.

یا در مورد حدیثی که می‌فرماید: خداوند حیات و زندگی داود را از چهل سال

به صد سال فزونی داد چه می‌گویید؟

پاسخ: رزق و اجل دو نوع دارد:

نوعی که در قدر الهی گذشته و در لوح المحفوظ ثبت و ضبط شده است، این نوع رزق و اجل تغییر نمی‌کند و در آن دگرگونی و تبدیل ایجاد نمی‌شود، نوع دیگری از رزق و اجل وجود دارد که خداوند فرشتگان را از آن مطلع می‌سازد، در این نوع افزایش و کاهش رخ می‌دهد، بدین علت است که خداوند می‌فرماید:

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ الرعد: ۳۹

ام‌الکتاب لوح المحفوظ است، کتابی که طرح و نقشه‌ی خداوند برای جهانیان در آن نوشته شده و همه‌ی مقادیر تعیین گشته است.

در نوشته‌ی فرشتگان بر اساس اتخاذ اسباب، افزایش و کاهش اجل و رزق صورت می‌گیرد، چون فرشتگان، رزق و اجل هر فردی را می‌نویسند، اگر آن فرد اسبابی مانند به جا آوردن صله‌ی رحم را اتخاذ نمایند، رزق و اجلس فزونی می‌یابد، و لیکن اگر اسباب را اتخاذ نکردند روزی و روزهای حیاتش ریزش می‌کند و کاسته می‌شوند.^۱

ابن تیمیه رحمته الله می‌فرماید: اجل هم دو قسم دارد: اجل مطلق که تنها خداوند از آن اطلاع دارد و اجل مقید، خداوند به فرشته‌ی مأمور دستور می‌دهد که اجل فلانی را بنویس، فرشته هم امر را امتثال می‌کند، اگر آن فرد صله‌ی رحم را به جا آورد، خداوند به فرشته‌ی مربوطه دستور می‌دهد که اجل و روزی فلانی را زیاد کن. بنابراین این فرشته از فزونی یا کاهش اجل اطلاعی ندارد چون اجل مطلق را نمی‌داند، وقتی که اجل مطلق فلانی فرا رسد نه لحظه‌ای تأخیر خواهد کرد و نه لحظه‌ای پیشی می‌گیرد.^۲

ابن حجر عسقلانی می‌فرماید: چیزی که در علم خدا گذشته قابل تغییر و تبدیل نیست، فقط چیزی تغییر می‌کند و متحول می‌گردد که برای مردم روشن و معلوم باشد مانند فعل فاعلی که مردم آنرا می‌بینند، بعید نیست که چنین چیزی متعلق به دانش فرشتگان نگهبان و یا ملائکه‌ی مرتبط به انسان باشد و در آن محو و

۱- مجموع فتاوی ۵۴۰/۸

۲- مجموع فتاوی ابن تیمیه ۵۱۷/۸.

اثبات مانند کاهش و افزایش اجل واقع شود، اما قدری که در علم خدا گذشته و نزد خودش می‌باشد نه محو دارد نه اثبات، نه تغییر می‌کنند نه تبدیلی بر آن صورت می‌گیرد.^۱

۲- رابطه تقدیر قدر و حدیث «کل مولود»

برخی از مردم می‌گویند: چگونه ممکن است خداوند همه‌ی چیزها را مقدر کرده در حالی که از فرستاده‌ی خدا ﷺ به صحت رسیده که فرموده: هر بچه‌ای بر فطرت پاک و مقدس به دنیا می‌آید؟ (اگر کسی در علم گذشته‌ی خداوند کافر یا شرور باشد چگونه بر فطرت می‌زاید و پدر و مادرش او را به گناه و فساد می‌کشاند)؟

پاسخ: هیچ تناقض و مخالفتی میان این دو نص و اصل وجود ندارد، خداوند بندگان را بر پاکی و سلامتی از هر اعتقاد باطلی آفریده است، یعنی آن‌ها را به گونه‌ای آفریده که عقاید و بینش صحیح را می‌پذیرند، ولی وقتی که به دنیا می‌آیند و شیاطین انس و جن گرداگردش را فرا می‌گیرند، فطرت و درونش را به فساد و تباهی می‌کشاند و آنرا به سوی باطل تغییر می‌دهند، اما افرادی که خداوند اراده فرموده بر همان فطرت سالم و روان پاک ثابت بمانند تغییر نمی‌کنند و با بادهای جاهلیت از پای در نمی‌آیند، و بر هدایت خدای باقی می‌مانند.

خداوند می‌داند که چه کسی فطرتش تغییر می‌کند و چه کسی ثابت قدم باقی می‌ماند و در علم از لاش چنین چیزی گذشته است و در لوح المحفوظ به ثبت رسیده است. بنابر این تعارض و تناقضی میان حدیث و قدر وجود ندارد، در حدیث امام مسلم از عیاض بن حمار آمده که پیامبر از خداوند متعال روایت می‌کند (حدیث قدسی):

وَإِنِّي خَلَقْتُ عِبَادِي حُنَفَاءَ كُلَّهُمْ وَإِنَّهُمْ أَتَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ فَاجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ وَحَرَمْتُ عَلَيْهِمْ مَا أَحَلَلْتُ لَهُمْ وَأَمَرْتُهُمْ أَنْ يُشْرِكُوا بِي مَا لَمْ أَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا.

من همه‌ی بندگانم را بر فطرت پاک آفریدم، اما شیطان می‌آید و آن‌ها را گمراه می‌کند و از راه به در می‌برد، حلال‌های من را برایشان حرام می‌سازد، و بدان‌ها دستور می‌دهد که برای من کسانی را شریک قرار دهند که هیچ دلیل و برهانی در تأیید آن‌ها نفرستاده‌ام.

خداوند می‌داند که کدام بنده توسط شیطان گمراه می‌شود و بدان غره می‌گردد، و چه بنده‌ای بر راه هدایت ثابت قدم می‌ماند و به راه راست هدایت می‌شود.

با این توضیحات حدیث شریف نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد یحیی و فرعون خیلی خوب تفهیم و توجیه می‌شود که می‌فرماید:

خَلَقَ اللَّهُ يَحْيَىٰ بْن زَكَرِيَّا فِي بَطْنِ أُمِّهِ مُؤْمِنًا، وَخَلَقَ فِرْعَوْنَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ كَافِرًا.^۱

خداوند یحیی بن زکریا را در شکم مادرش مؤمن و فرعون را در شکم مادرش کافر خلق فرموده است.

ابن عدی در تاریخ «الکامل» و طبرانی در کتاب «الاوسط» این حدیث را روایت کرده‌اند.

۳- تقدیر اشیاء و آیه «ما اصابک»

برخی از مردم برای تأیید دیدگاه نافی اهل اعتزال به آیه ۷۹ سوره نساء استدلال می‌کنند که می‌فرماید:

﴿ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ

رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٧٩﴾ النساء: ۷۹

(ای پیغمبر!) آنچه از خیر و خوبی (از قبیل: رفاه و نعمت و عافیت و سلامت) به تو می‌رسد، از (فضل) خدا (بر تو) است؛ و آنچه بلا و بدی (از قبیل: سختی و بیماری و درد و رنج) به تو می‌رسد از خود تو است (و به سبب قصور و گناهی است که مرتکب شده‌ای). ما شما را به عنوان پیغمبری برای (هدایت همه)

مردم فرستاده‌ایم، و کافی است که خداوند گواه (بر تبلیغ تو و پذیرش یا عدم پذیرش آنان) باشد.

گمان می‌کنند که حسنات و سیئات در این آیه مبارکه فرمانبرداری و نافرمانی خداوند هستند.

ولی در این تفسیر و ترجمه اشتباه می‌کنند، چون هدف از حسنات نعمتها و از سیئات بلا، مصیبت و ناراحتیها است، برای تأیید این تفسیر به فهم سیاق آیه که تنها راه بهتر فهم کردن قرآن است می‌پردازیم. خداوند در آیات قبل می‌فرماید:

﴿ أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ﴿٧٨﴾ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ

مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٧٩﴾ النساء: ۷۸ - ۷۹

هر کجا باشید، مرگ شما را در می‌یابد، اگرچه در برجهای محکم و استوار جایگزین باشید. (این ترسویمان منافق) اگر خیر و خوبی (از قبیل پیروزی و غنیمت) بدیشان رسد، می‌گویند: این از سوی خدا است؛ و اگر بدی و مصیبتی (از قبیل خشکسالی و شکست) بدیشان رسد، می‌گویند: این از (شوم و نامبارکی) تو است! (بدانان) بگو: همه (آنچه از خوبی و بدی به شما می‌رسد) از سوی خدا است (و برابر قضا و قدر حق تعالی و بر پایه نظام علت و معلول انجام می‌پذیرد). این مردمان را چه شده است که سخن نمی‌فهمند (و منطق سرشان نمی‌شود؟). (ای پیغمبر!) آنچه از خیر و خوبی (از قبیل: رفاه و نعمت و عافیت و سلامت) به تو می‌رسد، از (فضل) خدا (بر تو) است؛ و آنچه بلا و بدی (از قبیل: سختی و بیماری و درد و رنج) به تو می‌رسد از خود تو است (و به سبب قصور و گناهی است که مرتکب شده‌ای). ما شما را به عنوان پیغمبری برای (هدایت همه) مردم فرستاده‌ایم، و کافی است که خداوند گواه (بر تبلیغ تو و پذیرش یا عدم پذیرش آنان) باشد.

خداوند در این آیات حال و وضعیت منافقین را برای ما به تصویر می‌کشد که هنگام رسیدن به نعمت و بخشش‌هایی مانند روزی، پیروزی و سلامتی می‌گویند: این‌ها از طرف خداوند است، ولی وقتی که بلا و مصیبتی مانند بیماری، ترس از دشمن و غیره دامنگیرشان می‌شود، می‌گویند: این‌ها از طرف محمد هستند، چون با آوردن این دین جدید مردم با ما به دشمنی پرداختند، و علت همه‌ی بلا و مصیبت‌ها شخص محمد است.

بنابر این حسنات نعمت‌ها و سیئات نعمت‌ها هستند، مانند آیات ذیل که می‌فرمایند:

﴿إِنْ مَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ سَوَّاهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصَابَرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾

آل عمران: ۱۲۰

اگر نیکی به شما دست دهد (و نعمتی همچون پیروزی و غنیمت بهره شما گردد) ناراحت می‌شوند، و اگر به شما بدی برسد، شادمان می‌شوند. و اگر (در برابر اذیت و آزارشان) بردباری کنید و (از دوستی با ایشان) بپرهیزید، حيله‌گری (و دشمنانگی خائنانه) آنان به شما هیچ زیانی نمی‌رساند، (چه) شکی نیست خداوند بدانچه انجام می‌دهند احاطه دارد.

﴿وَقَطَعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الْأَصْلِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ

وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (الأعراف: ۱۶۸)

و آنان را در زمین به گروه‌هایی تقسیم کردیم. برخی از ایشان صالح بودند (که عبارتند از: مؤمنان) و بعضی از آنان جز آنان بودند (که عبارتند از: کافران و منافقان) و (همگان اعم از دینداران و بی‌دینان) ایشان را به نیکیها و بدیها آزمایش کردیم تا این که (پشیمان شوند و از خواب غفلت بیدار و به سوی کردگار) باز گردند.

سپس خداوند منان در پایان آیه با بیان قاطع می‌فرماید که هیچ چیز خیر و شری از قبض قدرت خداوند بیرون نمی‌روند و همه از طرف خداوند هستند و با اساس قدرت و اراده ایشان صورت می‌گیرند:

﴿قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾ النساء: ۷۸

بگو: همه (آنچه از خوبی و بدی به شما می‌رسد) از سوی خدا است (و برابر قضا و قدر حق تعالی و بر پایه‌ی نظام علت و معلول انجام می‌پذیرد). این مردمان را چه شده است که سخن نمی‌فهمند.

بعد از آن خداوند بیان می‌فرماید که بلا و مصیبت‌ها نتیجه‌ی گناه و نافرمانی انسان‌ها است، اما اسباب خیر و نیکی منحصر نیست، چون از فضل و بخشش الهی سرچشمه می‌گیرد، یعنی هم کردار خوب بندگان هم فضل خداوند در بخشیدن آن‌ها دخیل هستند، بنابر این بندگان هنگام نزول نعمت‌ها باید زبان شکر بگشایند و دست تحمید را به سوی بارگاه احدیت دراز کنند و هنگام نزول بلا و مصیبت از در توبه و استغفار وارد شوند چون عدم استغفار و ترک توبه سبب نزول بلاها بوده است.

با تأمل و تفکر کردن در دو آیه «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ» و «وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ» متوجه می‌شویم که حسنات و سیئات افعال و کردار عباد هستند که در بلا و نعمت به انسان می‌رسند، اما آیه «فَإِنَّ نَفْسِكَ» یعنی سبب بلا و مصیبت گناه و کردار بد انسان‌ها است، البته بلا و مصیبت هم مقدر شده‌اند ولی خداوند برای وقوع آن‌ها سبب مصیبت را تقدیر فرموده است.

۴- خداوند چگونه شر را آفریده و تقدیر می‌کند؟

برخی از قدریه‌ها به قصد آشوب و فتنه‌انگیزی می‌گویند: خداوند از انجام دادن کارهای شر پاک و منزّه است، و بندگان وظیفه دارند که پروردگارشان را از شر و بدی به دور گردانند، پس چگونه روا است که شر را به خداوند پاک و مقدس

نسبت دهیم؟ همانگونه که قایلین به قدر می‌گویند، در حقیقت آن‌ها باطل و راستی را قاطی کرده‌اند و در اموری دچار ابهام و اشتباه شده‌اند.

پاسخ: خداوند بر اساس حکمتش هرگز چیزی را نمی‌آفریند که شر مطلق باشد و هیچ نفع و سودی به همراه نداشته باشد و در آن حکمت و مصلحتی یافت نشود، و هیچ بنده‌ای را بدون گناه سزا نمی‌دهد، بزرگانی چون ابن تیمیه و شاگرد نام‌آورش ابن قیم و دیگران حتی برای آفرینش شیطان و حشرات و درندگان حکمت‌ها و رحمت‌های فراوانی را بیان می‌فرمایند.

چیزی در یک حالت شر و در حالت دیگر خیر و نیکی است، مثلاً خداوند شیطان را آفریده و آنرا وسیله‌ی آزمایش و ابتلاء انسان قرار داده است، برخی از بندگان از شیطان خشمگین می‌شوند و با خود و منهج و روشش به جنگ و دشمنی می‌پردازند و با دوستان و پیروانش از سر جنگ و دشمنی وارد می‌شوند، و در مقابل یاور و دوست رحمان هستند و در برابرش سر تسلیم فرود می‌آورند، ولی برخی دیگر با شیطان از سر دوستی وارد می‌شوند و پا به پیش راه می‌افتند.

مبحث دوم: بهره‌برداری منفی از قدر

گروهی به گونه‌ای دیگر در مورد قدر اشتباه کرده‌اند و خود را به چاله‌های سیاه گمراهی کشانده‌اند، می‌گویند: اگر خداوند دانا به هر چیزی است و به همه‌ی کارهای ما علم دارد و مسیر ما به سوی جهنم یا بهشت در علم او گذشته و خودش آفریننده‌ی همه‌ی کردار ماست، چرا ما عمل کنیم و خود را به زحمت بیندازیم؟ چرا قدرها را به حال خودشان رها نکنیم تا هر آنچه که دوست داریم یا برایمان ناخوشایند است به وقوع بپیوندد؟

نزد برخی از عباد و زهاد و اهل تصوف این گمراهی و ضلالت به اوج خود رسیده، هر چند هیچ گروهی از اهل کلام بدین تفکر قایل نبوده‌اند و بدان نظر

نداده‌اند، بلکه مدام بر زبان بسیاری از مسلمین نادان، گمراهان، ملحدین و دهریان شیوع پیدا کرده است.^۱

این گروه به قدر ایمان دارند، و خداوند را دانا به هر چیزی می‌دانند، و خلق و آفرینش همه‌ی مخلوقات را به خدا نسبت می‌دهند، و جهان را ساخته و پرداخته‌ی اراده‌ی ایشان قلم‌داد می‌نمایند، اما گمان می‌کنند که خداوند هرچه را اراده کرده بدان راضی و خشنود است، و هیچ نیازی به تلاش و زحمت‌کشیدن و اتخاذ اسباب از سوی بندگان نیست، هرچه مقدر شده لاجرم به سوی آن‌ها می‌آید، و انسان هیچ نقش و اختیاری ندارد، و انسان در هر کاری بدون تأثیر است، بلکه انسان همراه قدرتی که دارد به مثابه گاهی است که در مسیر وزش باد قرار می‌گیرد، یا همچو چیزی است که از بالای کوه بلندی به سوی دره‌ی عمیقی به پایین انداخته می‌شود، البته که چنین چیزهایی نقش آفرینی نمی‌کنند و در اختیار خود نیستند و اصلاً هیچ اختیاری ندارند.

این گروه با استدلال به قدر، عمل کردن را رها نموده‌اند، و هر عمل مخالف شریعت الهی را که از آن‌ها سر می‌زند توجیه می‌کنند، تا در نهایت کارشان به جایی رسیده میان کفر و ایمان، مسلمان و کافر، اهل هدایت و گمراهی تفاوتی قایل نیستند، چون همه را به یک میزان، مخلوق خداوند می‌دانند، اگر همه مخلوق خدا هستند تفاوت برای چه؟

این عقیده‌ی گمراه، افراد بی‌شماری را از راه راست الهی منحرف کرده، و عقول فراوانی را به تعطیلی کشانیده، موازین عدالت و حقیقت نزد آن‌ها به هم خورده است، و طاقت و تواناییهای فراوان و مهیب امت اسلامی را عاطل، باطل و بیهوده ساخته است، و مردم را به گونه‌ای زمین‌نشین کرده که هیچ کاری را انجام نمی‌دهند، از این بدتر اگر کاری از آن‌ها سر زند به نفع و سود دشمنان و زیان مؤمنان است، تا در نهایت نتیجه‌ی معکوس عاید امت اسلامی می‌شود.

یکی از نتایج خطرناک این عقیده‌ی منحرف این است که گمان می‌کنند خداوند کفر، شرک، کشتار، زنا، دزدی، پایمال نمودن حقوق والدین و گناهان دیگر

را دوست دارد و بدان‌ها خوشنود و راضی است، چون بنا به عقیده‌ی آن‌ها خداوند هر چه را اراده کند و بیافریند بدان رضایت هم دارد.

و یکی دیگر از آثار شوم این دیدگاه رها کردن هر عمل صالحی می‌باشد که وسیله‌ی رسیدن به جنات نعیم الهی و نجات از جحیم خدایی است، و از این بدتر با توجیه و تفسیر ناروا و غلط از قدر که هرچه هست باید باشد و کار ما تأثیری ندارد و ما نقشی به عهده نداریم پس تلاش و زحمت کشیدن بیهوده است و مرتکب گناهان و جرم‌های سنگینی می‌شود.

این گروه به کارگیری اسباب را رها نموده‌اند، نماز خواندن و زکات دادن را که در حکم وسیله هستند انجام نمی‌دهند، همچنین دعا، نیایش، استعانت و توکل بر خدا را رها نموده‌اند چون آن‌ها را بی فایده و بی‌سود می‌پندارند و می‌گویند: خدا هرچه را اراده کرده رخ می‌دهد و به وقوع می‌پیوندد، بنابر این دعا، نیایش و توکل هیچ بهره‌ای به بار نمی‌آورند.

بسیاری از آن‌ها به ظلم، ستم و جور ظالمان و طاغیان رضایت می‌دادند و سکوت اختیار می‌نمودند، چون می‌گفتند: هرچه از آن‌ها سر می‌زند با اراده و قدرت خداوند صورت می‌گیرد.

همچنین امر به معروف و نهی از منکر را به جا نمی‌آورند، و برای اقامه‌ی حجت اهتمامی قایل نیستند، چون گمان می‌کنند وقوع جرایم و مفسد ضروری است و لاجرم باید رخ بدهند.

امام مجاهد ابن تیمیه رحمته الله در بسیاری از کتاب‌هایش دیدگاه آن‌ها را بیان می‌کند و به رد و ابطالشان می‌پردازد، در مجموعه‌ی فتاوی می‌فرماید: کسانی که به قضا و قدر اعتقاد می‌کنند و آنرا موافق دستور و نهی الهی می‌دانند، در نهایت کارشان به تعطیل کردن شرایع الهی منجر می‌شود، هرچند ربوبیت خداوند را برای هر مخلوقی می‌پذیرند، و همه‌ی جنبنده‌گان را مطیع و مسخر خدا می‌دانند، ولی این عقیده و گمان وسیله‌ی آزمایش و ابتلاء و فتنه‌ی بسیاری از اهل تصوف و فقرا

شده است، به گونه‌ای که از دایره‌ی مباحات به سوی محرمات بیرون می‌روند و واجبات را ملغی می‌کنند و عقوبات را باطل و عاقل می‌سازند.^۱

دوباره در مورد آن‌ها می‌فرماید: آن‌ها گمان می‌کنند که خداوند آفریننده‌ی همه‌ی مخلوقات و خالق کردار بندگان است، و همه‌ی جهان بر اساس اراده‌ی خداوند به وجود آمده ولی بعد از آن میان کفر و ایمان، اعتراف و انکار، حق و باطل، هدایت یافته و گمراه، راهیابنده و سرگردان، پیامبران و دروغ‌گویان، دوست و دشمن خدا، افراد مورد رضایت الهی و نفرت شده‌ها، عدالت و ظلم، خوبی و بدی، کردار بهشتیان و دوزخیان و بزهکاران و نیکوکاران تفاوتی نمی‌بینند و همه را با یک میزان می‌سنجند و با یک چشم می‌نگرند، با این توضیح که قضاء و قدر، علم گذشته، اراده نافذ و قدرت شامله و فراگیر خداوند و آفریدن همه‌ی مخلوقات را توسط خالق منان می‌پذیرند، ولی در مورد تفاوت خلق و امر، اراده و رضایت، کور و گمراه شده‌اند و میان آن‌ها تفاوتی قایل نیستند.^۲

برخی از منتسبین به این دیدگاه افراط می‌کنند و از راه هدایت و راستی منحرف می‌گردند، به گونه‌ای که همه‌ی موجودات را عین و ذات خداوند می‌دانند و قایل به وحدت وجود هستند، و برای کارهای منکر و غیر شرعی خود به موافقت اراده‌ی قدری خداوند تمسک می‌جویند. مثلاً حریری که یکی از شاعران نامدار این فرقه است می‌گوید: من به خدایی که از او نافرمانی می‌شود کافر هستم، یا سخن ابن اسرائیل که می‌گوید:

اصبحت منفعلاً لما یختاره منی ففعلی کله طاعات

من در حالی بیدار می‌شوم که متأثر از چیزهایی هستم که برایم اختیار شده است، همه‌ی کردار و رفتار من فرمانبرداری از خداوند است.

آن‌ها این نوع گمراهی را بنا به حقیقت ربوبیت خدا (آفرینش و اراده کردن اشیاء) راستی و حقیقت می‌پندارند و قلم‌داد می‌نمایند.^۳

۱- مجموع فتاوی ابن تیمیه، ۸/۲۵۶.

۲- مجموع فتاوی ابن تیمیه، ۸/۶۰.

۳- مجموعه فتاوی ۸/۲۵۷.

امام ابن‌قیم جوزی در کتاب با ارزش خود «شفاء العلیل» دیدگاه و گمراهی‌های آن‌ها را بیان می‌کند و می‌فرماید: سپس گروه دیگری سردرآوردند و گمان بردند که افعال اختیاری انسان مانند حرکت درخت هنگام وزش باد و جزر و مد دریاها اجباری هستند و اختیاری در وزش و حرکت و کار کردن وجود ندارد، یعنی انسان بر فرمانبرداری اجبار شده و برای کرداری که آفریده شده آماده نگشته، بلکه بدون اراده و اختیار خود برخی حرکات از او سر می‌زند.

سپس بعد از این‌ها گروه دیگری مسیر و منهج‌شان را دنبال کردند، بدین مذهب اقرار نمودند و خود را بدان نسبت می‌دادند، و در اثبات آن تلاش و کوشش نمودند، نتیجه‌ی کار و تلاش آن‌ها افزایش گمراهی بیشتر به این عقیده‌ی گمراه بود مثلاً تکالیف الهی را از توان انسان خارج می‌دانستند و در حقیقت آن را به مثابه‌ی مکلف کردن شخص زمین‌گیر به پروازکردن در آسمان قلم‌داد می‌نمودند، تکلیف به ایمان و انجام دستور و دوری از منہیات را خارج از قدرت و توانایی انسان می‌دانستند، چون می‌گفتند: چنین تکالیفی مخصوص خداوند خالق است که همه‌ی موجودات را به عرصه‌ی وجود آورده، خداوندی که بر هر چیزی چیره و توانا است، بندگان را به کرداری مکلف می‌کند که در توان آن‌ها نیست، سپس آن‌ها را سزا می‌دهد، در حالی که چنین کاری از آن‌ها سر نزده است.

امام در ادامه‌ی بحث، دیدگاه و سخنان برخی از عابدان این مسلک را بیان می‌فرماید که می‌گویند: در جهان نافرمانی خداوند وجود ندارد، چون کسی که کاری را انجام می‌دهد مطیع و پیرو اراده‌ی است که موافق نظر اراده‌کننده (خداوند) می‌باشد. یا بنا به گفته شاعرشان:

اصبحت منفِعلاً لما یختاره منی ففعلی کله طاعات

من در حالی بیدار می‌شوم که متأثر از چیزهایی هستم که برایم اختیار شده‌اند، همه‌ی کردار و رفتار من فرمانبرداری از خداوند است.

بعضی از آن‌ها شاعر را ملامت نمودند، او هم در جواب گفت: اگر با دستور خدا مخالفت کرده‌ام، از اراده‌اش اطاعت نموده‌ام، کسی که پیرو اراده باشد نباید ملامت شود. محققین کلامی این مذهب در علم کلام اقرار کرده‌اند که مشیت و

اراده و محبت خداوند یکی است و با هم تفاوتی ندارد، محبت همان مشیت است و هر آنچه در جهان یافت می‌شود نتیجه اراده‌ی خدا است، و همان چیز را دوست دارد که اراده کرده است.

امام می‌فرماید: این گروه در مورد خداوند بدترین گمان را دارند، و شنیع‌ترین ظلم را به خداوند عادل نسبت می‌دهند، می‌گویند: دستورات و نواهی الهی به مثابه پرواز کردن در آسمان است یا مانند مکلف ساختن مرده به زنده کردن مردگان می‌باشد، و بعد از آن خداوند بندگان را در قبال کاری که قادر بر انجامش نیستند و منهیاتی که اختیار ترکش را ندارند به شدت عذاب می‌دهد، حتی بر چیزهایی که برای ایشان مقدر شده سزا می‌بینند، در حالی که در راستای آن آماده و مهیا نگشته‌اند، و اصلاً باید آنرا انجام دهند، یکی از عارفان و سیاه دلانشان را می‌بینیم که با زبان شعر از خداوند شکایت می‌کند و گله دارد و مظلومیت خود را به رخ خدا می‌کشد و می‌گوید:

القاه فی الیم مکتوفاً و قال له ایهاک ایهاک ان تبتل بالماء

او را کتف بسته به دریا می‌اندازند، و خطاب به او می‌گویند: مواظب باش خیس نشوی.

این گروه در حقیقت می‌خواهند جرم و گناه خود را به قدر نسبت دهند و خود را تبرئه نمایند، و عواقب وخیم آنرا بر عهده‌ی قدر بگذارند، می‌گویند: این کار ما نبوده بلکه خداوند خالق دانا آنرا انجام داده است.^۱

محقق کتاب «الشفاء» در مقدمه‌ی کتاب متذکر می‌شود که این دلیل دیدگاه غالب هر دوران و زمانی برای جبر بوده است، می‌گوید: عقیده‌ی جبر مسؤلیت را از دوش انسان بر می‌دارد و همه‌ی جرم و گناهیانی را که از او سر زده توجیه می‌کند و مسؤلیت آنها را به گردن قدرتی می‌اندازد که اراده‌ی انسان را به حرکت در آورده است و انگیزه و هدف تصرفات انسانی را رها می‌کند، بدین علت انسان‌های بی‌شماری بدین نحله و مذهب می‌گرایند، مثلاً وثنی و مشرک کردار خود را به

الهی نسبت می‌دهد که او را عبادت می‌کنند، و مسئولیتش را به گردن جهان می‌اندازند.

اعتقاد دارند کسی که مؤمن به خدا باشد، قدر او را به هر طرفی که بخواهد می‌برد و اراده‌ی او سلب شده و بدون اختیار است، این دیدگاه غلط در دوران و عصر جدید هم خودش را نمایان ساخته است، یکی از جبریین معاصر می‌گوید: اراده‌ی انسان مقید به غریزه، وراثت و جامعه است، انسان در آفریدن حوادث هیچ نقشی ندارد، بنابر این در ارتکاب هیچ جرمی مسئول نیست، چون اعمال بدون اختیار از او سر می‌زنند، در ایجاد شدن انگیزه‌های درونی هیچ تأثیری ندارد بلکه خودش ثمره و نتیجه هستند و در نهایت تسلیم و مطیع آنها است و یا اصلاً چاره و راه فراری ندارد.

با انتشار یافتن عقیده‌ی جبر از طرف گروه‌های منحرف و متصوف در میان مسلمین، ضرر و زیان‌های جبران ناپذیری برای امت اسلامی به بار آمد، اوج زیان در ترک اسباب و به کارگیری مقدمات لازم ایجاد شد، برخی از آنها می‌گفتند:

جری قلم القضاء بما یـکون فسیان التـحرک و السکون

جنون منک ان تسعی لرزق یرزق فی غیـابته الجنیـن^۱

قلم قضاء بر همه‌ی رخدادها جاری شد، تلاش کردن و ایستادن تفاوتی با هم ندارند، اگر دنبال رزق و روزی بروید دیوانه هستید، چون جنین در تاریکی شکم مادر روزی می‌گیرد.

نتیجه‌ی سخنان و دیدگاه‌های این گروه کفر به خدا و تکذیب شرایع و پیام پیامبران است، امام ابن تیمیه می‌فرماید:

کسی که قدر را بپذیرد ولی اوامر و نواهی خداوند را باطل سازد، به مراتب از کسی که دستور و نواهی خدا را می‌پذیرد ولی قدر را انکار می‌کند، بدتر است، امت اسلامی با تمام مذاهبش بر این حکم اتفاق دارند، چون کسی که ربوبیت را بپذیرد و قایل به قدر باشد، ولی میان کافر و مسلمان، اهل فرمانبرداری و نافرمانان تفاوتی نبیند، به هیچ پیامبری ایمان نیاورده است و هیچ کتاب آسمانی را قبول

نکرده و نزد او حضرت آدم پیامبر با ابلیس لعین نفرین شده مساوی هستند، یا نوح مجاهد هزار ساله با قوم بت پرست مشرک طاغی تفاوتی ندارد، یا موسی پیامبر عصا به دست یاور مظلومان با فرعون خدا خوانده‌ی ظالم مفسد فرقی ندارد، یا سابقین اولین از مهاجرین و انصار با کفار گردن‌کش هوس‌ران یکی هستند.^۱

دوباره ابن تیمیه در مورد آن‌ها می‌فرماید: کسی که به علم گذشته خداوند اقرار نماید، ولی گمان کند که از امر و نهی و عمل بی‌نیاز است و احتیاجی به عمل کردن ندارد، کسی که اهل سعادت است بدون عمل وارد بهشت می‌شود و گمراهان هم با آن همه جرم و جنایت به بهشت می‌روند، از منکرین قدر به مراتب کافرتر و گمراه‌تر است، نتیجه و مضمون سخن آن‌ها تعطیل کردن اوامر و نواهی، حلال و حرام و وعد و وعید الهی است، آن‌ها از یهود و نصارا کافرتر هستند.^۲

در جای دیگری می‌فرماید: آن‌ها اگر بر این اعتقاد پافشاری کنند از یهود و نصارا کافرتر هستند، چون یهود و نصارا به امر و نهی، وعد و وعید الهی و پاداش و سزا ایمان دارند، تنها دستورات خداوند را تحریف و تبدیل نموده‌اند و به برخی مؤمن و به برخی دیگر کافر هستند.^۳

پاسخ جبریه

می‌توان با چند روش به دیدگاه منحرف آن‌ها پاسخ داد:

۱- در اطلاق اسم جبر بر کردار انسان اشتباه می‌کنند:

این‌ها لفظی را به کار می‌گیرند که در قرآن و سنت اسمی از آن نرفته است، مسلمین باید همان الفاظی را به کار گیرند که در نصوص قرآن و سنت به کار رفته است، امام لالکائی از بقیه روایت می‌کند که گفته از اوزاعی و زبیدی در مورد جبر سؤال کردم؟

۱- مجموع فتاوی ۱۰۰/۸.

۲- مجموع فتاوی ۲۰۸/۸.

۳- مجموع فتاوی ۲۶۲/۸.

زیبیدی در جواب گفت: دستور و فرمان و قدرت خداوند از این بزرگتر است که انسان‌ها را به جبر وادار سازد، بلکه خداوند تقدیر می‌کند و می‌آفریند و به گونه‌ای که دوست دارد به انسان سرشت و فطرت می‌بخشد.

اوزاعی گفت: من در قرآن و سنت، اصلی را برای جبر نمی‌شناسم، بنابر این جرئت ندارم آنرا بر زبان بیاورم، بلکه در قرآن و سنت مبارک حضرت ﷺ لفظ قضا و قدر، آفریدن، فطرت و سرشت به کار رفته است.^۱

نمونه و مشابه سخن اوزاعی از دیگر بزرگان اهل سنت از سلف صالح مانند سفیان ثوری و ابی اسحاق فزاری و غیره نقل شده است.^۲

عدم به کارگیری لفظ جبر از طرف بزرگان دین برای کردار انسان بدین جهت است که لفظ جبر مبهم و نامعلوم می‌باشد چون جبردر لغت عرب برای اکراه هم به کار رفته است، مثلاً می‌گویند: اجبر الاب ابته علی النکاح. یعنی پدر با اکراه دخترش را انکاح کرد، یا می‌گویند: حاکم فلانی را بر خرید و فروش مجبور می‌کند، یعنی بر او اکراه کرده است، بنابر این مفهوم کلام آن‌ها که می‌گویند: اجبر الله العباد یعنی خداوند بندگان را اکراه کرده است، نه اینکه خداوند از روی خشنودی و رضایت بدان کار به بندگانش اراده و اختیار داده است.

نسبت دادن چنین چیزی به خداوند غلط و اشتباه است، چون خدا خیلی بالاتر از آن است که کسی را به انجام کاری مجبور کند، تنها فرد عاجزی دیگران را به انجام کاری مجبور می‌سازد که خود از انجامش عاجز و ناتوان باشد، در حالی که خداوند قدرت مطلق دارد، حتی کسی که دوست‌دار انجام کاری و تصمیم به انجامش می‌گیرد و بدان خشنود است، اراده و رضایت و دوستیش نعمت خداوندی است که به او ارزانی بخشیده، پس چگونه او را به انجام کاری مجبور می‌سازد، همانگونه که مخلوقات همدیگر را در انجام کارها مجبور می‌کنند.^۳

۱- شرح اعتقاد اهل سنت ص ۷۰۰. و مجموع فتاوی ابن تیمیه ۱۰۵/۸.

۲- مجموعه فتاوی ابن تیمیه ۱۳۲، ۲۹۴، ۴۶۱/۸.

۳- مجموعه فتاوی ابن تیمیه ۴۶۳/۸.

اما اگر هدف از اطلاق کلمه‌ی جبر این باشد که خداوند اراده می‌فرماید که انسان بر اساس اختیار و بدون اکراه تصمیم به انجام افعال می‌گیرد، هیچ مشکلی ایجاد نمی‌شود و چنین اطلاقی درست و جایز است، برخی از بزرگان سلف صالح امت در مورد مفهوم صفت جبار خداوند فرموده‌اند: کسی که بندگان را بر انجام کارهایی که خود اراده می‌کنند مجبور می‌سازد.^۱

وقتی که لفظ جبر دارای چنین اجمالی است و بر هر دو مفهوم دلالت می‌کند، سلف صالح از بکارگیری آن به صورت نفی و اثبات خودداری فرموده‌اند. شیخ الاسلام ابن تیمیه از ابی بکر خلال در کتاب «السنه» از مروزی نقل می‌کند که مردی خطاب به امام احمد ابن حنبل می‌گوید: ای اباعبدالله، مردی می‌گوید: خداوند بندگان را بر انجام کردار و می‌دارد (مجبور می‌کند).

امام در جواب فرمود: ما چنین نمی‌گوییم، سپس فرمود: خداوند هر که را بخواهد گمراه می‌نماید و هر که را بخواهد هدایت عطا می‌فرماید.

دوباره مروزی می‌گوید: مردی گفت: خداوند بندگان را بر انجام گناهان و نمی‌دارد، مرد دیگر اعتراض کرد و برای اثبات قدر گفت: چرا، خداوند بندگان را بر انجام دادن افعال مجبور می‌سازد، جریان را برای امام احمد تعریف کردند و از ایشان نظر خواستند، امام در جواب، سخن هر دو را انکار کرد و فرمود: خداوند هر که را بخواهد گمراه می‌نماید و هر که را بخواهد هدایت عطا می‌فرماید.

از ابی اسحاق فرازی نقل شده که اوزاعی پیش ایشان آمده و فرمود: دو مرد در مورد قدر از من سؤال کردند، من هم در جواب آنها گفتم: پیش شما بیایند تا سخن آنها را بشنوی و پاسخ دهید.

ابی اسحاق می‌گوید: گفتم: خدا تو را رحمت کند، برای پاسخ از من شایسته‌تر هستی.

بعد از آن امام اوزاعی همراه آن دو مرد آمد، و فرمود: دو مرد در خدمت هستند.

۱- مجموع فتاوی ابن تیمیه ۴/۶۶۸.

آن‌ها هم گفتند: چند نفر از اهل قدر پیش ما آمدند، و در مورد قدر با هم بحث کردیم، تا در نهایت به این نتیجه رسیدیم که خداوند ما را بر انجام منهیات مجبور می‌سازد، و میان ما و دستوراتش حایل و مانع ایجاد می‌کند، و محرمات را به عنوان روزی به ما می‌رساند.

گفتم: آن گروه اهل قدر بدعتی را ایجاد کرده‌اند و در آن افتاده‌اند، شما هم برای فرار از آن بدعت دچار بدعتی مشابه آن شده‌اید.

اوزاعی فرمود: ای ابا اسحاق درود بر تو باد، به حق اصابه کردید.^۱

۲- انکار اختیار بی عقلی است

گروهی که گمان می‌کنند انسان اختیار ندارد و مجبور است، درحقیقت بر عقل خود خط بطلان کشیده‌اند، هم خود گمراه شده‌اند و هم در صدد گمراه کردن دیگران هستند، چون همه می‌دانیم که حرکات و کردار ما با حرکت کردن جماداتی که هیچ اراده، قدرت و اختیاری ندارند، آسمان و ریسمان است.

حتی ما میان حرکات اختیاری و اجباری در درون خود تفاوت قایل هستیم، مثلاً حرکت قلب و کار روده‌ها و جریان خون در رگ‌ها و هزاران کار دیگر که در درون انسان صورت می‌گیرد، ما در انجام آن‌ها هیچ اختیار و اراده‌ای نداریم، بلکه حرکات اجباری هستند، و ما نقشی در وقوع و عدم وقوع آن‌ها نداریم، مانند دست لرزانی که متوقف کردنش در اختیار ما نیست.

ولی خوردن و آشامیدن و سوار بر مرکب شدن، خرید و فروش، نشست و برخاست، ازدواج و طلاق و کارهای مشابه آن با اختیار و اراده‌ی ما به اتمام می‌رسند، و افرادی که این قدرت و اختیار را از انسان سلب می‌کنند، میزان‌ها را به هم زده‌اند و عقلشان سرگردان و گمراه شده است.

قرآن مملو از آیات و نصوصی است که کردار و اعمال را به خود انسان نسبت

می‌دهد، خداوند می‌فرماید:

﴿ وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴾

یس: ۲۰ ﴿۲۰﴾

مردی از دورترین نقطه شهر با شتاب بیامد، گفت: ای قوم من! از فرستادگان (خدا) پیروی کنید (که سعادت هر دو جهان شما در آن است).

﴿ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴾ ﴿۱۰۳﴾ الصافات: ۱۰۲ - ۱۰۳

هنگامی که (پدر و پسر) هر دو تسلیم (فرمان خدا) شدند (و ابراهیم پسر را روی شنها دراز کشاند) و رخساره او را بر خاک انداخت.

﴿ فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ ﴾ القصص: ۷۹

با تمام زینت خود در برابر قوم خویش نمایان گردید.
نصوص فراوان غیر قابل حصر دیگری هم وجود دارند که کردار و اعمال انسان را به انسان نسبت می‌دهند.

۳- تقدیر و آفرینش و رضایت و محبت

گمان می‌کنند که خداوند هر چه را تقدیر کند و بیافریند، بدان راضی است و از آن خوشنود، ولی این گمان کاملاً اشتباه است، چون خداوند وجود کفر، شرک، گناه، معصیت، زنا، دزدی، پایمال کردن حقوق والدین، دروغ، افتراء و خوردن اموال مردم به ناحق را اراده فرموده، ولی هیچ کدام از آنها را دوست ندارد و بندگان را هم از ارتکاب چنین چیزهایی نهی می‌فرماید.

ابن قیم جوزی می‌فرماید: شیخ الاسلام برای ما تعریف می‌کرد که روزی برخی از آنها را بر دوست داشتن چیزی که خدا و رسول ﷺ آنها دوست ندارند ملامت کردم.

فرد ملامت شده در جواب گفت: محبت آتشی است که در قلب قرار دارد و هر چه را که مرید (خدا) نخواهد می‌سوزاند، تمام موجودات اراده شده‌ی خداوند هستند، من کدام یکی را دوست نداشته باشم؟

گفتم: اگر خداوند بر امتی خشم گیرد و آنها را نفرین و ملامت کند، تو آنها را دوست می‌داری و از در دوستی با آنها وارد می‌شوی و به کردار و اعمالشان راضی و خوشنود خواهی شد؟ اصلاً با آنها دوست می‌شوی یا دشمن؟^۱

امام فرمود: فرد جبری مات و مبهوت شد، و چیزی نگفت.^۱

در بحث اراده‌ی کونی (آفرینش) و اراده‌ی شرعی (امر) توضیحات بیشتری خواهد آمد و مسئله را بهتر روشن می‌سازیم.

۴- ایمان به قدر و ترک عمل و اهمال کردن اسباب

این گروه در این ادعا که می‌گویند: ایمان به قدر انسان را از عمل کردن و اتخاذ اسباب بی‌نیاز می‌سازد، اشتباه می‌کنند و از حقیقت قدر غفلت می‌ورزند، چون خداوند اسباب و نتایجش، هر دو را مقدر فرموده، نتیجه‌ی بدون مقدمه را به رسمیت نمی‌شناسد و آنرا مقدر نمی‌نماید و هر کس گمان کند که خداوند نتیجه‌ی بدون مقدمه و مسبب بدون سبب را مقدر فرموده، در حقیقت دروغ بزرگی بر خداوند بسته است.

وقتی که خداوند برای فردی روزی قرار می‌دهد، برای آن روزی وسیله‌ی رسیدن را هم مقدر می‌نماید، کسی که گمان کند انسان نیازمند اسباب نیست و هر چه از طرف خداوند مقدر شده بدون اتخاذ اسباب به او می‌رسد، حقیقت قضا و قدر را فهم نکرده است.

مثلاً وقتی که خداوند مقدر می‌کند که فرزندی را به یکی از بندگان ببخشد، برای ایجاد این قدر اسبابی همچون ازدواج و معاشرت با همسر و غیره را تقدیر می‌فرماید.

خداوند مقدر می‌فرماید که فلانی وارد بهشت می‌شود، همراه این قدر عمل صالح و استقامت و پایداری بر راه را هم تقدیر می‌نماید، یا اگر تقدیر کند فلانی به جهنم می‌رود، اسباب ورود به جهنم مانند ترک ایمان و عمل صالح هم مقدر می‌شود.

یا مقدر می‌کند که فلانی دارو مصرف کند و شفا یابد، خداوند در روز ازل هم بیماری و هم خوردن داروی شفا بخش را مقدر کرده است.

خداوند مقدر می‌کند که فلانی به نیایش و استغاثه بپردازد و خواهشش پذیرفته شود و نیازش به جا آید یا مقدر می‌کند که فلانی نه دعا کند و نه به استغاثه بپردازد، در نتیجه او را به دست خودش می‌سپارد و او در بینوایی و هلاکت باقی می‌ماند.

خلاصه خداوند مسببات و اسباب را تقدیر فرموده است، کسی که گمان کند بدون سبب، مسبب به دست می‌آید، نه دین را فهم نموده و نه از قضاء و قدر چیزی را درک کرده است، و در حقیقت با سنت و قانون خداوند منان مخالفت نموده و مانند کسی است که بدون زن گرفتن و بذر پاشیدن در زمین منتظر بچه و محصول کشاورزی باشد، یا کسی که بدون غذا و آب در انتظار سیر شدن باشد.

نصوص فراوانی از قرآن و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مطالب و بیانات گذشته را تأیید می‌کنند و به اثبات می‌رسانند.

آیات حیات بخش الهی و سنت مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله در موارد مختلفی از زندگی به اتخاذ اسباب و فراهم کردن مقدمات لازم برای هر کاری، دستور می‌دهند، در مورد به دست آوردن رزق و روزی به تلاش و کوشش و در روبه‌رو شدن با دشمن به بکارگیری عده و در مسافرت کردن به جمع‌آوری زاد و توشه دستور می‌دهد، با بررسی و مطالعه متوجه می‌شویم که قرآن و سیره مملو از این نصوص است.

خداوند می‌فرماید:

﴿ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا

اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۰﴾ الجمعة: ۱۰

آنگاه که نماز خوانده شد، در زمین پراکنده گردید و به دنبال رزق و روزی خدا بروید و خدای را (با دل و زبان) بسیار یاد کنید، تا این که رستگار شوید.

﴿ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ ﴿۱۵﴾

او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی خدا بخورید. زنده شدن دوباره در دست او است.

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِمْ
عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾ الأنفال: ۶۰

برای (مبارزه با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسبهای ورزیده آماده سازید، تا بدان (آمادگی و ساز و برگ جنگی) دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید.

﴿وَتَكَرَّوْا فَاِنَّ خَيْرَ الْاَزَادِ النَّقْوَى﴾ البقرة: ۱۹۷

و توشه بگیرید (هم برای سفر حج و هم برای سرای دیگران و بدانید) که بهترین توشه پرهیزگاری است.

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِيْ اَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ غافر: ۶۰

پروردگار شما می‌گوید: مرا به فریاد خوانید تا بپذیرم.

﴿قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا اِنَّ الْاَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا

مَنْ يَّشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ الأعراف: ۱۲۸

موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جوئید و شکیبائی کنید (و بدانید که فرعون بنده ناتوانی بیش نیست و فرمانروای مطلق خدا است و) بیگمان خدا زمین را به کسانی از بندگان خود واگذار می‌کند که خود بخواهد، و سرانجام (نیک و پسندیده در گیر و دار جهان) از آن پرهیزگاران است (آن کسانی که مراعات سنن و اسباب می‌دارند. از قبیل اتحاد و اتفاق و اعتصام به حق و اقامت عدل و صبر در برابر شدائد).

برای رسیدن به رضایت و بهشت به اتخاذ اسبابی مانند نماز و حج و روزه و زکات دستور فرموده است.

زندگانی پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و اصحاب بزرگوارش و همه‌ی مؤمنین که راه و روش آن بزرگوار را برگزیده‌اند، شاهد بزرگی برای به‌کارگیری اسباب و عمل کردن و تلاش نمودن است.

ضمناً به کارگیری اسباب و فراهم کردن مقدمه یکی از قدرهای خداوند منان است و اصلاً با اصل قضاء و قدر منافات و تناقضی ندارند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اصحاب بزرگوارش قدر را خوب فهم کرده بودند و این اصل را منافی عمل کردن نمی دانستند، بلکه اعتقاد داشتند که قدر انسان را به عمل کردن و تلاش بیشتری وامی دارد تا به آرمان و آرزوهایش دست پیدا کند، اصحاب بزرگوار حضرت صلی الله علیه و آله از ایشان پرسیدند، اگر اعمال انسان مقدر است و نامه‌ی اعمال خشک شده و خداوند منان از آن فارغ گشته، چرا پرونده را به حال خود رها نکنیم؟ و اصلاً عمل کردن چه نفع و فایده‌ای دارد؟

حضرت صلی الله علیه و آله در جواب فرمودند: تلاش کنید. هر کسی برای چیزی که خلق شده آماده گشته است، سپس آیات ذیل را تلاوت نمود:

﴿ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَانْفَرَىٰ ﴿٥﴾ وَصَدَقَ بِالْحُسْنَىٰ ﴿٦﴾ فَسَنِيَرُهُ لِّلْبُئْرَىٰ ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ

وَأَسْتَعْتَبَ ﴿٨﴾ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ ﴿٩﴾ فَسَنِيَرُهُ لِّلْعُسْرَىٰ ﴿١٠﴾ ﴿اللیل: ۵ - ۱۰﴾

کسی که (در راه خدا دارائی خود را) بذل و بخشش کند، و پرهیزگاری پیشه سازد (و از آفریدگار خویش بهراسد). و به پاداش خوب (خدا در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور داشته باشد. (مشکلات و موانع را برای او آسان می‌سازیم و در کار خیر توفیقش می‌دهیم) و او را آماده رفاه و آسایش می‌نمائیم. و اما کسی که تنگ‌چشمی بکند (و به بذل و بخشش دارائی در راه خدا دست نیازد) و خود را بی‌نیاز (از خدا و توفیق و پاداش دنیوی و اخروی الهی) بداند. و به پاداش خوب (خدا در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور نداشته باشد. او را آماده برای سختی و مشقت (و زندگی بس مشکل و ناگوار دوزخ) می‌سازیم.

کسی که قدر را درست فهم کرده باشد می‌داند که قدر گذشته مانع عمل کردن نیست و موجب اتکال و اتکا نمی‌شود، بلکه انسان را وادار می‌کند تا برای رسیدن به منفعت‌های دینی و دنیوی تلاش و کوشش بیشتری به خرج دهد.

تنها کافی است که هشدار دهیم نمی‌توان و اصلاً درست نیست بر بنده و اسباب اتکاء و توکل نمائیم، بلکه باید بر آفریننده و اراده کننده‌ی واقعی که خداوند منان است، توکل و اتکاء نمائیم.

حتی بزرگان این دین حنیف گفته‌اند: رو کردن و توکل نمودن بر اسباب موجب خدشه‌دار شدن توحید می‌شود و به فراموشی سپردن اسباب نتیجه‌ی سبک‌سری و بی‌عقلی است، پشت‌کردن و اعراض نمودن کلی از اتخاذ اسباب، شریعت را خدشه‌دار می‌سازد، بنابر این توکل و رجاء با آمیختن و ایجاد هماهنگی میان توحید و عقل و شریعت صورت می‌گیرد.

توضیح این مطلب: رو کردن به اسباب، دل بستن، امید پیدا کردن و اعتماد قلبی به آن‌ها - در حالی که هیچ مخلوقی چنین جایگاهی ندارد - مستقلاً نمی‌تواند منتج نتیجه و مسبب اسباب باشد و موجب شرک و چند خدائی می‌شود، چون اگر خداوندی که آفریننده و مالک هر چیزی است، آن‌ها را مسخر انسان نمی‌کرد، آدمی هرگز نمی‌توانست آن‌ها را به عنوان اسباب اتخاذ نماید و در اختیار خود بگیرد. آخر مگر آسمان و زمین و تمام افلاک و موجودات گرداگردش دارای خالق و سازنده‌ای نیستند و هر چه از این مخلوقات و موجودات (از ستاره گرفته تا سیاره، فرشته و دیگران) سر می‌زند و رخ می‌دهد، با اراده، اجازه و اذن خودشان صورت می‌گیرد؟ و اصلاً در انجام این کارها مستقل هستند؟ و یا اینکه برای هر حرکت و سکونی با وجود معاون و مخالف، دست قدرت خداوند آفریننده چیره به کار می‌افتد و عمل می‌کند.^۱

در جهان هر سببی موافق و مخالفی دارد، اگر موافقین همکاری نکنند، و مخالفین از سر راه برداشته نشوند سببی درست نمی‌شود و در نتیجه مسببی پدید نمی‌آید، مثلاً تنها با باریدن باران که سببی است، گیاه نمی‌روید و از زمین بیرون نمی‌آید، بلکه باید هوا، خاک، نور خورشید و غیره به عنوان نیروی معاون و همکار عمل کنند و هنگام رویدن زراعت، مخالفینی چون آفات و غیره از سر راه برداشته شوند، تا باران سبب رویدن گیاه شود، یا اینکه غذا و آب موجب تقویت و تغذیه

انسان نمی‌شوند تا در بدن آمادگی کافی برای گرفتن غذا و آب ایجاد نشود و همراه این آمادگی اگر همه‌ی مخالفین و اسباب فاسدکننده‌ی نتیجه، برداشته نشوند، از خوردن و آشامیدن تغذیه صورت نمی‌گیرد.

بزرگان و اندیشمندان می‌دانند و اعتقاد پیدا کرده‌اند که برای هرکاری که دوست دارند مستقل نیستند، بسیاری از آن‌ها اسبابی را اتخاذ می‌کنند، ولی با درست شدن مانع و حایلی آروزهایشان به عمل در نمی‌آید و نقشه و برنامه‌ها نقش بر آب می‌شود، خداوند عز و جلاله می‌فرماید:

﴿ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْيَنْتَ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُونَ
عَلَيْهَا أَنَّهُمْ أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ
فُصِّلَ الْأَيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾ یونس: ۲۴

تا بدانجا که زمین (در پرتو آن) کاملاً آرایش و زیبایی می‌گیرد و آراسته و پیراسته می‌گردد و اهل زمین یقین پیدا می‌کنند که بر زمین تسلط دارند (و حتماً می‌توانند از ثمرات و غلات و محصولات آن بهره‌مند شوند. در بجنوبه این شادی و در گیراگیر این سرسبزی و آراستگی) فرمان ما (مبنی بر درهم کوبیدن و ویران کردن آن) در شب یا روز در می‌رسد (و با بلاهای گوناگون، از قبیل: سرمای سخت، تگرگ شدید، سیل، طوفان، و غیره، آن را نابود می‌سازیم) و گیاهانش را از ریشه برآورده و دروده و نابودش می‌کنیم. انگار دیروز در اینجا نبوده است (و هرگز وجود نداشته است، و انسان‌هایی در آن سرزمین نزیسته‌اند). ما (بدین وضوح) آیه‌ها (ی خویشت) را برای قومی تشریح و تبیین می‌کنیم که می‌اندیشند (و می‌فهمند).

لالکائی نقل می‌کند که مردی از جاریه‌اش آب خواست، جاریه هم استکانی از شیشه آورد و آب را برایش ریخت، استکان را به او داد و مرد هم استکان را برداشت و به سوی دهان برد و گفت: گروهی گمان می‌کنند که من نمی‌توانم این آب را بخورم، اگر نتوانستم آب را بخورم این جاریه را آزاد می‌کنم.

جاریه با آستین پیراهنش به استکان زد، و استکان آب افتاد و شیشه شکست و آب ریخته شد.^۱

جاریه با این کار به سید مسکینش ثابت کرد که توان انجام دادن هر کاری را که می‌خواهد، ندارد مگر اینکه خداوند عز وجل آن کار را مقدر نموده باشد، جاریه درس بندگی و عبودیت را به او یاد داد، و خودش را از زنجیر اسارت رهایی بخشید. انسان‌های فراوانی از ثروتمندان، چیره‌دستان، آقا و بزرگان اقوام گمان می‌کردند که دنیا برای آن‌ها مسخر شده و عنانش در اختیار آن‌ها است، اما طولی نکشیده که خود را عاجز، ناتوان و نیازمند دیده‌اند و بارها دشمن تجاوزگر، یا بیماری مهلک و خانه‌نشین‌کننده، یا دوست خیانتکار، یا آرزوی درازمدت، او را سر جای خود می‌نشانند و نمی‌گذارند کاری انجام دهند. خداوند عز وجل می‌فرماید:

﴿ وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي

شَكِّ مُرِيبٍ ﴿ ۵۴ سبأ: ۵۴

میان ایشان و آنچه آرزو دارند (که پذیرش ایمان ایشان و نجات از عذاب است) جدایی افکنده می‌شود، همان گونه که با گروه‌های همسان و همکیش آنان قبلاً چنین عمل شده است. آخر ایشان (در جهان) سراپا در شک بوده‌اند.

۵- استدلال به قدر

این گروه برای ترک و رها کردن عمل به قضاء و قدر احتجاج می‌کنند، اگر یکی از آن‌ها را به نماز خواندن یا روزه گرفتن یا قرآن خواندن فراخوانی، در جواب می‌گوید: اگر خداوند می‌خواست این کارها را انجام می‌دادم، از طرف دیگر گروهی همین حرف‌ها را برای توجیه گناهان و اشتباهات و ظلم و فساد خود بر زبان می‌رانند و می‌گویند: ما اختیاری نداریم، اگر خداوند می‌خواست این کارها را انجام نمی‌دادیم، نتیجه‌ی این استدلالات و توجیهات چیزی جز رها کردن باطل‌هایی که در دیار اسلامی در حال رشد و نمو هستند، نیست.

برخی از آن‌ها را می‌بینید که تسلیم هر نوع ظلم و ستمی می‌شوند و حتی بعضی مواقع یاور و دستیار ظالمان هستند و با مردم به سخن می‌آیند و می‌گویند: هیچ چاره‌ای جز رضایت به اراده و قدر الهی ندارید.

یا برخی را می‌بینید که هر گناه و معصیتی از جمله زنا، دزدی و غیره از آن‌ها سر می‌زند و در نهایت برای کارهای معصیت‌بار خود به قدر رو می‌آورند.

اگر اعتقاد داشته باشند که هر رخدادی دلیل و حجت است، خود را به مخمصه و گرفتاری و بدبختی انداخته‌اند که از آن رهایی نمی‌یابند که موجب به خنده آوردن عاقلان می‌شود و خود را به باد تمسخر دیگران می‌گیرند، ابن قیم جوزی داستان‌هایی را از آنان نقل می‌کند که موجب خوار و ذلیل کردن عاقلان می‌شود و بازیگران داستان را به مرتبه‌ای پایین‌تر از حیوانات و چهارپایان می‌کشاند، مثلاً یکی از آن‌ها غلامی داشت که به همسایه‌اش دشنام می‌داد، مرد خواست او را به خاطر گناهش سزا دهد و مجازات کند، غلام هم به کیش و مذهبش آگاه بود، در جواب او گفت: قدر ما را رها نکرد تا مرا مجبور به انجام آن ساخت.

مرد هم گفت: اطلاعات و آگاهی تو در مورد قدر برای من از هر چیزی خوشایندتر است، برو در راه خدا آزاد باش.

یکی دیگر مردی را دید که با زنش کار فحشاء و ناروا انجام می‌دهد، با او روبرو شد و خواست او را بزند، ولی شنید که می‌گفت: این کار قضاء و قدر بود، مرد گفت: ای دشمن خدا دست به زنا می‌زنی و اینگونه معذرت می‌آوری و کارت را توجیه می‌کنی؟

گفت: چه شده سنت مطهر رسول الله ﷺ را رها می‌نمایی و مذهب و دیدگاه ابن عباس را بر می‌گزینی!؟

مرد بیدار شد، تازیانه‌ای را که در دست داشت پرت کرد و شروع کرد به پوزش نمودن و معذرت‌خواهی کردن، سپس خطاب بدو گفت: اگر تو باعث نمی‌شدی من گمراه می‌گشتم.

یکی دیگر مردی را دید که به همسرش دشنام می‌دهد، گفت: چه شده؟ چرا دشنام می‌دهی؟

جواب داد: قضا و قدر الهی است.

گفت: راست می‌گویی: خیر و نیکی در چیزی است که خداوند تقدیر فرموده.^۱ اگر احتجاج نمودن به قدر درست باشد و فرد مجرم را تبرئه کند، هر کسی می‌تواند مردم را به قتل برساند و دنیا را به فساد و تباهی بکشانند و اموال مردم را بگیرد و در حق آن‌ها ظلم و ستم روا دارد و با به میان کشیدن قضا و قدر خود را نجات دهد، ولی قاطبه‌ی عاقلان و مصلحت‌اندیشان می‌دانند که چنین استدلال و توجیهی مرفوض، بی‌اساس، واهی و بی‌ارزش است، اصلاً اگر چنین چیزی مورد تأیید شریعت باشد و خداوند قدر را با این هدف و منظور در پیام خود فرو فرستاده باشد، دنیا به فساد و تباهی کشیده خواهد شد.

افرادی که برای توجیه ظلم، ستم، فسق، فجور و گمراهی‌های خود پای قدر را به میان می‌کشند و بدان احتجاج می‌کنند، اگر ظلمی در حق آن‌ها صورت گیرد، آنرا نمی‌پذیرند و راضی نیستند که دیگران برای توجیه کارهای خود علیه آن‌ها به قدر استدلال کنند.

روش و مسلکی که بزرگان این دین حنیف و مقدس از خداوند آمر حکیم و پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله در مورد قدر فهم کرده‌اند این است که بدان ایمان بیاورند، ولی هرگز نباید برای ترک عمل بدان استدلال نمایند، همانگونه که درست نیست با مقوله‌ی قدر به جان شریعت رفت و با آن مخالفت نمود، بلکه تنها در مورد مصیبت و حوادث‌هایی که در قبال گناه و مصیبت دامنگیر انسان می‌شود قابل استدلال و احتجاج است، به عبارت دیگر استغفار، توبه و بخشش خواستن هنگام نزول بلا و مصیبت از طرف خداوند حکیم منان (که هر کاری را بر اساس حکمت و نقشه قبلی انجام می‌دهد).

ابن تیمیه شیخ بزرگ اسلام می‌فرماید: هر بنده‌ای در مورد مقدر شده‌ها دو حالت دارد: حالتی قبل از وقوع و عملی شدن قدر و حالت دوم بعد از آن.

۱- ابن قیم این داستان‌ها را از نویسنده کتاب «معارج القبول» ۲/۲۵۵ نقل کرده است.

قبل از وقوع باید از خدا یاری طلبیم و بر او توکل کنیم و دست نیایش و دعا به سوی بارگاه احدیتش دراز کنیم، اما اگر بدون اختیار بنده حادثه‌ای مقدر شد و به وقوع پیوست باید صبر پیشه کند و بدان راضی و خشنود باشد، ولی اگر خودش در آن نقش و تأثیر داشته باشد بر نعمت‌ها حمد و سپاس و بر بدی‌ها و گناهان استغفار و توبه را به جای آورد.

در مورد دستورها و اوامر هم دو حالت دارد:

حالت قبل از انجام و امتثال امر: در این حالت عزم و اراده بر امتثال و به‌جا آوردن و یاری طلبیدن از خداوند معین تنها وظیفه‌ی انسان است و بعد از امتثال امر باید در مورد تقصیرات توبه و استغفار کند و در قبال نعمات و بخشش‌ها حمد و ستایش پروردگار را به‌جا آورد. خداوند می‌فرماید:

﴿ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ

بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَرِ ﴿٥٥﴾ غافر: ۵۵

پس (ای محمد!) بر اذیت و آزار کفار و ناملايمات روزگار) شکیبایی کن، چرا که وعده‌ی خدا (در امر کمک به پیغمبران خود و مؤمنان بدیشان، تخلف‌ناپذیر و) حق است. و آمرزش گناهانت را بخواه، و بامدادان و شامگاهان به سپاس و ستایش پروردگارت پرداز.

﴿ وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴾ آل عمران: ۱۸۶

و اگر (در برابر آزمایش مالی و جانی) بردباری کنید و (از آنچه باید پرهیز کرد) پرهیزید، (کارهای شایسته همین است و) این اموری است که باید بر انجام آنها عزم را جزم کرد و در اجرای آنها کوشید.

﴿ إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٠﴾

یوسف: ۹۰

بی‌گمان هرکس (خدا را پیش چشم دارد و از او بترسد و) تقوا پیشه کند و (در برابر گرفتاریها و مصیبتها) شکیبائی و استقامت ورزد (خداوند پاداش او را خواهد داد) چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضائع نمی‌گرداند.

در مورد صبر پیشه کردن هنگام بلا و مصیبت و استغفار و تقوا هنگام مرتکب شدن گناه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِحْرَصُ عَلَيَّ مَا يَنْفَعُكَ وَاسْتَعِنَ بِاللَّهِ وَلَا تَعْجِزْ وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ فَلَا تَقُلْ لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كَانَ كَذَا وَكَذَا وَلَكِنْ قُلْ قَدَرُ اللَّهِ وَمَا شَاءَ فَعَلَ فَإِنَّ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ.^۱

بر چیزی که مفید است حریص باش، و از خداوند یاری بطلب، و ناتوان و عاجز نشو، و اگر دچار بلا و مصیبتی شدی نگو: اگر چنین می کردم، چنین می شد، بلکه بگو: هر آنچه خدا خواسته همان خواهد شد، چون ای کاش گفتن، راه را برای شیطان می گشاید.

بنده‌ی عاقبت‌اندیش و دوربین هرگز با ادعای گذشتن قدر، عمل کردن را رها نمی کند، بلکه با قوت، اراده و تصمیم قاطع کارها را انجام می دهد، اوامر و دستورات خدا را می داند و به نفع و زیان و سود و ضرر مسایل می اندیشد، سپس همه‌ی توان و استعداد خود را در امتثال اوامر الهی و اتخاذ اسبابی که به گمانش مفید و مصلحت‌انگیز هستند، به کار می گیرد، اگر در نهایت به نتیجه نرسید و موفقیت به دست نیامورد، وقت و زمان خود را در حسرت و تأسف خوردن ضایع نمی گرداند، بلکه با اطمینان و اعتماد کامل می گوید: این تقدیر خدا بود و هر چه او تقدیر کند همان خواهد شد.

ایمان به قدر و احتجاج بدان کلید رهایی‌بخش انسان از مشکلات و گرفتاریهایی است که از قدرت و توان آدمی خارج است و بشر را به نابودی، خسران، بدبختی و تنگنا دچار می کند، هرگز مانع و حایلی برای تلاش کردن و نوآوری در آینده‌ی زندگی نیست.

۱- مسلم از ابی هریره ۴/۲۰۵۲. شماره ۲۶۶۴.

۲- مجموع فتاوی ابن تیمیه ۸/۷۶.

استدلال به حدیث آدم و موسی:

افرادی که بهره‌ای از علم نبرده‌اند و اطلاعات کافی ندارند، به حدیث صحیحی که اصحاب سنن و صحاح روایت کرده‌اند استدلال می‌کنند، ابوهریره روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود:

احْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عِنْدَ رَبِّهِمَا فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى قَالَ مُوسَى أَنْتَ آدَمُ الَّذِي خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ وَأَسَجَدَ لَكَ مَلَائِكَتُهُ وَأَسْكَنَكَ فِي جَنَّتِهِ ثُمَّ أَهْبَطْتَ النَّاسَ بِخَطِيئَتِكَ إِلَى الْأَرْضِ فَقَالَ آدَمُ أَنْتَ مُوسَى الَّذِي اصْطَفَاكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلَامِهِ وَأَعْطَاكَ الْأَلْوَاحَ فِيهَا تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ وَقَرَّبَكَ نَجِيًّا فَبِكُمْ وَجَدْتَ اللَّهَ كَتَبَ التَّوْرَةَ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَ قَالَ مُوسَى بِأَرْبَعِينَ عَامًا قَالَ آدَمُ فَهَلْ وَجَدْتَ فِيهَا: {وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى} قَالَ نَعَمْ قَالَ أَفَتَلُومُنِي عَلَى أَنْ عَمِلْتُ عَمَلًا كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيَّ أَنْ أَعْمَلَهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَنِي بِأَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى^۱.

موسی و آدم نزد پروردگار به بحث و مجادله پرداختند، ابتدا موسی استدلال کرد و گفت: خداوند تو را با دستان خودش آفرید، و در کالبد مادیت روح الهی دمید و فرشتگان برایت سجده بردند و همراه زنت در بهشت اسکان داده شدی، چرا با انجام گناهی مردم را به زمین پایین آوردی؟

آدم گفت: موسی خداوند با رسالت و سخن گفتن، تو را انتخاب نمود و لوح و کتاب هدایت را به تو ارزانی بخشید که تبیان هر چیزی است و مقرب بارگاه احدیت شدی، چه مدت قبل از آفریدن تو تورات نوشته شده است؟

موسی گفت: چهل سال. آدم گفت: آیا در تورات این آیه را پیدا نکرده‌ای که خداوند می‌فرماید: آدم از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد و گمراه شد؟ موسی گفت: بله.

آدم گفت: پس چرا مرا بر کاری ملامت می‌کنی که چهل سال قبل از آفریدنم مقدر شده بود؟

موسی شکست خورد و آدم پیروز شد.

۱- مسلم ۴/۲۰۴۳. شماره حدیث ۲۶۵۲. بخاری و ترمذی. نگاه به جامع الاصول ۱۰/۱۲۴.

در این حدیث و گفت و گوی آدم و موسی دلیل و حجتی برای محتجین به قدر بر گناه و معصیت‌ها وجود ندارد، چون آدم برای توجیه گنااهش به قضا و قدر استدلال نمی‌کند و موسی هم نمی‌خواهد پدرش را به خاطر گناهی ملامت کند که از آن توبه کرده و خداوند هم او را بخشیده است و هدایت را شامل حالش کرده و به پیامبری برگزیده، بلکه او را به خاطر مصیبت بیرون رفتن او و فرزندانش از بهشت ملامت می‌نماید.

آدم هم برای وقوع مصیبت بیرون رفتن از بهشت به قدر استناد می‌کند، نه به خاطر وقوع گناه، چون هنگام وقوع بلا و مصیبت به قدر استدلال می‌شود نه وقتی که گناهی از انسان سر می‌زند.^۱

عبد و بنده واقعی هنگام رسیدن بلا و مصیبت باید تسلیم قضا و قدر باشد، چون خداوند می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ البقرة: ۱۵۶

آن کسانی که هنگامی که بلایی بدانان می‌رسد، می‌گویند: ما از آن خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم.

ولی گناهکاران و مجرمان نمی‌توانند به قدر احتجاج کنند، بلکه باید دست دعا را بلند و آستین توبه را پهن کنند و از خداوند غفار پوزش بطلبند. خداوند می‌فرماید:

﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ﴾ غافر: ۵۵

پس (ای محمد!) بر اذیت و آزار کفار و ناملایمات روزگار) شکیبایی کن. خداوند در این آیات بندگانش را هنگام نزول بلا و مصیبت به صبر و شکیبایی و هنگام گناه و عصیان به استغفار و توبه راهنمایی می‌فرماید. خداوند در آیه ۳۹ سوره حجر ابلیس را به خاطر احتجاج به قدر ملامت می‌کند نه به خاطر اعتراف و اذعان به علم گذشته‌ی قدر،

۱- شرح طحاوی ص ۱۵. و برای جواب ابن تیمیه به کتاب «شفاء العلیل» ابن قیم مراجعه کنید. ص ۳۵.

﴿ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي ﴾ الحجر: ۳۹

گفت: پروردگارا! به سبب این که (به خاطر این انسان) مرا گمراه ساختی. ابن قیم در مورد حدیث آدم و موسی به گونه‌ای دیگر پاسخ می‌دهد، ایشان می‌فرمایند: احتجاج به قدر در مورد گناهان برخی مواقع مفید و خوب است و در مواقع دیگر زیان‌آور و غیر جایز است، اگر بعد از وقوع گناه و توبه کردن از آن صورت گیرد، خوب است، همانگونه که آدم چنین کرد، چون در این حالت از یک طرف انسان به معرفت و شناخت کامل در مورد خدا و اسماء و صفاتش اذعان و اقرار می‌کند و از طرف دیگر امر و نهی را رد نمی‌کند و شریعت خدا را باطل نمی‌سازد، بلکه نهایت کارش این است که بر اساس توحید خالص و برائت از هر قدرت و توانایی بر جهان خبری را نقل می‌کند.

امام در ادامه‌ی توضیح می‌فرماید: آدم خطاب به موسی فرمود: آیا مرا بر کاری ملامت می‌کنی که قبل از آفرینشم مقدر شده است؟! اگر کسی بعد از ارتکاب گناه و توبه و بخشش در بارگاه خدا مورد ملامت قرار گرفت، می‌تواند به قضا و قدر الهی احتجاج کند و کار و گناه را کأن لم یکن تلقی نماید و خطاب به ملامت کننده بگوید: چنین کاری قبل از آفریدنم مقدر شده بود، چون در این حالت نه قدر را رد می‌کند و نه حجت و دلیلی را باطل می‌سازد و خود را تبرئه نمی‌کند.

اما موقعی احتجاج به قدر جایز نیست و ضرر و زیان به بار می‌آورد، حالتی است که گناه رخ نداده و می‌خواهد حرامی را مرتکب شود و یا از زیر بار واجبی فرار کند و آنرا انجام ندهد، اگر کسی او را ملامت کند، برای انجام خواهش نفسانی خود به قدر استدلال می‌نماید، تا حقی را باطل سازد و گناهی را مرتکب شود، همانگونه که در قرآن بیان می‌شود، مشرکین برای توجیه شرک و بت پرستی خود به قضا و قدر احتجاج می‌کنند.^۱

حکم رضا به قضا؟

اگر گناه و معصیت بنا به قضاء و قدر الهی از فرد مجرم و گناه کار سر می‌زند، چرا باید بدان راضی نباشیم و با آن به جنگ و ستیز پردازیم؟
پاسخ: نه در قرآن کلام حیات بخش الهی و نه در سنت مطهر حضرت ﷺ هیچ نص و عبارتی یافت نمی‌شود، که بندگان را به رضا به هر قضایی، خوب و بد، فرمانبرداری و نافرمانی دستور دهد، بلکه لازم است انسان مؤمن به دستورات الهی راضی و خشنود باشد، برای هیچ آدمی روا نیست که نسبت به یکی از دستورات و اوامر الهی ناراحت و نگران باشد و از آن به خشم بیاید، خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا

يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾ النساء: ٦٥

اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.

برای هر عبد و بنده‌ای لازم است که به تقدیرات الهی از جمله بلا و مصیبت‌هایی که نتیجه و ثمره‌ی گناه نیستند، راضی و خشنود باشد، مثلاً اگر با فقر و تنگدستی، بیماری و ذلت و یا اذیت و آزار مردم مورد آزمایش و امتحان قرار گرفت، صبر و شکیبایی پیشه کند. بنابر این رضایت در برابر این حوادث مشروع است، اما در مورد واجب و یا سنت بودن این موضع‌گیری، از بزرگان دین دو دیدگاه نقل شده است، بنا به دیدگاه مرجع و اصح سنت است، نه واجب.^۱

۶- توان انسان و تکلیف ما لا یتطاق

افرادی که این مذهب را برگزیده‌اند گمان می‌کنند که فاعل و انجام دهنده‌ی گناه و معاصی جز انجام دادنش نمی‌تواند کاری دیگر انجام دهد، به عبارت دیگر: انجام ندادن گناه مقدر شده از توان گناهکار خارج است و تکلیف کردن خلاف

تقدیر، مقوله‌ی تکلیف ما لا یطاق است، و در شریعت رحمت اسلام چنین تکلیفی نفی شده و رسمیت و اعتباری ندارد، خداوند می‌فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ البقرة: ۲۸۶

خداوند به هیچ کس جز به اندازه‌ی توانایش تکلیف نمی‌کند.

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَاءً أَتَنَهَا﴾ الطلاق: ۷

خداوند هیچ کسی را جز بدان اندازه که بدو داده است مکلف نمی‌سازد.

یا به آیه‌هایی مانند آیه ۱۰۱ سوره کهف و ۲۰ هود و ۹ یس استدلال می‌کنند:

﴿الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا﴾ (۱۰۱)

الکهف: ۱۰۱

کافرانی که چشمانشان از (دیدن) آیات (خواندنی و دیدنی) من در پرده بوده و توان شنیدن (فرمان یزدان) را نداشته‌اند.

﴿يُضَعِفُ لَهُمْ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ﴾ (۲۰)

هود: ۲۰

عذابشان چندین برابر می‌گردد (و پیوسته افزونتر و افزونتر می‌شود. چرا که در دنیا) آنان نمی‌توانستند (نشانه‌های خداشناسی پخش در آفاق و انفس را) ببینند.

﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا

يُبْصِرُونَ﴾ (۱) یس: ۹

ما در پیش روی آنان سدّی، و در پشت سر ایشان سدّی قرار داده‌ایم و بدین وسیله جلو چشمان ایشان را گرفته‌ایم و دیگر نمی‌بینند.

می‌گویند: این آیات مبارکه تصریح می‌کنند که آن‌ها توان و قدرت انجام اعمال را نداشتند، پس مکلف کردن ناتوان تکلیف ما لایطاق است.

پاسخ: این گروه آیات قرآن را به جان هم می‌اندازند و گمان می‌کنند که این آیات با برخی از آیات دیگر قرآن تناقض دارند، اما درست نیست، چون استطاعت و توانی که در آیات نفی شده است و آن‌ها بدان استناد می‌کنند، استطاعت و توانی نیست که در انجام اوامر و دوری از نواهی به شرط گرفته شده باشد و انجام

دستورات و نواهی در شریعت خدا به این استطاعت مشروط نشده، اگر چنین استطاعتی موجود نباشد دستور و نهی وجود ندارد و وعده و وعیدی صورت نمی‌گیرد و مدح و ذمی از طرف خداوند برای بندگان ثابت نمی‌شود و ثواب و عقابی در روز رستاخیز عاید بندگان نمی‌گردد، ولی روشن است که بندگان در این موارد، مخاطب اوامر و نواهی خداوند امر قرار گرفته‌اند و تهدید و نوید در مورد آن‌ها نازل شده است. بنابر این استطاعتی که در آیات مذکور نفی شده، همان توان و استطاعت مشروط برای امر و نهی نیست.^۱

استطاعت نفی شده در آیاتی که مورد استدلال آن‌ها قرار گرفته، به خاطر محال بودن و ناتوانی بر انجام اعمال نیست، بلکه علت اساسی آن، پشت نمودن از آن اعمال و روکردن و مشغول شدن به ضد و مخالف آن‌هاست، مثلاً خداوند کافر را در حال کفر به ایمان مکلف می‌کند، چون ایمان آوردن برای او ممکن است و از انجامش هم ناتوان و عاجز نیست، ولی به خاطر مشغول شدن به کفری که ناقض ایمان است، نمی‌تواند به خطاب خدا جواب دهد، به مثابه‌ی فردی است که به خاطر علم‌اندوزی نمی‌تواند دنیاداری کند و معیشت خود را به دست آورد.^۲ اما استطاعتی که مناط تکلیف است، در آیات ذیل ذکر شده‌اند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ آل عمران: ۹۷

و حج این خانه واجب الهی است بر کسانی که توانائی (مالی و بدنی) برای رفتن بدانجا را دارند.

﴿فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّ فَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ

فِإِطْعَامَ سِتِّينَ مَسْكِينًا﴾ مجادلة: ۴

۱- مجموع فتاوی ۲۹۱/۸.

۲- مجموع فتاوی ابن تیمیّه ۲۹۶/۸.

اگر هم کسی بنده‌ای را نیابد و توانایی آزاد کردن او را نداشته باشد، باید دو ماه پیایی و بدون فاصله روزه بگیرد، پیش از آنکه شوهر و همسر با همدیگر نزدیکی و آمیزش کنند. اگر هم نتوانست، باید شصت نفر فقیر را خوراک دهد.

یا حدیث صحیح پیامبر ﷺ که می‌فرماید:

صَلِّ قَائِمًا فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى حَنْبٍ.

ایستاده نماز بخوان، اگر نتوانستید نشسته و اگر باز هم نتوانستید خوابیده نماز را به جای بیاور.

روشن است که خداوند ﷻ خارج از توانایی، کسی را مکلف به انجام کاری نمی‌کند، مثلاً انسان زمین‌گیر را به قیام در نماز مکلف نمی‌سازد، بیمار را به روزه گرفتن دستور نمی‌دهد، جنگ و قتال را از انسان کور نمی‌خواهد، چون چنین دستوراتی از توان آن‌ها بیرون است.

بزرگان و فرزندان دین اتفاق دارند که اگر بنده‌ای از به جا آوردن برخی از واجبات ناتوان شد، حکم واجب نسبت به او ساقط می‌گردد، مثلاً اگر کسی پا نداشت، شستن پا ساقط می‌شود و اگر کسی توان غسل جنابت یا قیام و رکوع در نماز را نداشت، احکام غسل و قیام و رکوع نسبت به آن فرد در حکم سقوط هستند، با این توضیحات روشن می‌شود که بنا به اتفاق فرزندان دین، استطاعت مذکور در آیات مورد استدلال آن‌ها استطاعتی نیست که مدار تکلیف به دستورات و نواهی شریعت باشد، استطاعت شرعی که در شریعت اساس تکلیف است - آیاتی را از قرآن برای تأیید و اثباتش بیان کردیم - همان استطاعتی است که خداوند خارج از آن کسی را به انجام یا ترک عملی ملزم نمی‌فرماید.^۱

۷- ایجاد تساوی میان مخالفین

این مذهب موجب شده که پیروانش را به تساوی میان خوب و بد، نیکوکاران و بزهکاران، اهل بهشت و جهنم وادر کند، و قایل به آن باشند، در حالی که خداوند

دانا، آگاه و حکیم میان آنها تفاوت گذاشته است، و آنها را در یک مقام و جایگاه قرار نمی‌دهد، می‌فرماید:

﴿ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ

الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ۚ ﴾ ص: ۲۷ - ۲۸

آیا (با حکمت و عدالت ما سازگار است) کسانی را که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، همچون تباهکاران (و فساد پیشگان در زمین) بشمار آوریم؟ و یا این که پرهیزگاران با بزهکاران برابر داریم؟

﴿ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمُ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۚ ﴾ الجاثية: ۲۱

آیا کسانی که مرتکب گناهان و بدیها می‌شوند، گمان می‌برند که ما آنان را همچون کسانی بشمار می‌آوریم که ایمان می‌آورند و کارهای پسندیده و خوب انجام می‌دهند، و حیات و ممات و دنیا و آخرتشان یکسان می‌باشد؟ (اگر چنین بیندیشند) چه بد قضاوت و داوری می‌کنند!!

﴿ أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ۚ ﴾ ﴿ ۳۵ ﴾ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿ ۳۶ ﴾ القلم: ۳۵ - ۳۶

آیا فرمانبرداران را همچون گناهکاران یکسان می‌شماریم؟! شما را چه می‌شود؟! چگونه داوری می‌کنید؟!

مبحث سوم: دیدگاه اهل سنت در مورد قدر

در سطور گذشته دیدگاه گروه‌های گمراه و منحرف را در مقوله‌ی قدر کاملاً توضیح دادیم، می‌خواهم در این فرصت مذهب و نظر اهل سنت و جماعت را به نظر خوانندگان عزیز برسانم، هر چند بزرگان بیشماری این مذهب را تدوین کرده‌اند، ولی من تنها نقطه نظر سه نفر از رادمردان این میدان را بحث می‌کنم.

۱- ابن تیمیه

شیخ الاسلام ابن تیمیه - خداوند او را رحمت کند و پاداش فراوانی بدو ارزانی بخشد - می‌فرماید: مذهب اهل سنت و جماعت در مورد قدر بنا به آیات حیات بخش الهی و سنت مطهر حضرت رسول ﷺ پایه ریزی شده است، پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند بر این مذهب و دیدگاه بودند که خداوند منان آفریننده و مالک هر چیزی است، که شامل ذات و صفات همه‌ی موجودات و کردار و افعال انسان‌ها و حیوانات که قائم به ذات موجودات هستند، می‌باشد.

و همچنین اعتقاد دارند که هر چه خدا بخواهد همان می‌شود و هر چه ایشان اراده نکند صورت نخواهد گرفت، بنابر این چیزی بدون اراده و مشیت خداوند به عرصه وجود پا نمی‌گذارد و چیزی در برابر اراده و قدرت ایشان قد علم نمی‌کند، بلکه خداوند بر هر چیزی که اراده کند، قادر و توانا است.

و همچنین ایمان دارند که خداوند، عالم و آگاه به گذشته، حال و آینده است، حتی چیزهایی که پا به عرصه‌ی هستی نمی‌گذارند از علم و دانش ایشان بیرون نیستند. متوجه می‌شویم که کردار بندگان و موجودات دیگر هم داخل میدان علم الهی می‌شوند، خداوند قبل از آفرینش، مقادیر همه‌ی مخلوقات همچون اجل، رزق و کردار را تعیین فرموده و در لوح‌المحفوظ آن را ثبت و ضبط کرده است، همچنین بیان فرموده که مسیر نهایی آن‌ها به سوی بهشت است یا جهنم، سعادت مند هستند یا گمراه و بدبخت.

آن‌ها ایمان داشتند که خداوند، خالق و آفریننده‌ی هر چیزی است و بر هر موجودی چیره و توانا است، هر مخلوقی با اراده‌ی خدا آفریده شده و خداوند قبل از آفرینش به همه‌ی آن‌ها علم و آگاهی داشته و حرکات و سکنت‌شان را مقدر کرده و در لوح‌المحفوظ به ثبت و ضبط رسانده است.^۱

پیشگامان امت و بزرگان‌شان اتفاق دارند که بندگان مکلف‌اند دستور و اوامر الهی را به جای آورند و از منهیات و محرّمات دوری گزینند، همچنین اجماع دارند

که ایمان آوردن به نوید و وعیدهایی که قرآن و سنت ناطق بدانها هستند، واجب و لازم است.

اتفاق دارند که هیچ انسانی در ترک واجب و ارتکاب محرمات دلیل و حجتی ندارد، چون خداوند دارای دلیل روشن و رسایی بر بندگان است.^۱

۲- امام ابی بکر محمد حسین آجری

امام می‌فرماید: ما در مورد قضا و قدر می‌گوییم: خداوند بهشت و جهنم و مستحقینش را آفریده و سوگند یاد فرموده که دوزخ را مملو از جنیان و انسانها خواهد کرد.

سپس آدم ابوالبشر را به عرصه‌ی گیتی آورد و همه‌ی فرزنداناش را که قرار است پا به عرصه‌ی هستی نهند، از پشتش بیرون آورد و آنها را به دو گروه، بهشتی و جهنمی تقسیم نمود.

همچنین ابلیس را آفرید و بدو دستور داد تا آدم را سجده کند، خداوند می‌دانست که ابلیس سجده نمی‌برد و تمام بدبختی و شقاوت ابلیس نفرین شده در علم خداوند دانا گذشته بود، علم خداوند به مسیر نهایی ابلیس با حکمت و عدالتش منافاتی ندارد، چون حکیم منان هرچه اراده کند همان خواهد بود و تقدیرات و اراده‌های خداوند بر اساس عدالت و رحمت هستند.

بعد از آفریدن ابلیس، آدم و حوا را برای زمین از نیستی به هستی آورد، آنها را در بهشت برین اسکان داد، سپس بدانها دستور فرمود که از نعمات بهشت، خوش و آسوده بخورید و لیکن نزدیک درخت ممنوعه نشوید و از آن استفاده نمایند، در قدر گذشته خداوند مقدر شده بود که آدم با خوردن میوه‌ی ممنوعه، خداوند امر را نافرمانی خواهد کرد، خداوند در ظاهر بدانها دستور می‌داد ولی در باطن می‌دانست که دستور را امتثال نمی‌کنند. خوردن درخت ممنوعه مقدر شده بود، آنها هم چاره‌ای جز خوردن میوه نداشتند، تا در نهایت نافرمانی کنند و در

نتیجه‌ی گناه با بهشت برین وداع گویند، چون برای زندگی کردن در زمین آفریده شده‌اند، همه‌ی این جریان و حوادث در علم خدا گذشته بود. البته در جهان واقع چیزی خلاف علم خدا رخ نمی‌دهد، هرچه به وقوع می‌پیوندد، مقدر گشته و علم خداوند قبل از رخ دادن حوادث و جاری شدن قضاء بر هر موجودی احاطه کرده است.

﴿ لَا يَسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ ﴾ (۲۳) ﴿ الأنبياء: ۲۳ ﴾

خداوند در برابر کارهایی که می‌کند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد (و بازپرسی نمی‌شود، و کسی حق خُرده‌گیری ندارد) ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند.

آفریدن مخلوقات همان‌گونه صورت گرفته که خودش برای هر کسی خواسته، قبل از آمدن به دنیا برخی را سعادت‌مند و گروهی را بدبخت خلق فرموده است، در حالی که در شکم مادر به سر می‌بردند، روزی و روزی و کردارشان مقدر گشته و به ثبت رسیده، بعد از فراهم شدن این مقدمات به صحنه‌ی هستی پا می‌گذارند و برای تقدیر شده‌ها، خوب باشند یا بد، به تلاش و تکاپو می‌پردازند.

سپس پیامبران را گسیل داشت و وحی حیات‌بخش را برای آن‌ها نازل فرمود، پیامبران دستور ابلاغ به مردم را از حی منان دریافت نمودند و آن‌ها هم جهت امتثال دستور، پیام را ابلاغ کردند و مردم را نصیحت فرمودند، در نهایت کار انبیاء کسی که در تقدیر الهی مؤمن باشد، ایمان می‌آورد و کسی که قلم قضا بر کفرش به حرکت در آمده باشد، ایمان نمی‌آورد و مسیر گمراهی را می‌پیماید، خداوند می‌فرماید:

﴿ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَنَكُمْ كَافِرٌ وَبَيْنَكُمْ مَوْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴾ (۲) ﴿ النّبا: ۲ ﴾

النّبا: ۲

او کسی است که شما را آفریده است (و به شما آزادی و اختیار داده است). گروهی از شما کافر و گروهی از شما مؤمن می‌گردید. خدا می‌بیند هرچه را که می‌کنید.

هر کسی را که دوست داشته باشد، سینه‌اش را برای ایمان گشاد می‌کند و اگر بر کسی خشم بگیرد، بر قلبش مهر می‌کوبد و گوش و چشمش را معطل می‌سازد و هرگز به هدایت راهنمایی نمی‌شود، خداوند می‌فرماید:

﴿ لَا يَسْتَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْتَلُونَ ﴾ (۲۳) ﴿الأنبياء: ۲۳﴾

خداوند در برابر کارهایی که می‌کند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد (و بازپرسی نمی‌شود، و کسی حق خُرده‌گیری ندارد) ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند.

خداوند همه‌ی موجودات را آفریده و در آفرینش با اراده و میل خود تصرف می‌نماید، به کسی ظلم نمی‌کند، اصلاً نسبت دادن ظلم به ساحت مقدس بارگاه الهی با عظمت و شوکت خداوند سازگار نیست، ظلم تنها به کسی نسبت داده می‌شود که در ملک دیگران تصرف کند، اما آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین و آنچه در میان آن دو و آنچه در زیر خاک (از دفاین و معادن) می‌باشد، از آن خداوند است، یادش ارجمند و اسمائش پاک و مقدس باد، فرمانبرداری بندگان را دوست دارد و بدان دستور داده، فرمانبرداران با توفیق الهی به اطاعت و پیروی می‌پردازند، از گناه و نافرانی نهی می‌کند و در حالی که آنرا دوست ندارد و بدان فرمان نداده، اراده کرده است، خداوند از آن فراتر و دورتر است که به زشتیها و پلشتیها امر کند و یا در مملکت و فرمانروایی ایشان چیزی خلاف میل و اراده‌ی خودش صورت گیرد، یا قبل از آفرینش چیزی از علم و دانشش مجهول و نامعلوم شود، قبل از آفرینش و بعد از خلقت و پیش از جاری شدن قضاء و قدر، به کردار بندگان آگاه است.

قلم به دستور حی منان در لوح‌المحفوظ برای نوشتن همه‌ی رخدادها از نیکی و بدی به حرکت درآمد و جاری شد، بندگان که بنا به دستور خدا حرکت می‌کنند و اوامر را امتثال می‌نمایند، مورد مدح و تمجید قرار می‌گیرند، خداوند واجبات را بیان می‌کند و پاداش بزرگی در مقابل آن‌ها به بندگان ارزانی می‌فرماید، اگر توفیق و یاری الهی در کار نمی‌بود، کسی نمی‌توانست کاری انجام دهد و پاداشی بگیرد، خداوند می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ (الحديد: ۲۱)

این، عطاء خدا است، و به هر کس که بخواهد آن را می‌دهد، و خدا دارای عطاء بزرگ و فراوان است.

گناهکاران را به خاطر کردار بد ملامت می‌کند و آنها را به سزای خطرناک اعمال تهدید می‌فرماید، همه‌ی این‌ها بنا به قدر جاری الهی در علم ازل صورت می‌گیرد، هرکه را بخواهد گمراه می‌نماید و هرکه را بخواهد هدایت عطاء می‌فرماید.

امام محمد بن حسین در ادامه می‌فرماید: مذهب ما در مورد قدر این است.^۱

۳- امام طحاوی

امام طحاوی در مورد قدر می‌فرماید: خداوند بنا به علمش مخلوقات را آفرید، قدرها را مقدر فرمود و اجل‌ها را تعیین کرد، قبل از آفرینش چیزی از او مخفی و ناپدید نشد و قبل از عمل، به کردار همه‌ی مخلوقات دانا و آگاه بود، بندگان را به فرمانبرداری دستور داد و از منهیات و محرمات نهی فرمود.

هر چیزی بر اساس تقدیر و اراده‌ی ایشان ساری و جاری است، اراده و مشیت خداوند محقق می‌باشد و بندگان بدون اراده و مشیت الهی، اراده و مشیتی ندارند، هرچه اراده کند صورت می‌گیرد و چیزی که اراده نشود به عرصه‌ی هستی نخواهد آمد.

هر که را دوست داشته باشد هدایت می‌دهد و بنا به فضل و بخشش برخی را مجازات و گروه دیگر را عفو می‌کند، هرکه را دوست داشته باشد، گمراه می‌سازد و بنا به عدلش هر که را بخواهد، درمانده و ذلیل می‌کند و مورد آزمایش قرار می‌دهد. بنابر این همه‌ی بندگان میان بخشش و عدالت الهی و براساس مشیتش در حال تغییر، تبدیل و تحرک به سر می‌برند و زندگی دنیا را سپری می‌کنند.

۱- الشریعة امام آجری ص ۱۵۰-۱۵۲.

خداوند از اینکه موجودی را به عنوان شریک خود و یا ضد و مخالف قرار دهد، فراتر و بلندمرتبه‌تر است، قضا و قدر الهی برو و برگشت ندارد، کسی نمی‌تواند قضا الهی را برگرداند و فرمانش هیچ‌گونه رادع و مانعی ندارد، کسی نمی‌تواند بر حکم خدا چیره شود.

به همهی این مفاهیم ایمان داریم و باورمان بر این است که همه از طرف خداوند منان بر پیامبر رحمت ﷺ نازل شده‌اند.^۱

خداوند در ازل تعداد و اندازه‌ی بهشتیان و جهنمیان را می‌دانست، بنا بدان علم قطعی، همان مقدار وارد این دو منزل می‌شوند، نه کسی کم می‌گردد و نه کسی زیاد می‌شود.

همچنین همهی کردار بندگان در علم خداوند گذشته و هرکسی برای چیزی که آفریده شده، آماده و مهیا گشته است، نتیجه‌ی کار بندگان به نهایی‌ترین اعمال و کردارشان بستگی دارد یعنی بهشتی و جهنمی بودن به پایان زندگی مربوط است نه به اعمال اوایل زندگی، کسی سعادت‌مند و خوشبخت است که در قضا و قدر الهی خوشبخت و سعید بوده و کسی بدبخت و گمراه است که در قضا و قدر به عنوان گمراه و بدبخت قلمداد شده باشد.

قدر در مخلوقات سرّی است از اسرار الهی، فرشته‌ی مقرب و نبی مرسل از آن مطلع و آگاه نیستند، تفکر و تفحص فراوان در آن وسیله‌ی نابودی و هلاکت، نردبان محرومیت و مقام و درجه‌ای است از طغیان و تجاوزگری، پس از تفکر و تدبیر و وسوسه‌کردن در مورد قدر کاملاً پرهیزید، چون خداوند علم قدر را از انسان‌ها پنهان نموده و آهنگ و قصدکردنش را حرام و ناروا قرار داده است، قرآن می‌فرماید:

﴿ لَا يَسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ ﴾ (۲۳) الأنبياء: ۲۳

خداوند در برابر کارهایی که می‌کند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد (و بازپرسی نمی‌شود، و کسی حق خُرده‌گیری ندارد) ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند.

اگر کسی بگوید: چرا خداوند چنین کرده است؟ با این اعتراض و پرسش، در حقیقت حکم خدا را رد نموده است و هرکس حکم خدا را رد کند، بهره‌ای از ایمان نمی‌برد و در لیست کافرین صفا‌آرایی می‌کند، هرچند به ظاهر در صف مسلمین سیاهی لشکر باشد.

بیانات گذشته، چکیده‌ای است از علم و دانشی که اولیاء روشن‌دل و پاک سیرت، نیازمند و محتاج بدان هستند، پی بردن و درک نمودنش مرحله‌ای است از مراحل رسوخ در علم و مقامی است از مقامات ثابت‌قدمان در علم و دانش، چون علم دو قسم دارد: علمی در مورد جهان مادی و ظاهر و علم دیگر در مورد جهان پنهان و معنوی، انکار علم اول و ادعای علم دوم، هر دو کفر و بی‌ایمانی هستند، ایمان تنها با پذیرفتن علم اول و ترک و رهاکردن دانش دوم کامل و ثابت می‌شود.

به لوح و قلم و تمام تقدیرهای مقدرشده در آن‌ها ایمان داریم، اگر همه‌ی مخلوقات، از انسان‌ها گرفته تا حیوانات، نگذارند که علم گذشته‌ی خداوند، در موردی عملی شود و اجرا گردد، کار و تلاششان به مثابه‌ی آب در هاون کوبیدن است و بر تصمیم خود قادر و توانا نخواهند بود و اگر همه‌ی موجودات جمع شوند تا چیزی که در علم خدا نوشته نشده به تو برسانند، نمی‌توانند، چون قلم‌ها از نوشتن باز ایستاده‌اند و نامه‌ها خشک شده‌اند، چیزی که برای بنده مقدر نشده است، مطمئناً به او نمی‌رسد و آنچه مقدر شده است، ممکن نیست که از او بگذرد.

لازم است که بندگان بدانند علم خداوند بر هر مخلوقی پیشی گرفته است، بر اساس علم محیطش همه‌ی اندازه‌ها را به صورت محکم و قطعی تقدیر فرموده، نقصی و عیبی در آن طرح و نقشه وجود ندارد و کسی هم نمی‌تواند مانع و حایلی به وجود بیاورد، یا در آن تغییر و تبدیلی ایجاد کند، یا نقشه و برنامه را از میان ببرد، در آفرینش آسمان و زمین نه چیزی از آن نقشه کاسته می‌شود و نه چیزی فزونی می‌یابد.

این مفاهیم و مطالب پیمان ایمان، اصول معرفت و اعتراف به توحید ربوبیت و الوهیت به شمار می‌آید، همانگونه که خداوند منان در قرآن می‌فرماید:

﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ نَقْدِيرًا﴾ الفرقان: ۲

و همه چیز را آفریده است و آن را دقیقاً اندازه‌گیری و کاملاً برآورد کرده است.

﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا﴾ الأحزاب: ۳۸

و فرمان خدا همواره روی حساب و برنامه دقیقی است و باید به مرحله اجرا درآید.

وای به حال کسی که در مورد قدر با خداوند به چنگ، جدال و دشمنی می‌پردازد، یا با قلب و فکر بیمار وارد میدان تحقیق و تفحص می‌شود، چون با وهم و گمان به میدان تفکر و تدبیر در اسرار الهی و غیب مکتوم پا نهاده است و در نهایت چیزی جز دروغ، افتراء و گناه به بار نمی‌آورد.^۱

فصل ششم

علل گمراهی و انحراف در قدر

علت اساسی انحراف و گمراهی تمام گروه‌ها در قدر از نافیان قدرگرفته تا مجبرین تنها در این مشکل خلاصه می‌شود که تنها یک طرف قضیه را می‌بینند و از طرف دیگر غافل می‌شوند، یا به عبارت دیگر قدر را از یک زاویه بررسی می‌نمایند، نمونه‌ی چنین اشخاص و تفکری به مثابه انسان واحدالعینی می‌ماند که یک طرف را می‌بیند که در مقابل چشمش قرار می‌گیرد و طرف دیگر را کأن لم یکن تلقی می‌نماید، مثلاً منکرین قدر می‌گویند: خداوند کفر، گناه و نافرمانی را اراده نمی‌کند و بدان راضی و خوشنود هم نیست، پس چگونه قایل به آفرینش همه‌ی کردار بندگان باشیم در حالی که کفر، گناه و معاصی در میان آن‌ها به چشم می‌خورد.

از طرف دیگر جبریه ایمان دارند که خداوند، خالق و آفریننده‌ی هر مخلوقی است، ولی گمان می‌کنند که خالق آفریننده به همه‌ی آفریده‌های خود راضی و خوشنود است و آن‌ها را دوست دارد.

اما اهل سنت و جماعت هر دو طرف قضیه را بدون کم و کاست ملاحظه می‌نمایند، به حقایق هر دو طرف نفات و جبریه ایمان دارند، ولی باطل و گمراهی‌هایی را که بدان تمسک بسته‌اند، رد می‌کنند.

اهل سنت و جماعت ایمان دارند که خداوند هر چند معاصی و گناه را در نقشه و طرح قدر، اراده فرموده، ولی بدان راضی نیست و آنرا دوست ندارد و هرگز بدان دستور نمی‌دهد و امر نمی‌کند، بلکه از آن ناراضی است و مردم را از گرویدن به آن نهی می‌فرماید و عذاب سخت و دردناکی را به مرتکبینش نوید می‌دهد.

همه‌ی بزرگان سلف از اهل سنت اعتقاد دارند که خداوند هر چه را اراده کند، رخ خواهد داد، و هر چیزی از کانال اراده‌ی مطلق خداوند نگذرد، به عرصه‌ی گیتی نخواهد آمد، بنابر این فقهاء اتفاق دارند که اگر انسانی هنگام سوگند خوردن، بگوید: اگر خدا خواست، چنین کاری را انجام خواهم داد، با صورت نگرفتن و

انجام ندادن کار، سوگندش باطل نمی‌شود، هر چند سوگند در مورد امر مباح یا واجبی هم باشد.

ولی اگر هنگام قسم خوردن قید « اگر خدا دوست داشت » را بر زبان بیاورد، سوگند شکسته می‌شود.

انواع اراده

محققین اهل سنت و جماعت قایل به دو اراده‌ی: کونی و تشریعی هستند، یعنی خداوند در آفرینش بنا به اراده‌ی کونی و در قانون‌گذاری براساس اراده‌ی تشریعی عمل می‌فرماید.

در مورد اراده‌ی شرعی دو مقوله‌ی محبت و رضایت مطرح است، ولی در مورد اراده‌ی کونی پای مقوله‌ی مشیت فراگیر برای همه‌ی مخلوقات به میان می‌آید. خداوند در مورد اراده‌ی شرعی می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ البقرة: ۱۸۵

خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست،

﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِّنْ حَرَجٍ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ

وَلِيَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ المائدة: ۶

خداوند نمی‌خواهد شما را به تنگ آورد و به مشقت اندازد، و بلکه می‌خواهد

شما را (از حیث ظاهر و باطن) پاکیزه دارد و (با بیان احکام اسلامی) نعمت خود را بر شما تمام نماید، شاید که شکر (انعام و الطاف) او را (با دوام بر طاعت و عبادت) به جای آورید.

﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ

عَلَيْكُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (۳۶) وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ

يَتَّبِعُونَ الشُّهُوتَ أَنْ يَمِيلُوا مِيلًا عَظِيمًا ۗ (۲۷) يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ

الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ (۲۸) النساء: ۲۶ - ۲۸

خداوند می‌خواهد (قوانین دین و مصالح امور را) برایتان روشن کند و شما را به راه کسانی (از پیغمبران و صالحان) رهنمود کند که پیش از شما بوده‌اند، و توبه (لغزشها و بزهکاریهای پیشین) شما را بپذیرد، و خداوند آگاه (از احوال بندگان) است و قوانینی را برایتان وضع می‌نماید که مصلحت و منفعت شما را در بر دارد) و حکیم است (و برابر حکمت، احکام شریعت را صادر می‌نماید). خداوند می‌خواهد توبه شما را بپذیرد (و به سوی طاعت و عبادت برگردید و از لوث گناهان پاک و پاکیزه گردید) و کسانی که به دنبال شهوات راه می‌افتند، می‌خواهند که (از حق دور شوید و به سوی باطل بگرایید و از راه راست) خیلی منحرف گردید (تا همچون ایشان شوید). خداوند می‌خواهد (با وضع احکام سهل و ساده) کار را بر شما آسان کند (چرا که او می‌داند که انسان در برابر غرایز و امیال خود ناتوان است) و انسان ضعیف آفریده شده است (و در امر گرایش به زنان تاب مقاومت ندارد).

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

﴿۳۳﴾ الأحزاب: ۳۳

خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

این نوع اراده تا اراده‌ی دوم صورت نگیرد و وقوعش لازم و ضروری نیست، یعنی وقتی اراده‌ی تشریحی به وقوع می‌پیوندد و اثر می‌دهد که اراده‌ی کونی هم موجود باشد، پس بنا براین، اراده‌ی تشریحی دال بر عدم رضایت خداوند به گناه، معصیت، گمراهی و کفر می‌باشد، هرگز بدان دستور و فرمان نمی‌دهد و آنرا دوست ندارد، هر چند بنا به اراده‌ی کونی ایجاد شده و به عرصه‌ی هستی پا نهاده است.

ولی امور دینی یا به تعبیر دیگر اراده تشریعی را دوست دارد و بدان راضی و خوشنود است و سالکان آن مسیر و منهج را ماندگار می‌دارد، در قیامت با پاداش بهشت و در دنیا با نصرت و پیروزی یاور آنها است.^۱

خداوند در مورد اراده‌ی کونی که اراده‌ی شامل و فراگیر قدر است و بزرگان در مورد آن می‌گویند: هر چه خدا بخواهد همان صورت خواهد گرفت و هر چه اراده نکند به عرصه‌ی وجود خواهد آمد، می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ

صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا﴾ الأنعام: ۱۲۵

آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را (با پرتو نور ایمان باز و) گشاده برای (پذیرش) اسلام می‌سازد، و آن کس را که خدا بخواهد گمراه و سرگشته کند، سینه‌اش را به گونه‌ای تنگ می‌سازد که گوئی به سوی آسمان صعود می‌کند.

﴿وَلَا يَفْعَلُكَ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ﴾

هود: ۳۴

هرگاه خدا بخواهد شما را (به خاطر فساد درون و گناهان فراوان) گمراه و هلاک کند، هرچند که بخواهم شما را اندرز دهم، اندرز من سودی به شما نمی‌رساند.

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلْتُمْ وَلَكِنْ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ البقرة: ۲۵۳

و اگر خدا می‌خواست با هم نمی‌جنگیدند و به ستیز نمی‌خاستند، ولی خداوند آنچه را می‌خواهد (از روی حکمتی که خود می‌داند) انجام می‌دهد.

﴿وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرِنَا أَقَلَّ

مِنْكَ مَا لَأَوْلَدَا﴾ الكهف: ۳۹

کاش! وقتی که وارد باغ می‌شدی (و این همه نعمت و مرحمت، و آثار قدرت و عظمت را می‌دید) می‌گفتی: ماشاءالله! (این نعمت از فضل و لطف خدا است، و آنچه خدا بخواهد شدنی است!) هیچ قوت و قدرتی جز از ناحیه خدا نیست (و اگر مدد و توفیق او نباشد، توانائی عبادت و پرستش را نخواهیم داشت. ای رفیق ناسپاس) اگر می‌بینی که از نظر اموال و اولاد از تو کمترم، (اما...).

موجودی در جهان هستی یافت نمی‌شود که خارج از این دایره‌ی وسیع اراده‌ی الهی باشد، هر حادثه‌ای که در این جهان رخ می‌دهد در آن دایره‌ی وسیع و عظیم قرار می‌گیرد و بر اساس اراده و مشیت خداوند صورت خواهد گرفت. مؤمن و کافر، خوب و بد، دوزخی و بهشتی، دشمن و دوست خدا، فرمانبردارن- آنهایی که خداوند را دوست دارند و ایشان هم آن‌ها را دوست می‌دارد و فرشتگان همراه خداوند بر آن‌ها درود و مغفرت می‌فرستند- و نافرمانان- افرادی که اهل گناه و معصیت هستند و خداوند آن‌ها را دوست ندارد و مورد نفرین خدا و نفرین کنندگان قرار می‌گیرند- در این اراده مشترک هستند و از این قاعده‌ی عام مستثنی نمی‌شوند.^۱

این اراده، شامل همه‌ی افعال و کردارهای انسان می‌شود، خوب باشد یا بد، طاعت باشد یا نافرمانی با هم تفاوتی ندارند.^۲

اقسام مخلوقات بنا بر ارادات

مخلوقات بر اساس دو اراده کونی و تشریحی شامل چهار نوع می‌باشند:
نوع اول: هر دو اراده خداوند بدان‌ها تعلق می‌گیرد، عبادات و اعمال صالحه از این نوع هستند، چون از لحاظ اراده‌ی تشریحی آن‌ها را اراده فرموده و بندگان را مکلف نموده و بدان‌ها راضی و خوشنود است و از لحاظ اراده‌ی کونی هم اراده

۱- شرح طحاویة ص ۱۱۶ و مجموع فتاوی ابن تیمیة ۱۹۸/۸.

۲- مجموع فتاوی ۱۹۸/۸.

شده‌اند، چون اگر انجام اعمال صالح اراده نمی‌شود، هیچ بنده‌ای نمی‌توانست آن‌ها را انجام دهد.

نوع دوم: تنها اراده‌ی تشریحی بدان‌ها تعلق می‌گیرد، دستورات و نواهی خداوند به کافران و نافرمان‌ها از این نوع اراده هستند، چون دستور دادن خداوند نشانه و علامت رضایت و خوشنودی است هر چند کافر و عاصی آن‌ها را انجام نمی‌دهد و دستورات را به جا نمی‌آورد.

نوع سوم: تنها اراده‌ی کونی بدان‌ها تعلق می‌گیرد، حوادث و رخدادهایی مانند افعال مباح و کردار ناپسند که تقدیر شده‌اند و با مشیت الهی صورت می‌گیرند ولی دستوری در موردشان نازل نشده از این نوع هستند، چون خداوند بدانها دستور نمی‌دهد و بدان‌ها راضی و خوشنود هم نیست، اما بدون اراده‌ی کونی صورت نمی‌گیرند، یعنی کفر کافر و فعل مباح بعد از اراده‌ی خداوند به وقوع می‌پیوندند و صورت می‌گیرند، هرچه خدا اراده کند همان خواهد شد و هرچه اراده نشود به عرصه‌ی وجود نخواهد آمد.

نوع چهارم: که هیچ اراده‌ای بدان‌ها تعلق نمی‌گیرد، کردار مباح و افعال ناپسندیده‌ای که در عالم خارج به وقوع نپیوسته‌اند از این نوع هستند، چون در دین دستور و فرمانی در مورد آن‌ها نازل نشده و صورت هم نگرفته‌اند تا اراده‌ی کونی وارد عمل شود.^۱

بنابر این خوشبخت کسی است که اراده‌ی کونی تقدیر شده‌اش با اراده‌ی تشریحی تناسب و هماهنگی داشته باشد، یا به عبارت دیگر در ازل همان چیز برای او مقدر شده باشد که در تشریح بیان شده و گمراه و بدبخت کسی است که تقدیرهای ازلی او بر اساس دستور و فرمان‌های تشریحی نباشد، بزرگان اهل سنت و جماعت که دین را همانگونه که نازل شده فهم کرده‌اند و آیات و نصوص شریعت را به جان هم نینداخته‌اند، ایمان دارند که احکام خدا بر اساس این دو اراده بنا شده است، هر انسانی با این دو اراده به کردار بندگان نگاه کند به بصیرت و علم دست پیدا خواهد کرد، ولی اگر شریعت را بدون قدر و قدر را بدون

شریعت بررسی کنیم کار به جایی نمی‌بریم و در نهایت کور و گمراه خواهیم شد و گفته‌ی قریش را بر زبان می‌رانیم که قرآن از زبان آن‌ها می‌فرماید:

﴿ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ

شَيْءٍ ۚ الْأَنْعَامُ: ۱۴۸

مشرکان (برای اعتذار از کفر و معذرت‌خواهی از تحریم خوراکیهای حلال) خواهند گفت: (شرک ما و تحریم چیزهای حلال از سوی ما، برابر مشیت خدا است!) اگر خدا می‌خواست، ما و پدران ما مشرک نمی‌شدیم، و چیزی را (از اشیاء حلال بر خود) تحریم نمی‌کردیم. خداوند در جواب آن‌ها می‌فرماید:

﴿ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ

عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا ۚ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ﴿۱۴۸﴾ الْأَنْعَامُ: ۱۴۸

کسانی که پیش از آنان بوده‌اند نیز همین گونه (که به تو دروغ می‌گویند و تو را تکذیب می‌دارند، به پیغمبران ما دروغ می‌گفتند و آنان را) تکذیب می‌نمودند تا (سرانجام طعم) عذاب ما را چشیدند (و کیفر اعمال بد خود را دیدند). بگو: آیا دلیل قاطعی (و سند درستی برای رضایت خدا از شرک خود و تحریم چیزهای حلال، در دست) دارید تا آن را به ما ارائه دهید؟! شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید و (حجّت و برهانی بر گفتار و کردار خود ندارید. شما نه از روی علم و یقین، بلکه) از روی ظنّ و تخمین کار می‌کنید.

فصل هفتم

بهره‌های ایمان به قدر

در سطور گذشته حقیقت ایمان به قدر را بیان کردیم که از پستی، تنبلی و کسالتی که در طول تاریخ دامنگیر گروه‌های زیادی از امت اسلامی شده بود پاک و بری است، انحراف در مقوله‌ی قدر و عدم فهم صحیح آن در برابر این سستی و بدبختی امت مسئول است.

کسی که با بصیرت در عقیده‌ی قدر به تأمل و تفکر پردازد، متوجه می‌شود که این نعمت اسلامی دارای آثار و نتایج مفید فراوانی است و برای همیشه ضامن اصلاح فرد و جامعه بوده و هست.

در این جستار برآنیم تا برخی از آثار و نتایج حاصل‌شده‌ی این تحقیق را به نظر خوانندگان عزیز و ارجمند برسانیم.

۱- رهایی از شرک

بسیاری از فلاسفه گمان کرده‌اند که خیر و نیکی از طرف خداست و بدی ساخته و پرداخته‌ی دست خدایان دیگر می‌باشد، با این نظر و دیدگاه می‌خواهند از نسبت دادن بدی به خدا فرار کنند، اما غافل از آنکه دچار مشکل بدتری می‌شوند.^۱

مجوسی‌ها گمان می‌کنند که نور آفریننده نیکی و تاریکی خالق بدی‌ها است. گروهی از امت اسلامی که گمان می‌کنند خداوند کردار بندگان را نمی‌آفریند، یا به تعبیر دیگر خالق و آفریننده‌ی بدی‌ها و اشرار نیست، در حقیقت غیر از خدا، چند خدای دیگر را برمی‌گزینند.

تا به واحد بودن خالق اقرار نشود و ایمان به اراده‌ی جاری و ساری خدا در مخلوقات ایجاد نگردد، حق توحید به جا نمی‌آید و حقیقت آن برای جهانیان

روشن نخواهد شد، تکذیب‌کنندگان قدر، خداوند را واحد نمی‌دانند و ایشان را چنان که باید نشناخته‌اند، بنابر این، ایمان به قدر خط میانه‌ی کفر و ایمان است، مؤمن به قدر اقرار می‌کند که جهان و تمام حوادث و رخ‌داده‌ها از سوی خدای یکتا و یگانه و معبود تنها صورت می‌گیرد، اگر کسی دارای چنین اعتقاد و ایمانی نباشد در حقیقت بجز الله معبودهایی را به خدایی گرفته است.

۲- پایداری در خوشی و ناخوشی

بنا به کلام خداوند دانا به وضعیت انسان، آدمی با وجود همه‌ی ضعف و ناتوانی موجود در بدن نمی‌تواند بر یک روش و مسیر پایدار بماند، خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ۝۱۹ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ۝۲۰ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا

﴿۲۱﴾ إِلَّا الْمُضِلِّينَ ﴿۲۲﴾ المعارج: ۱۹ - ۲۲

آدمی کم‌طاقت و ناشکیبا، آفریده شده است. هنگامی که بدی بدو رو می‌کند، سخت بی‌تاب و بیقرار می‌گردد. و زمانی که خوبی بدو رو می‌کند، سخت (از حسنات و خیرات دست باز می‌دارد و) دریغ می‌ورزد. مگر نمازگزاران. ایمان به قدر انسان را در زندگی ثابت قدم و ماندگار می‌سازد، با وجود نعمت، مغرور و با نزول بلا و مصیبت، مأیوس و ناامید نمی‌گردد، چون می‌داند که رسیدن به نعمت و خوبی‌ها هدیه‌ی الهی است و با عقل و زیرکی به دست نمی‌آیند:

﴿وَمَا يَكُفُّكُمْ مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ ۖ﴾ النحل: ۵۳

آنچه از نعمتها دارید همه از سوی خدا است.

حال و وضعیت انسان مؤمن همچون حال قارونی نیست که بر قوم خود فخرفروشی می‌کرد و با ثروت و سامانی که خدا بدو بخشیده بود بر مردمش گستاخی و تکبر می‌نمود:

﴿إِنَّ قَرُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ ۖ وَأَتَيْنَاهُ مِنَ الْكُفُورِ مَا إِنَّ

مَفَاتِحَهُ لَتَنُوشًا بِالْعُصْبَةِ أُولَىٰ الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ

﴿۷۶﴾ وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا
وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْمُفْسِدِينَ ﴿۷۷﴾ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي ^ع أَلَمْ يَعْلَمِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ
مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا ^ع وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ

﴿۷۸﴾ القصص: ۷۶ - ۷۸

قارون از قوم موسی بود و (بر اثر داشتن دارائی فراوان) بر آنان فخر فروشی کرد (و چون ثروتمندترین فرد بنی اسرائیل بود، از ایشان خواست که او را فرمانده و خویشان را فرمانبردارش بدانند). ما آن اندازه گنج و دینه بدو داده بودیم که (حمل صندوقهای) خزائن آن بر گروه پر زور و با قدرت سنگینی می کرد (و ایشان را دچار مشکل می نمود). وقتی (از اوقات) قوم او بدو گفتند: (مغرورانه) شادمانی مکن، که خدا شادمانان (سرمست از غرور) را دوست نمی دارد. به وسیله آنچه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجوی (و بهشت جاویدان را فرا چنگ آور) و بهره خود را از دنیا فراموش مکن (و بدان که تو هم حق حیات داری و باید از امتعه و لذایذ حلال استفاده بکنی و به خویشان برسی)، و همان گونه که خدا به تو (بخشیده است و در حق تو) نیکی کرده است، تو نیز (به دیگران ببخش و بدیشان) نیکی کن، و در زمین تباهی مجوی که خدا تباهکاران را دوست نمی دارد. (قارون) گفت: این مال در سایه آگاهی و دانشی که دارم به من داده شده است (و مرا فراهم گشته است. خودم آن را به دست آورده ام و خودم هم می دانم چگونه آن را مصرف کنم). مگر ندانسته است که خداوند نسلهای (قرون و اعصار) زیادی را نابود کرده است که از او قدرت بیشتری، و در گردآوری (دارائی مهارت) زیادتری داشته اند. (بگذار مجرمان چون او در فسق و فجور و کبر و غرور خود فرو روند. در قیامت همه چیز عیان است و حاجت به بیان نیست، و لذا) گناهکاران از گناهانشان سؤال (تحقیق و ترحیم) نمی شود، (بلکه سؤال توبیخ و تحقیر از ایشان می گردد).

اگر بلا و مصیبتی نازل می شود می داند که از طرف خدا است و بر اساس تقدیر و مشیت ایشان صورت گرفته، پس ناراحت نمی شود و مأیوس نمی گردد،

بلکه شکیبایی پیشه می‌کند و از خداوند منان پاداش و نیکی می‌طلبد، چنین ایمانی رضایت و آرامش به همراه می‌آورد، خداوند می‌فرماید:

﴿ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٢٣﴾ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿٢٣﴾ الحديد: ۲۲ - ۲۳

هیچ رخدادی در زمین به وقوع نمی‌پیوندد، یا به شما دست نمی‌دهد، مگر این که پیش از آفرینش زمین و خود شما، در کتاب بزرگ و مهمی (به نام لوح محفوظ، ثبت و ضبط) بوده است، و این کار برای خدا ساده و آسان است. این بدان خاطر است که شما نه بر از دست دادن چیزی غم بخورید که از دستتان بدر رفته است، و نه شادمان بشوید بر آنچه خدا به دستتان رسانده است. خداوند هیچ شخص متکبر فخرفروشی را دوست نمی‌دارد.

﴿ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿١٥٦﴾ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿١٥٧﴾ البقرة: ۱۵۶ - ۱۵۷

آن کسانی که هنگامی که بلائی بدانان می‌رسد، می‌گویند: ما از آن خدائیم و به سوی او بازمی‌گردیم آنان (همان بردباران با ایمانی هستند که) الطاف و رحمت و احسان و مغفرت خدایشان شامل حال آنان می‌گردد، و مسلماً ایشان راه‌یافتگان (به جاده حق و حقیقت و طریق خیر و سعادت) هستند.

۲- قدر و هوشیاری

مؤمن به قدر، همیشه هوشیار و بیدار است:

﴿ فَلَا يَأْمُرُ بِكَرِّ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩٩﴾ الأعراف: ۹۹

در حالی از چاره‌نهایی و مجازات ناگهانی خدا جز زیانکاران (و از دست‌دهندگان عقل و انسانیت) ایمن و غافل نمی‌گردند.

قلب بندگان همیشه در حال تغییر و تحول است، قلب آدمی میان دو انگشت از انگشان خداوند رحمان قرار دارد و هر آن‌گونه که بخواهد در آن تصرف می‌کند، مدام تیرهای سمی و خطرناک فتنه به سوی قلب انسان نشانه می‌روند، اگر انسان چنین حالتی دارد و مؤمن عالم بدان است هرگز به خواب نمی‌رود و همیشه هوشیار و بیدار می‌ماند چون از خاتمه‌ی بد و سرانجام نافرجام امین نیست، بنابر این تنبلی و کسالت به ساحت پاک مؤمن راه ندارد، بلکه همیشه با جهاد، مبارزه، انجام عمل صالح و دوری از محرّمات پابرجا و مقاوم باقی می‌ماند.

در حالی که قلب مؤمن مرتبط به خداست و مدام او را فرا می‌خواند و به رحمتش امید دارد و از قدرتش یاری می‌طلبد و با دعا و نیایش ثبات و استقامت را خواهان است، چگونه به خواب می‌رود و دچار غفلت می‌شود؟!

۶- روبرو شدن با مشکلات و سختی‌ها

وقتی که عبد مؤمن اعتقاد دارد تقدیرات به او می‌رسند و روزی و روزهای حیاتش دست خداوند حیات بخش است، با قلبی آرام و همتی بلند رو در روی مشکلات و سختی‌ها قرار می‌گیرد، این ایمان بود که مجاهدین را بدون ترس و بی‌باکانه وارد کارزار میدان می‌کرد و مرگ را با جان و دل در جای خود می‌طلبید و خود را به جایی می‌انداخت که احتمال روبرو شدن با مرگ زیاد بود، اگر یکی از آن‌ها بر بالین مرگ قرار می‌گرفت، زار زار می‌گریست و حسرت می‌خورد که ای کاش در میدان کارزار شهیدانه جان می‌دادم، چون از مرگ نمی‌هراسید و در زندگی به آب و آتش می‌زد.

ایمان به قدر یکی از بزرگ‌ترین چیزهایی بود که قلوب صالحان را در مواجهه با ظالمان و طغیان‌گران ثابت‌قدم و پابرجا می‌ساخت، در این راه پر مخاطره از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای هراسی به خود راه نمی‌دادند، چون ایمان دارند و می‌دانند که عنان هر چیزی دست خداوند قادر و توانا است و هر چه خدا مقدر کرده باشد حتماً و لاجرم به سراغشان خواهد آمد.

از ترس انقطاع روزی و محرومیت از امرار معاش از گفتن حقیقت هراسی ندارند، چون ایمان دارند که روزی، دست خداوند رازق است و هر رزقی که اراده و مقدر گشته لاجرم بدان دست پیدا می‌کند و کسی نمی‌تواند آن روزی را از او بگیرد و اگر خداوند چیزی را از انسان منع کند، هیچ قدرتی توان دادن و عطا کردنش را در اختیار ندارد.

فهرست منابع

١. آجرى، الشرىعة، انتشارات: دارالكتب العلمىة، بىروت، چاپ نخست، ١٤٠٣هـ/١٩٨٣م.
٢. آلبانى، ناصرالدين، صحىح السنن الترمذى، انتشارات: مكتب التربىة العربى، رىماض، چاپ نخست، ١٤٠٨هـ/١٩٨٨م.
٣. ابن أئىر، النهأىة فى غرىب الحدىث، المكتبة العلمىة، بىروت.
٤. ابن أئىر، جامع الأصول، تحقىق: عبد القادر أرناؤوط، مكتبة الحلوانى و آخرون، ١٣٩٢هـ/١٩٧٢م.
٥. ابن القىم، شفاءالعلىل، انتشارات: دارالكتاب العربى، مصر.
٦. ابن تىمىة، مجموع فتاوى، جمع آورى: ابن قاسم، چاپ: دولت عربىستان سعودى.
٧. ابن حجر، فتح البارى، چاپخانه سلفىة، قاهره.
٨. ابو داود، سنن ابو داود، تحقىق: محمد محى الدين عبدالحمىد، المكتبة التجارىة، قاهره.
٩. احمد حافظ حكمى، معارج القبول إلى علم الاصول فى التوحىد، مطبوعات الرئاسة العلمىة لإدارات البحوث، رىماض.
١٠. اسفراىنى، عبد القاهر بن طاهر، الفرق بىن الفرق، دارالمعرفه، بىروت.
١١. اصفهانى، راغب، المفردات فى غرىب القرآن، تحقىق: محمد سىد كىلانى، شركت و چاپخانه مصطفىى البابى الحلبى، مصر، ١٣٨١هـ/١٩٦١م.

١٢. الاعتقاد والهداية الى سبيل الرشاد، انتشارات: دارالآفاق الجديـدة، بیروت، چاپ نخست، ١٤١٠هـ/١٩٨١م.
١٣. ترمذی، سنن ترمذی، دار إحياء التراث العربی، بیروت.
١٤. خطابی، معالم السنن علی مختصر سنن أبی داود للمنذری، چاپخانه: السنة المحمدیة، ١٣٦٩هـ/١٩٥٠م.
١٥. خطیب تبریزی، مشکاة المصابیح، تحقیق: ناصر الدین آلبنی، المكتب الاسلامی، بیروت، ١٣٨٣هـ/١٩٦٢م.
١٦. سفارینی، لوامع الانوار البهیة، دولة قطر.
١٧. شهرستانی، الملل و النحل، دارالمعرفة، بیروت، چاپ دوم، ١٣٩٥هـ/١٩٧٥م.
١٨. صحیح الجامع الصغیر، تحقیق: ناصر الدین آلبنی، انتشارات: المكتب الاسلامی، بیروت.
١٩. صحیح بخاری، بر اساس متن فتح الباری، چاپخانه سلفیہ.
٢٠. صحیح مسلم، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ١٩٧٢م.
٢١. طبری لالکائی، أبوالقاسم هبة الله بن حسين، شرح أصول اعتقاد أهل السنة و الجماعة، انتشارات: دار طيبة، ریاض.
٢٢. طحاوی، العقيدة الطحاویة، شرح و تعلیق: ناصر الدین آلبنی، انتشارات: مكتب الاسلامی، بیروت، چاپ نخست، ١٣٩٨هـ/١٩٧٨م.
٢٣. طحاوی، شرح العقيدة الطحاویة، انتشارات: مكتب الاسلامی، بیروت چاپ چهارم، ١٣٩١هـ.
٢٤. فیروز آبادی، القاموس المحیط، مؤسسة الرسالة، بیروت، چاپ نخست، ١٤٠٦هـ.

۲۵. نووی، شرح النووی علی صحیح مسلم، انتشارات: المطبعة المصریة و
مکتبتھا، قاهره.